

درباره چند مقوله اقتصادی

روندهای کار، روند تولید، شیوه کار، تقسیم کار، مالکیت،
نیروهای مولد، روابط تولیدی، طبقات اجتماعی

حمید پویا

توضیح:

نوشته حاضر شامل یک بررسی تئوریک از تعدادی مقولات اقتصادی مشتمل بر: روند کار، روند تولید، شیوه کار، تقسیم کار، مالکیت، شیوه تولید، نیروهای مولد، روابط تولیدی و طبقات اجتماعی است. مقولات مزبور تا حدودی که مورد نظر نویسنده و برای او مقدور بوده مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند؛ و این کار نیز در واقع در زمانهای پراکنده‌ای در طول سالهای زیادی صورت گرفته و تکمیل شده است و لذا بسیاری از مطالب ارائه شده در این اثر کم و بیش در اساس خود متعلق به زمانهای قبل و تا بیش از بیست سال پیش از این هستند که به علی‌توانیت‌های اقدام به آماده کردن و چاپ و انتشار آنها نمایم.

تا آنجا که توانیت‌های برای رفع اشتباهات و اشکالات سعی کرده‌اند چنانچه واقعاً هنوز هم اشکالات و اشتباهاتی در نوشته معذک چشمگیر است. دیده شوند و از آنها آگاهی یابم بدیهی است که بدان توجه خواهم نمود.

حمید پویا

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲

در ویراست دوم چند نکته جدید به مطالب کتاب افزوده شده و نیز اصلاحات مختصری در آنها صورت گرفته است.

حمید پویا

۱۶ آذر ۱۳۹۰

فهرست:

۷	۱- روند کار و روند تولید
۱۷	۲- شیوه کار و تقسیم کار
۱۷	الف - کلیات
۳۲	ب- نوع کار، کثرت کار، مقدار کار و آموزش کار
۳۸	ج- شیوه کار
۴۱	چ- اشکال اجتماعی کار
۴۴	ح- شیوه کار و شیوه تولید بمفهوم خاص
۴۶	خ- شیوه تولید بمفهوم وسیع و وسیع تر
۴۸	د- تقسیم کار
۵۹	۳- مالکیت
۷۳	۴- نیروهای مولد و روابط تولیدی
۱۰۱	۵- طبقات اجتماعی
۱۰۱	الف- مفهوم کلی طبقات
۱۰۶	ب- شکل‌گیری و تکوین طبقات اجتماعی
۱۱۴	ج- اقسام مختلف طبقه اجتماعی
۱۲۰	ج- حاکمیت طبقاتی در قلمروی روساخت اجتماعی
۱۲۴	ح- مطالبی راجع به طبقات و اقسام و گروههای مختلف اجتماعی بویژه در جامعه سرمایه‌داری
۱۶۸	خ- مختصی درباره مبارزه طبقاتی پرولتا ریا



۱- روند کار و روند تولید

کار به نوعی از فعالیت انسان اطلاق می‌گردد که بین انسان و طبیعت انجام می‌گیرد و در جریان آن انسان قوای جسمی و فکری خود را به حرکت درمی‌آورد تا نیروهای طبیعت را تحت نظرلت خویش درآورد و مواد طبیعی را مطابق با احتیاجات خویش تغییر بخشد و بصورتی که برای او مورد نیاز و قابل استفاده است مبدل سازد. کار روندی است بین انسان و طبیعت که طی آن انسان طبیعت را بر طبق نیازهای خود نظم و تغییر می‌دهد و مواد طبیعی را بصورت وسایل مورد استفاده و نیاز خویش درمی‌آورد.

عوامل روند کار عبارتند از: شئی مورد کار یا ماده محمول کار؛ وسیله کار؛ و فعالیت هدفمند انسان یعنی خود کار.

محمول کار ممکن است مشتمل بر اشیائی باشد که طبیعت به انسان ارزانی داشته و کار فقط بستگی مستقیم آنها را با طبیعت قطع کرده است و یا اشیائی که بوسیله کار تغییراتی در آنها بوجود آمده باشد؛ موادی که قبلًا بوسیله کار تغییراتی یافته باشند مواد خام نامیده می‌شوند. مثلاً گندم که با صرف مقادیری کار در مزرعه و غیره بدست آمده است برای تهیه نان ماده خام محسوب می‌شود. آنچه با انجام کار بر روی ماده موجود در طبیعت بدست می‌آید ممکن است بصورت یک محصول آماده برای مصارف شخصی و در عین حال ماده‌ای خام برای تولید محصول دیگری باشد یا عنوان ماده خام روندهای کار مختلف و متعددی مورد استفاده قرار گیرد و یا در یک روند کار واحد هم عنوان وسیله کار و هم بمتابه معمول کار بکار برده شود. محصول روند کار در صورتیکه فقط بمتابه ماده خام برای تولید محصول دیگری قابل استفاده باشد محصول نیمه‌ساخته نامیده می‌شود.

زمین و آنچه در آن است چون آب دریاهای و رودخانه‌ها، آبهای زیرزمینی، معادن، گیاهان خودروی و غیره، بمتابه بخشی از طبیعت، بخشی که بیشتر از همه در دسترس و در مجاورت

انسان قرار دارد، هم مواد محمول کار و منابع اولیه در تولید وسایل مادی مورد نیاز انسان بهشمار می‌روند و هم ممکن است بمثابه وسایل کار مورد استفاده وی قرار گیرند. زمین خود بتهایی هم وسیله کار عمومی و انواعی از وسایل کار محسوب می‌شود و هم محمول کار و شامل انواعی از مواد محمول کار است و غیره.

وسیله کار بمفهوم خاص یا اصطلاحاً می‌توان گفت ابزار کار به شئی یا مجموعه‌ای از اشیاء اطلاق می‌شود که تولیدکننده آنرا، در طی روند کار، واسطه میان خود و محمول کار قرار می‌دهد یعنی وسیله‌ای که عمل وی را بر اشیاء مورد کار سرایت می‌بخشد. وسایل کار به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱- وسایل کار بمفهوم خاص که بنحوی مستقیماً عمل انسان را بر روی مواد محمول کار انتقال می‌دهند مانند انواع مختلف اینچنین ابزارهای کاردستی و ماشینی که در کارخانه‌ها، کارگاهها، معادن و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ ۲- وسایلی که در روندهای تغییر و تبدیل مواد مستقیماً دخالت ندارند ولی بدون آنها روند کار کم و بیش انجام‌ناپذیر می‌شود. وسایل نوع دوم بعنوان مکان انجام کار یا محل نگاهداری و محل جریان نقل و انتقال مواد محمول و وسایل کار مورد استفاده قرار می‌گیرند مانند ساختمانهای محل کار، راهها، کانال‌های آب، ظروف نگاهداری مواد محمول و افزار کار. می‌توان گفت که وسایل نوع دوم وسایل نسبتاً فرعی کار و ابزار نوع اول وسایل اصلی محسوب می‌شوند.

همانقدر که استخوانهای فسیل شده برای شناخت ارگانیسم گونه‌های از میان رفته حیوانات مهم محسوب می‌شوند، بهمان اندازه نیز بقایای وسایل کار متعلق به دورانهای گذشته برای تحقیق درباره اقتصاد نظامهای اجتماعی سپری شده اهمیت دارند. دورانهای اقتصادی مختلف نه بدین لحاظ که در آن دورانها چه چیزهایی ساخته می‌شود بلکه بدان لحاظ که این چیزها چگونه و با چه ابزارکاری ساخته می‌شود مشخص و متمایز می‌گردند. ابزار کار نه تنها ملاک تعیین درجه تکامل کار انسان بهشمار می‌رود بلکه همچنین نشاندهنده مناسبات اجتماعی‌ای است که کار در دوران آن انجام می‌گیرد. «در میان وسایل کار وسایل مکانیکی کار، که مجموعه آنها را می‌توان استخوانبندی و دستگاه عضلانی تولید نامید، شناخت بسیار قطعی‌تری از خصلت مشخصه تولید در دوران معین بدست می‌دهد تا وسایلی از قبیل بشکه،

طشت، سبد، تنگ و غیره که برای نگاهداری محمولات کار بکار می‌روند».^۱

و بالاخره خود کار بهنوعی از فعالیت انسان اطلاق می‌گردد که، با کمک وسایل کار، تغییرات مورد نظر را بر روی محمول کار ایجاد می‌کند. روند کار با محصول خاتمه می‌باید. محصول نتیجه درآمیختن کار با محمول کار در طی روند کار است. «محصول روند کار یک ارزش مصرف است، ماده‌ای طبیعی که در تطابق با نیازمندیهای انسان تغییر شکل یافته است». «چنانچه مجموعه روند را از نقطه نظر نتیجه‌اش که محصول است مورد توجه قرار دهیم، وسایل کار و مواد محمول کار رویهم بمثابه وسایل تولید و خودکار بمثابه کار باز آور محسوب می‌شوند».^۲

ارزش مصرف که بمثابه محصول از روند کار خارج می‌شود ممکن است به شکل ماده‌ای خام برای تولید محصول دیگری مورد استفاده قرار گیرد، یا بصورت وسیله معيشت و یا وسیله کار آمده شده، باشد. ماده خام اصلی در یک سلسله از تغییرات پیاپی، پس از گذشتن از روندهای کار مختلف که در هریک از آنها از نو وظیفه ماده خام را انجام می‌دهد، از آخرین روند کار بمثابه وسیله کار یا وسیله معاش بیرون می‌آید مانند تهیه لباس از پنبه که شامل روندهای مختلف تولید پنبه، تولید پارچه از آن پنبه و بالاخره دوختن لباس با این پارچه است.

مواد خام یا مواد اصلی محصول را تشکیل می‌دهند و یا فقط بمثابه مواد کمکی در روند ایجاد آن محصول وارد می‌شوند. مواد کمکی یا توسط وسایل کار مصرف می‌شوند و یا اینکه به ماده یا مواد خام اصلی ضمیمه می‌گردد تا در آن تغییری ایجاد نمایند، مانند ذغال سنگ که بوسیله ماشین بخار مصرف می‌شود یا کلر که برای سفید کردن پارچه بکار می‌رود. روند کار بمثابه روند تولید ارزش مصرف، که بیان گردید، وجه مشترک و عام کلیه اشکال اقتصادی در حیات انسانی، شرط عمومی تغییر طبیعت و مواد طبیعی مطابق با نیازهای انسان و شرط همواره ضروری و ابدی زندگانی بشر است.

۱- مارکس، سرمایه، جلد اول، بیزان انگلیسی، ترجمه Ben Fowkes، صفحه ۲۸۶، که معادل آن در ترجمه فارسی (ترجمه ایرج اسکندری) صفحه ۱۹۰ می‌باشد.

۲- همانجا، ص ۲۸۷، ص ۱۹۱

«روند کار، چنانچه بصورت عناصر ساده و مجردش در نظر گرفته شود، فعالیت با هدف انسان بمنظور تولید ارزشهای مصرف، منطبق ساختن طبیعت با احتیاجات انسانی است، شرط عمومی مبادله مواد metabolic interaction بین انسان و طبیعت، شرط ابدی مقرر شده از سوی طبیعت برای حیات انسان است، و بنابراین مستقل از هر شکل حیات بشری است، یا به بیانی بهتر بین کلیه اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است».^۱^۲

روند کار همواره نه بطور مجرد بمثابه صرف روند تولید ارزش مصرف، بلکه در عین حال در شکل اجتماعی معینی، در چارچوب مناسبات یا شرایط اجتماعی معینی صورت می‌پذیرد. روند کار و روند باز تداوم این شکل اجتماعی آن رویهم روند تولید بهمراه وسیع را تشکیل می‌دهند. روند کار همواره در ترکیب با روند اجتماعی معینی که بیانگر مناسبات اجتماعی تولید است واقعیت پیدا می‌کند. روند تولید مشتمل بر روند تولید محصول و روند باز تولید شکل اجتماعی روند کار است، کلیتی مرکب از روند تولید ارزش مصرف و روند تجدید تولید مناسبات تولیدی است.

شكل اجتماعی روند کار حاوی هدف تعیین کننده اجتماعی یا ماهیت اجتماعی تولید است. لذا به بیان دیگر روند تولید مشتمل بر روند تولید ارزش مصرف و روند اقتصادی اجتماعی دیگری است که هدف تعیین کننده و ماهیت اجتماعی روند تولید را بیان می‌نماید؛ روند تولید وحدت ارگانیک روند کار و روند ماهیت اجتماعی تولید است. فی المثل در اشکال اقتصادی طبقاتی روند تولید کلیتی مشتمل از روند کار و روند تولید اضافه محصول یا اضافه تولید (مشتمل بر اضافه کار) است و لذا ماهیتاً روند تولید اضافه محصول، روند بهره‌کشی از تولید گنبدگان مستقیم است، روندی است که در تولید سرمایه‌داری مشخصاً بصورت روند تولید اضافه ارزش درمی‌آید.

همانگونه که گفته شد، روند تولید روابط اجتماعی تولید را که خود بمثابه روند تولید ارزش‌های مصرف در درون آن جریان دارد باز تولید می‌کند. مثلاً در تولید سرمایه‌داری روند

۱- همانجا، ص ۲۹۰، ص ۱۹۳

۲- آنچه که درباره روند کار و اجزاء تشکیل‌دهنده این روند تا بینجا بیان گردید، تقریباً تخصصی از مبحث «روندرکار» از بخش سوم جلد اول سرمایه می‌پاشد و لذا برای مطالعه مفصل‌تر این مطالب می‌توان به مبحث مذکور رجوع نمود.

تولید در حالیکه روند تولید ارزش‌های مصرف است، ارزش‌هایی که تداوم حیات جامعه بدانها وابسته است، در عین حال روند تولید اضافه‌فارزش و بطور کلی تر روند بازتولید مجموع مناسبات تولیدی و اقتصادی بورژوازی (رابطه بهره‌کشی، رابطه مشتمل بر تقسیم کار بورژوازی بین افراد، رابطه میان مؤسسات کاپیتالیستی تولیدکننده و توزیع‌کننده محصولات و سایر روابط اجتماعی در داخل قلمروی اقتصادی) است. بطور کلی می‌توان گفت که روند تولید و بازتولید مجموع مناسبات تولیدی شکل گستردهٔ تجلی روند ماهوی تولید اجتماعی است. فی‌المثل روند تولید و بازتولید مجموع مناسبات تولیدی و اقتصادی بورژوازی شکل گستردهٔ تجلی روند تولید اضافه‌فارزش است.

اینکه در تولید سرمایه‌داری ارزش مصرف همواره بصورت کالا تولید می‌شود و هر کالا از یکسو دارای ارزش مصرف و از سوی دیگر دارای ارزش (مبادله) است و لذا این تولید شامل روند تولید ارزش مصرف و روند ایجاد ارزش است خودبخود در این امر که تولید سرمایه‌داری در عین حال روند تولید اضافه ارزش است مستتر و نهفته است. تولید سرمایه‌داری برای اینکه اضافه ارزش ایجاد کند باید هر محصول را بصورت کالا تولید کند یعنی به این محصول بمثابه محتوایی مادی شکل ارزشی بدهد.

روند کار بخودی خود و جدا از شکل اجتماعی‌اش همواره روند تولید ارزش‌های مصرف مورد خواست و نیاز انسان‌ها است یعنی چنین هدف و مضمون عام و انسانی دارد. این هدف روند کار با روند بازتولید شکل اجتماعی آن بمثابه هدف که همان هدف ویژه و تعیین‌کننده تولید است برحسب نوع جامعه متضاد و یا بدون تضاد است. یعنی هدف عام و انسانی روند تولید با هدف ویژه و تعیین‌کننده آن (تعیین‌کننده بلحاظ خصلت اجتماعی و بلحاظ شکل تکامل روند تولید و توزیع محصول) در جامعه بدون طبقات بدون تضاد و در جوامع طبقاتی متضاد است. روند تولید از این لحاظ آمیخته به تضاد و تضاد‌آمیز یا بدون تضاد است. روند تولید در حالیکه کلیت مرکب از روند کار و روند تحقق هدف خاص اجتماعی تولید است یعنی در حالیکه وحدت این دو روند است در عین حال کلیتی یا وحدتی تضاد‌آمیز یا بدون تضاد است. هدف انسانی تولید بمثابه تولید وسایل مورد نیاز زندگی انسان با هدف خاص و تعیین‌کننده آن که بیانگر نوع مناسبات اجتماعی تولید است در نظام‌های طبقاتی با یکدیگر متضاد و ناسازگار هستند و در جامعه بدون طبقات بطور کامل با یکدیگر وحدت

می‌یابند. در جامعه کمونیستی هدف عام و انسانی تولید که تولید وسایل مورد نیاز انسانهاست باهدف خاص و تعیین‌کننده آن که باز همان تأمین احتیاجات و خواستهای مادی و معنوی تمام انسانهای اجتماعاً برابر و آزاد است یکسان و همگون است و تناقض و تضاد بین آنها نیست لیکن در جامعه طبقاتی هدف عام و انسانی تولید با هدف خاص آن که تولید اضافه محصول برای تعداد نسبتاً معددی از افراد متمایز و خاص می‌باشد ناهمگون، ناسازگار و متضاد است.

اما روند تولید همواره فرآیندی معین و مشخص است. نه تنها روند تولید بلکه روند کار به تنها، یعنی چنانچه آنرا در حالت مجرد و جدا از شکل اجتماعی مشخص‌اش و صرفاً از لحاظ شرایط فنی در نظر گیریم، نیز همواره فرآیندی مشخص است. وسایل کار و دانش و مهارت انسان‌ها در تولید اشیاء مادی، منطبق با سطح تکامل مشخص اقتصادی آنها، همواره اشکال معین و خاصی دارند و بهمینسان مواد محمول کار به لحاظ نوع و حجم و کیفیت و ویژگی‌های دیگر متناسب با سطح مشخص تکامل روند کار اشکال مشخص و متفاوتی پیدا می‌کند و غیره. تقسیم روند کار به دو شکل انفرادی و اجتماعی آن مطلب دیگری است که در اینجا آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. روند کار بر حسب اینکه بطور فردی توسط یک نفر یا بطور مشترک توسط گروهی از افراد انجام گیرد به دو شکل فردی و جمعی تقسیم می‌گردد. این تقسیم‌بندی را می‌توان از دو جهت بصورت زیر مورد توجه قرار داد: از لحاظ شرایط فنی کار (نوع معین وسایل کار، محمولات کار و خود کار بلحاظ میزان و نوع دانش نهفته در آن) و در رابطه با شرایط اجتماعی کار یعنی مناسبات اجتماعی معین و مشخصی که روند کار در درون آن انجام می‌پذیرد.

نخست اشکال انفرادی و اجتماعی کار را از نقطه‌نظر شرایط فنی مورد توجه قرار می‌دهیم: هرگونه روند تولید ارزش مصرف، که در طی آن مواد طبیعی یا مواد خام معینی به محصول جدید مشخصی تبدیل می‌گردد، چنانچه بنابر شرایط فنی کار انجام آن بطور فردی بوسیلهٔ فردی معین امکان‌پذیر بوده و الزاماً نیازمند کار مشترک گروهی از افراد نباشد، کار انفرادی محسوب می‌گردد. فی‌المثل کارهای پیشه‌وری و صنایع‌دستی و یا کشت و کار در مزارع کوچک دهقانی از لحاظ شرایط فنی غالباً از نوع کارهای انفرادی به‌شمار می‌روند. کار جمعی روندی است که تحقق آن بنابر شرایط فنی ضرورتاً نیازمند فعالیت مشترک

گروهی از افراد است و بنابراین محصولی که در طی روند معین کار تولید می‌شود نتیجه و ماحصل کلی کارهای جزئی مختلف معینی است. در اینجا جزء کاران حلقه‌های متسلکه مکانیسم جمعی روند تولید محصول و محصول نتیجه کار مشترک آنها محسوب می‌شود. مانند کارهای تولیدی دستجمعی در جوامع اشتراکی ابتدایی که خصلت جمعی آنها از شرایط بسیار ابتدایی وسایل کار و سطح بسیار پایین دانش و مهارت انسانهای آزمان نشأت پیدا می‌کند یا کار مشترک گروههای نسبتاً وسیع برده‌گان و غیره بمنظور احداث کاخها و ساختمانهای عظیم و باشکوه مورد خواست پادشاهان و اشراف برده‌دار و غیره که در آن وسعت و پیچیدگی کار از یکسوی و عقب‌ماندگی نوع وسایل کار از سوی دیگر فعالیت مشترک گروههای زیادی از افراد را ایجاب می‌نمود و یا مثلاً روند کار در کارخانه سرمایه‌دار که بعلت سیستم کار ماشینی، که در آن حرکت هر قسمت از ماشین آلات همراه با فعالیت یک یا چند نفر کارگر جزئی از کل روند تولید محصول را تشکیل می‌دهد، نیازمند فعالیت مشترک گروهی کارگر و سایرین می‌باشد. بدیهی است که با پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری و از آزمان به بعد، در اثر تکامل نسبتاً مداوم وسایل کار، روند کار دیگر بکلی خصوصیت انفرادی خود را از دست داده و بطور هرچه بیشتر و وسیع‌تر و پیچیده‌تر خصلت جمعی و اجتماعی پیدا می‌کند.

پس از لحاظ فنی در اشکال جمعی کار، روند تولید محصول به اشکال و درجات مختلف مرکب از تعدادی روند جزئی است که هر یک توسط یک یا چند نفر یا تعداد بیشتری از افراد انجام می‌پذیرد و همگی در یک روند کلی معین که به تولید محصول ختم می‌شود با یکدیگر ارتباط و پیوند می‌یابند.

شرایط اجتماعی کار، که بصورت هدف و انگیزه اجتماعی خاص و تعیین‌کننده روند تولید خلاصه می‌شود، بشرح زیر در تبدیل و توسعه روند کار به روندی جمعی نقش ایفاء می‌کند: کار در مزارع کوچک آزاد دهقانی و کار در شیوه تولید پیشه‌وری و غیره در دوران‌های مختلف اجتماعی در اکثر موارد از لحاظ شرایط فنی روندهایی کم و بیش انفرادی محسوب می‌شوند لیکن دهقان و خانواده او ممکن است برای بدست‌آوردن بیشترین مقدار محصولی که به آن احتیاج دارند همگی که تعداد آنها تا چندین نفر یا بیشتر می‌رسد بطور جمعی ببروی زمین کار کنند و استاد پیشه‌ور نیز بمنظور افزایش حاصلبخشی کار و کسب سود و درآمد بیشتر و

غیره در اینگونه موارد غالباً همراه با یک یا چند شاگرد در کارگاه پیشه‌وری خود فعالیت می‌کند (زیاد بودن وسایل کار و تولید پیشه‌وری و ضرورت انجام کار از این لحاظ توسط تعدادی از افراد نیز بدینگونه توضیح داده می‌شود). در شیوه تولید فنودالی وسایل و شرایط فنی تولید کشاورزی بگونه‌ای است که انجام کار غالباً کم و بیش بطور انفرادی امکان‌پذیر است لیکن رعیت کم و بیش همراه با اعضاء خانواده‌اش بطور جمعی بر روی زمین کار می‌کند تا بتوانند محصولات مورد خواست فنودال و مورد نیاز خودشان را تولید کنند.

در مانوفاکتور سرمایه‌دار در مرحله همکاری و تعاون ساده، در آن نوع مانوفاکتور که کارگران همگی کم و بیش کارهای یکسان و مشابه‌ای را انجام می‌دهند، روند کار از لحاظ شرایط فنی روندی است که انجام آن کم و بیش بطور فردی امکان‌پذیر است لیکن سرمایه‌دار بمنظور تولید و افزایش اضافه ارزش، تعداد زیادی کارگر انجام‌دهنده کارهای کم و بیش یکسان را بطور همزمان در کارگاهی واحد بکار می‌گمارد و بدینوسیله بعلت استفاده مشترک کارگران از وسایل کار که منجر به صرفه‌جویی در این وسایل می‌گردد، افزایش با آوری کار کارگران در نتیجه همکاری و بهم بستگی کار، اعمال فشار سرمایه برای افزایش شدت کار و غیره حاصلبخشی کار و در نتیجه بخشی از حاصل کار کارگران را که خود تصاحب می‌کند افزایش می‌بخشد.

چنانکه دیده می‌شود روند کار مستقیماً بتوسط الزامات و شرایط فنی کار به روندهای فردی و جمعی تقسیم می‌شود و شرایط اجتماعی کار یعنی مناسبات اجتماعی تولید از طریق تعیین شرایط فنی و یا مستقیماً در ایجاد اشکال جمعی روند کار و توسعه‌دادن به آن به سهم خود تعیین‌کننده می‌گردد. واضح است که شرایط فنی و شرایط اجتماعی کار متناسب با یکدیگر و در پیوند با هم تکوین و تکامل می‌باشند و متقابلاً یکدیگر را تعیین می‌کنند؛ شرایط اجتماعی بر پایه شرایط فنی تکوین پیدا می‌نماید و در وجه نهایی بتوسط این شرایط تعیین می‌گردد و از سوی دیگر شرایط فنی کار در هر شیوه تولید معین در چارچوب و جهتی که ماهیت اجتماعی تولید ایجاب می‌کند رشد می‌باید مثلاً در شیوه تولید بورژوازی که در آن تولید ارزش اضافه هدف و انگیزه تعیین‌کننده روند تولید است نیروی کار و افزارها و وسایل تولید در جهتی و به شکلی که این هدف را متحقق و تأمین نماید توسعه و تکامل پیدا می‌کند و اشکال جمعی کار را در این جهت و بدین شکل رشد می‌بخشد.

چه روند کار فردی و چه جمعی باشد، همواره هر محصول نهایی و آماده برای مصرف عموماً در طی تعدادی از روندهای کار مختلف و متوالی تولید می‌شود و لذا هریک از این روندها بلحاظ مواد خام مورد نیاز خود به روند یا روندهای کار دیگری وابسته است و بعلاوه محصول مذبور ممکن است از ترکیب یا اتصال تعدادی از محصولات نهایی با یکدیگر بوجود آید. لذا اگر هر یک از روندهای کار مذکور شکل جمعی داشته باشد. چنانکه در تولید سرمایه‌داری عموماً اینچنین است. در اینصورت ما با یک روند اجتماعی نسبتاً گسترده و پیچیده کار مرکب از تعدادی از روندهای کار جمعی مواجه می‌باشیم. از این گذشته، هر روند کار جمعی نیز در درون خود از تعدادی روندهای جزیی‌تری تشکیل می‌شود که به یکدیگر وابسته بوده و مکمل یکدیگر هستند و همچنین وابستگی و پیوند روندهای کار جمعی یا فردی مختلف با یکدیگر نه تنها از لحاظ نیازمندی آنها به مصرف محصولات یکدیگر بمثابه مواد خام است بلکه از لحاظ احتیاج آنها به محصولات یکدیگر بمثابه وسائل کار نیز می‌باشد. اینها در مجموع بر وابستگی و پیوند اجتماعی روندهای کار نیز دلالت می‌نمایند. بنابراین روند کار در هر دوران اقتصادی به شکلی و تا درجه‌ای اجتماعی است خواه این روند، بمثابه یک روند جداگانه، جمعی یا فردی باشد.

۲- شیوه کار و تقسیم کار

الف - کلیات

تقسیم کار را می‌توان همواره از دو جهت کلی بینش کرد: تقسیم کار
بلحاظ نحوه تقسیم آن بین انسانها یعنی از لحاظ تقسیم کار اجتماعی به کارها و مشاغل
مشخص مختلف بعنوان شغل و کار افراد؛ و تقسیم کار اجتماعی بمتابه تقسیم تولید اجتماعی
محصولات مادی به شاخه‌ها و شعب مناسب خود. تقسیم کار بمفهوم نخست، که همراه با
«شیوه کار» موضوع مورد بررسی در این مبحث است، از لحاظ اجتماعی بصورت تقسیم
انسانها به گروههای مختلف معین دارای کارها و مشاغل مختلف و یکسان متجلى می‌شود و بر
مناسبات بین انسانها از این لحاظ دلالت می‌نماید. این تقسیم کار، باشکال معینی منطبق با
مرحله معین تکامل اقتصادی و اجتماعی، در واحدهای مختلف تولیدی، در بخش‌های مختلف
تولید و در مجموع تولید و اقتصاد اجتماعی تجلی پیدا می‌کند. و در قلمروی گسترش خود در
سطح کل جامعه بطور ناگزیر مشاغل و حرفة‌های متعلق به روینای اجتماعی و نهادهای
سیاسی و ایدئولوژیک را نیز در بر می‌گیرد. لذا بعلت وجود مشاغل اخیرالذکر و همچنین بلحاظ
امکان وجود برخی مشاغل و فعالیت‌های غیرتولیدی در روندهای کار و در محیط‌های تولیدی-
مشاغل و فعالیت‌هایی که صرفاً بیانگر روند اعمال هدف اجتماعی خاص تولید در روندهای کار
هستند. و بعلت وجود فعالیت‌ها و وظایف مربوط به تولید مثل انسانی یعنی نگهداری و
تریبیت کودک و مسئله تقسیم این وظایف بین زنان و مردان، «کار اجتماعی» و «تقسیم کار»
در مفاهیم وسیع نیز ضرورت می‌یابد.

تقسیم کار بین زنان و مردان بطور اعم، بمتابه شکل خاصی از کل تقسیم کار اجتماعی و
همچنین در رابطه با نگهداری و تربیت کودکان بعنوان تقسیم وظایف در زمینه تولید مثل،

وجود پیدا می‌کند. چنانچه تقسیم کار را در مفهوم وسیع آن در نظر گیریم و جنبه‌های اجتماعی و انسانی امر تولید مثل و وظایف مربوطه را در مدنظر قرار دهیم و در نظر داشته باشیم که این وظایف به عموم افراد تعلق می‌یابد، آنگاه می‌توان گفت که تقسیم کار از این لحاظ بمثابه تقسیم وظایف خصوصی بین زنان و مردان و یا بمثابه تقسیم فعالیت‌های اجتماعی جایگاه ویژه‌ای در کل تقسیم کار اجتماعی اشغال می‌نماید.

تقسیم کار اجتماعی، بنابراین، بصورت تقسیم کارهای جمعی در روندهای کار در واحدهای تولید (و در سایر «واحدهای اشتغال اجتماعی» و در خانواده‌ها) و در عین حال بصورت این تقسیم کار در سطح جامعه و بخش‌های مختلف جامعه تحقق و واقعیت پیدا می‌کند. کار و فعالیت مولد انسانها در روندهای تولید مادی در واحدهای تولید و در این مکان‌های تولیدی انجام می‌پذیرد. هر واحد تولید بعنوان مکان تولید، محل واقعی تحقق روند یا روندهای کار معینی است که در جریان آن گروه یا گروههای مشخصی از افراد بمثابه دارندگان کارها و مشاغل مشخص یکسان یا مختلف با یکدیگر کم و بیش بطور مستقیم رابطه و ارتباط برقرار می‌کنند (در اینجا واحدهای اقتصادی غیرتولیدی یعنی واحدهای توزیع یا مبادله محصولات تولید نیز بمثابه ادامه مستقیم قلمروی تولید و بمثابه بخش خاصی از واحدهای تولید در نظر گرفته شده‌اند). کار اجتماعی، بمفهوم خاص، متشکل از مجموع کارها و فعالیت‌های مولد در روندهای کار در این واحدها، در مفهوم وسیع، متشکل از کل مجموعه این کارها و سایر فعالیت‌های اجتماعی محسوب می‌شود (در اینجا فعالیت‌های مربوط به نگهداری و تربیت کودکان- تا حدی که هنوز کودک محسوب می‌شوند- نیز بعنوان جزئی از فعالیت‌های مولد اجتماعی، بعنوان جزئی از کار اجتماعی بمفهوم وسیع در نظر گرفته شده است. داشتن کودک، بعنوان هدف، در وهله نخست خواست خصوصی والدین کودک را تشکیل می‌دهد و چنین خواست خصوصی تلقی می‌شود لیکن بلحاظ تولید نیروی کار مورد نیاز جامعه طبقاتی و بلحاظ تقسیم وظایف مربوط بین زنان و مردان و بلحاظ اینکه این وظایف بخارط دیگران یعنی خود کودکان و بقاء جامعه نیز انجام داده می‌شوند و غیره مستقیماً جنبه‌های اجتماعی پیدا می‌کند؛ بعلاوه نگاهداری و تربیت و آموزش کودک ممکن است بصورت جمعی و بعنوان یک وظیفه یا فعالیت اجتماعی انجام گیرد. البته جنبه‌های اجتماعی تولید مثل در جامعه کمونیستی فزونی خواهند گرفت و فراگیر و عمومی خواهند شد و بویژه

اینکه نسبت به جوامع طبقاتی ماهیتاً تحولاتی را خواهند پذیرفت).

کار در واحدهای تولید، مثلاً مانوفاکتور، کارخانه صنعتی، کارگاه پیشه‌وری، مزرعه کشاورزی، کارگاه ساختمانی و غیره، بطور جمعی یا فردی انجام می‌پذیرد (منظور کل مجموع کار در هر واحد تولید است). در صورت اول، در واحد تولیدی تقسیم کاری بوجود می‌آید که هم به تنها یا بمثابه تقسیم کارهایی مشخص بین افرادی مشخص و نسبتاً محدود و هم بمثابه جزئی از تقسیم کار اجتماعی در قلمروی تولید در مجموع جامعه ابراز وجود می‌کند. در مواردیکه کار در واحدهای تولیدی بطور فردی انجام می‌شود یعنی در مواردیکه واحد تولید کم و بیش مرکب از کار یک نفر تولیدکننده یا کار کم و بیش مشابه چند نفر تولیدکننده است، این کارهای فردی مجزا و جداگانه بصورت بخش یا بخش‌های معینی از کل کار اجتماعی بوده و بدینصورت در تقسیم کار اجتماعی تعجلی پیدا می‌کنند. در موردیکه چند نفر با هم کارهای کم و بیش یکسانی را مثلاً در کارگاه یا مزرعه انجام می‌دهند یعنی در موردیکه روند کار اساساً فردی بنابر مقتضیات خاص اجتماعی اینچنین صورت جمعی بخود می‌گیرد، واضح است که خصلت جمعی ضعیف و محدود کار در دورانهای مختلف اقتصادی بطور عمده شامل کار در کارگاههای کوچک پیشه‌وری و مزارع کوچک دهقانی می‌باشد. کارهای خانگی زنان و کارهای آنها در مزارع دهقانی در اقتصادهای طبیعی، بخش‌هایی از کل کار جمعی محدود و کوچک درون واحد تولیدی متشكل از مجموع فعالیتهای مولد خانواده دهقان در مزرعه و خانه را تشکیل می‌دهد.

می‌توان گفت که واحدهای تولیدی با کارهای تماماً و صرفاً فردی در شیوه‌های تولید فئodalی و بردهداری و در اقتصادهای طبیعی و کالایی در این دوران‌ها و در اقتصادهای انتقالی از جوامع اشتراکی ابتدایی به جوامع طبقاتی- که در آنها شیوه‌های فردی تولید بسیار رشد می‌کند- وزنه چندان مهمی به حساب نمی‌آیند. نکته دیگر اینکه کارهای جمعی و نحوه تقسیم آنها در شیوه‌های تولیدی و اشکال اقتصادی مذکور، گذشته از چگونگی تقسیم کار بین زنان و مردان، بیشتر نه بعنوان این کارها و تقسیم این کارها در هر واحد تولید بلکه بواسطه مکانی که در کل تقسیم کار اجتماعی اشغال می‌کنند و نوع ارتباطی که با تقسیم کار در سطح کل جامعه دارند سرشت اجتماعی خاص شیوه تولید (بمفهوم وسیع) و نظام اجتماعی را منعکس

و متجلی می‌سازند؛ تقسیم کار جمعی یعنی تقسیم کار در واحدهای تولید، گذشته از بعضی موارد در تولید بردهداری، عمدهاً تقسیم کاری ساده و بسیار محدود است. همچنین باید متذکر شد که در اشکال اقتصادی و شیوه‌های تولیدی مزبور، بغیر از کارگاههای بزرگ در تولید بردهداری و برخی واحدهای تولیدی بزرگ مانند تولید محصولات معدنی در سایر اشکال اقتصادی، تقسیم کار جمعی در محدوده خود بیشتر از همه بلحاظ تقسیم کار جنسی یعنی تقسیم کار بین مردان و زنان و اشتغال زنان بیشتر به کارهای خانگی و اشتغال مردان به کارهای بیرون از خانه و لذا بلحاظ برتری و ستمگری مردان نسبت به زنان در این تقسیم کار و نتایج فردی و اجتماعی آن، خصلت طبقاتی نظام اجتماعی حاکم را متجلی می‌گرداند. (در ضمن باید متذکر گردیم که در این زمینه روابط بین زنان و مردان در جوامع بردهداری بقدر کافی برای ما روشن نیست).

ولی باید گفت که اساساً تقسیم کار در شیوه تولید سرمایه‌داری و بیشتر از آن در شیوه‌های تولید سوسیالیستی و کمونیستی و در شیوه تولید اشتراکی ابتدایی، نسبت به شیوه‌های تولید و اقتصادهای فوق‌الذکر، بلحاظ تعیین اجتماعی بخشیدن به شیوه تولید و نظام اجتماعی و متجلی‌گردن از خصلت اجتماعی آنها، نقش مؤثرتر و بیشتری ایفا می‌نماید. و در این شیوه‌های تولید کم و بیش باستثناء آخری، کار جمعی و تقسیم کار جمعی بسیار وسعت و تکامل پیدا می‌کند و خصلت معین اجتماعی تولید در درون محیط‌های تولید محصول را بدرجات بیشتری منعکس می‌سازد. بطور کلی در این جوامع کارها و مشاغل و فعالیت‌های مولد اجتماعی بلحاظ کثرت، تعداد و تنوع بطور فوق‌العاده زیادی وسعت و رشد پیدا می‌کند. واحد تولید را می‌توان بمثابه واحد مستقلی از افراد که با ابزارها و وسایل تولید معینی محصولات معینی را تولید می‌کنند یا به تولید محصول یا محصولات معینی اشتغال دارند تعریف نمود. در مورد واحد تولیدی تماماً و صرفاً فردی این افراد استثنائاً به یک نفر تقليل می‌یابند.

ترکیب اجتماعی کار در واحد تولید یعنی گروه‌بندی اجتماعی افراد از لحاظ طبقاتی، دانش و تخصص و تجربه شغلی، سنی، خویشاوندی، جنسی، و غیره بمثابه جزوی از شیوه تولید و در انطباق با آن تعیین پیدا می‌کند. بعبارت دیگر واحد تولید بتوسط اشکال معین «مالکیت» بر آن، ترکیب اجتماعی کار، تقسیم کار، شرایط و خصوصیت فنی کار و وسایل

تولید و غیره تعیین می‌یابد.

واحدهای تولیدی بمثابه مکان‌های نسبتاً مستقل و جدا از هم تولیدی، گذشته از فعالیت‌های انسانها در جوامع اشتراکی ابتدایی برای شکار حیوانات و گردآوری میوه و گیاهان و غیره و گذشته از برخی فعالیت‌های تولیدی در اشکال اجتماعی دیگر که نیازمند اراضی و مکان‌های نسبتاً نامحدود و وسیع است، در زمین‌ها و مکان‌های نسبتاً محدود، کوچک و مشخصی جای می‌گیرند. و مطلب دیگر اینکه چنانکه تاریخ اقتصادی انسان نشان می‌دهد واحد تولیدی ممکن است متشکل از یک گروه از افراد خویشاوند یا غیرخویشاوند باشد. فی‌المثل در شیوه تولید فئودالی واحد تولید عموماً شامل خانواده بصورت خانواده دهقانی است که کم و بیش بطور جمعی با وسائل کار و دام و بذری که در اختیار دارد بر روی زمین‌های متعلق به خود یا فنودال کار می‌کند و برای خود و فنودال محصولات کشاورزی، دامی و غیره تولید می‌نمایند. فقط کارهای اضافی دیگر دهقانان بصورت بیگاری برای ساختن خانه‌ها و کاخ‌های فنودال‌ها و ابستگان آنها، ایجاد قنات و سایر ساختمانهای آبی و بعضی کارهای دیگر است که غالباً در اشکال جمعی وسیع‌تری و بصورت غیرخانوادگی انجام می‌گیرد. کارخانه‌ها، کارگاههای بزرگ، مزارع بزرگ کاپیتالیستی، کارگاههای ساختمانی و غیره در جوامع بورژوازی، هر یک از آنها یک واحد تولید یا مجموعه معینی از تعدادی واحدهای تولید محسوب می‌گردد؛ کارکنان این واحدهای تولیدی عموماً مشتمل بر افرادی غیرخویشاوند است.

کارگاه پیشه‌وری یا زمین‌هایی که خانواده دهقان در شیوه تولید فنودالی بر روی آن کار می‌کند هر کدام مکان محدودی را دربرمی‌گیرد؛ کارخانه یا هر واحد تولید دیگر بورژوازی عموماً در قطعه زمینی نسبتاً محدود و کوچک قرار دارد اما سیستم‌ها و شبکه‌های انتقال آب مورد مصرف کشاورزی یا شهری یا صنعتی و سیستم‌ها و شبکه‌های تولید و انتقال نیروی برق یا جاده‌ها و راههای آهن و غیره ممکن است قسمت‌هایی از اراضی بسیار وسیعی را دربرگیرند و این اراضی عبور کنند و غیره.

تقسیم کار بلحاظ واقعی و عملی بصورت تقسیم کار جمعی در هر واحد تولید و هر واحد اشتغال اجتماعی دیگر و بصورت تقسیم کار اجتماعی در مجموع و مجموعه‌هایی معین از واحدهای تولید و سایر واحدهای اشتغال اجتماعی در ارتباط‌اشان با یکدیگر تحقق می‌یابد. در

اینجا بطور ویژه مقوله «واحد تولید» هم واحد تولید محصول مادی و هم واحد توزیع یا مبادله این محصول را دربرمی‌گیرد و مقصود از واحد اشتغال اجتماعی عبارت از واحدهای کار در نهادهای اجتماعی عمومی مانند مدارس و دانشگاهها و در نهادهای متعلق به روبنای ایدئولوژیک و حقوقی و سیاسی می‌باشد و این مقوله واحد خانواده بمثابه واحد کار نگاهداری و پرورش کودک را نیز دربرمی‌گیرد. در این ارتباط باید گفت، که در جوامع بورژوازی، موسسات آموزش عمومی و اکثر موسسات آموزشی تخصصی، بمثابه نهادهای اجتماعی عمومی، عمدتاً بخش‌هایی از نهادهای جنبی و تدارکاتی تولید سرمایه‌داری یعنی نهادهای مربوط به آموزش و تدارک نیروی کار را تشکیل می‌دهند.

همانگونه که قبلاً گفته شد و بعداً نیز در موارد لازم بیان خواهد گردید، بطور کلی تقسیم کار اجتماعی بلحاظ نقشی که در تعیین بخشیدن به شیوه‌های تولید ایفاء می‌نماید، و بلحاظ اینکه بخودی خود و بسهم خود تعیین‌کننده مکان و موقعیت انسانها در نظام تولید اجتماعی، نحوه و میزان برخورداری آنها از محصولات تولید و جایگاه و موقعیت آنها از لحاظ معنوی و فرهنگی است، بعنوان موضوع و مقوله‌ای خاص و جداگانه ضرورت بررسی پیدا می‌کند و از جهات مذکور است که مورد توجه قرار می‌گیرد. در جوامع طبقاتی تقسیم کار اجتماعی بمثابه تقسیم کار در روندهای تولید و توزیع ارزش‌های مصرف شکل معینی از موجودیت طبقات و مناسبات طبقاتی است.

همانگونه که در پیش گفته شد، تقسیم کار بلحاظ محیط واقعی و نخستین مکان تحقق خود بصورت تقسیم کار جمعی در واحدهای تولیدی، در سایر واحدهای اقتصادی و بالاخره در واحدهای اشتغال در نهادهای روبنای اجتماعی و سایر حیطه‌های اجتماعی و در خانواده‌ها بطور جداگانه و جدا از هم، و آنگاه بصورت تقسیم کار اجتماعی در سطح مجموع یا مجموعه‌های معینی از واحدهای اقتصادی و سایر واحدهای اجتماعی مذکور متجلی می‌شود. بر طبق تعریف ما، «واحد اشتغال» بر افراد معینی که با وسائل معینی در انجام فعالیت یا وظیفه اجتماعی معینی (اجتماعی بلحاظ انجام فعالیت یا وظیفه نه برای خود یا نه برای خود به تنها یی)، در ارتباط نسبتاً نزدیک عملی با یکدیگر و بطور نسبتاً مستقل و جدا از واحدهای دیگر، اشتغال دارند دلالت دارد. بنابراین، تفاوت «واحد اشتغال»، که شاید واژه و مقوله‌ای خوشایند بنظر نرسد، با «نهاد» اجتماعی، بدون اینکه بخواهیم وارد تعریف این مقوله

بشویم، اینست که اولاً نهاد وقتی که بلحاظ فعالیت اجتماعی افراد شاغل در آن و تقسیم این فعالیت بین آنها مورد تأکید و توجه قرار گیرد واحد اشتغال نامیده می‌شود و ثانیاً نهاد عموماً مشتمل بر یک واحد اشتغال یا تعدادی واحدهای اشتغال مختلف و یکسان می‌باشد. مشاغل هدایت و رهبری کلی تولید اجتماعی و روبنای اجتماعی و غیره بمثابه مشاغل افرادی خاص و متماز، چنانکه در جوامع طبقاتی باشکال و درجات مختلفی چنین است، باصطلاح در واحدهای اشتغالی که دامنه عملکرد آنها در عین حال بخش‌های نسبتاً وسیعی از جامعه و یا کل آنرا فرامی‌گیرد واقعیت پیدا می‌کند.

در جوامع طبقاتی مشاغل هدایت و رهبری تولید و اقتصاد اجتماعی در هر سطح و یا از هر سطح معینی به بالا (چونکه فی المثل در شیوه تولید پیشه‌ور و دهقان تولیدکننده است و کم و محدوده داخل کارگاه و مزرعه کوچک از آن خود پیشه‌ور و دهقان تولیدکننده است و کم و بیش از کارها و فعالیتهای جسمانی و مستقیماً مولد ارزش مصرف جاناپذیر است) بصورت مشاغلی ویژه و جداگانه متعلق به افرادی خاص و متماز از توده و اکثریت تولیدکنندگان متجلی می‌شود؛ مشاغل مربوط به روبنای اجتماعی که در هر سطح بکلی در اختیار و تحت کنترل طبقه حاکم است. در جوامع مزبور البته مشاغل هدایت و رهبری بوژوایی فوقانی ممکن است بلحاظ تعداد نسبتاً کم و محدود باشند لیکن بخصوص در جامعه بورژوایی و بلحاظ بقایای آن در جامعه سوسیالیستی نقش‌های نسبتاً کلیدی و تعیین‌کننده‌ای را در مجموع تقسیم کار اجتماعی از لحاظ بازنگشی و تداوم حیات مناسبات تولیدی و اجتماعی طبقاتی ایفاء می‌نمایند. این مشاغل در جوامع استشماری در مجموع خود اگرچه از یکسو بیانگر سلسه مراتب شغلی طبقاتی در درون طبقه حاکم و ابستگان وی می‌باشند معدله در عین حال نمایانگر شیوه طبقاتی تقسیم کار و تمایزات و تضادها و ستمهای طبقاتی در قلمروی تقسیم کار در سطح مجموع جامعه هستند.

تا حدودیکه ما می‌دانیم مشاغل سطوح مختلف رهبری و هدایت تولید و روبنای اجتماعی در جوامع ماقبل بورژوایی نسبتاً قلیل و اندک هستند ولی در دوران جوامع بورژوایی رو به گسترش می‌گذارند و انواع مختلف و متعدد و جدیدی منطبق با سطح تکامل این شیوه تولید و ویژگی‌های خاص آن پیدا می‌کنند. در این شیوه تولید اینگونه مشاغل بصورت انواع و سطوح مختلف و متعددی از مشاغل اداری و نظارت و مدیریت اداری و رهبری فنی و علمی تولید و

مشاغل آموزشی پدیدار می‌گردند که بلحاظ عملکرد خود دو خصوصیت مشترک و عمومی بشرح زیر دارند: ۱- جدایی و برتری اشان نسبت به کارهای یدی و جسمی که بدین علت جنبه‌ای بورژوازی و مافوق کارگری پیدا می‌کنند و ۲- در حیطه‌های عملکرد خود بطور ناگزیر تا حدودی کمتر یا بیشتر به تولید شکل و جهتی بورژوازی می‌دهند و منافعی بورژوازی را متحقق می‌سازند و بدین علت در عین حال اعمال کننده اهداف مشخص بورژوازی هستند. معذلک آنها بعلت تفاوت‌های زیادی که از لحاظ نوع و سطح عملکرد خود و غیره با یکدیگر دارند، ممکن است از یکدیگر بسیار متفاوت باشند و لذا به چند دسته بشرح زیر تقسیم می‌شوند: ۱- اکثرًا ترکیبی از کارهای فکری ضروری برای روند تولید ارزش مصرف یعنی محصول و روند اعمال اهداف بورژوازی هستند و در این ترکیب کار فکری ضروری روند تولید محصول نقش بیشتر و درجه اول دارد؛ مشاغل مربوط به سطوح کم و بیش پائینی امر هدایت و رهبری تولید عموماً اینچنین می‌باشند مانند مشاغل اکثر کارمندان، مهندسان، آموزگاران مدارس و غیره. ۲- تعدادی از آنها اساساً یا صرفاً بیانگر روند کنترل و یا اعمال سلطه بورژوازی می‌باشند مانند مشاغل سطوح فوقانی مدیریت و رهبری کلی تولید یا بخشی از دانشمندان و رهبران فنی تولید که صرفاً نقش رهبری و مدیریت فنی ایفاء می‌نمایند و یا مشاغل کنترل کارگران. ۳- برخی از آنها کم و بیش عملکردهایی هستند در جهت تحقق روند تکامل بورژوازی تولید و بدین طبقه تحقیق اهداف و منافع بورژوازی مانند اکثر مشاغل کم و بیش فوقانی هدایت علمی و فنی تولید (در مبحث «طبقات اجتماعی» صاحبان مشاغل تحقیقات علمی و اختراعات بمتابه گروههای اجتماعی معینی باز مورد بررسی قرار خواهند گرفت).

در اینجا قبل از ادامه مبحث لازم است که این مطلب را باز مورد تأکید قرار دهیم؛ درست است که تقسیم کار بلحاظ نحوه تقسیم کار بین انسانها در روندهای تولید اجتماعی مادی متجلی و مطرح می‌شود و کار در مفهوم متدالو شده علمی و پرولتیری خود یعنی در مفهوم خاص به فعالیت‌های مولد انسان در جریان تولید وسایل و خدمات مادی اطلاق می‌شود و بدینسان تقسیم کار بین انسانها مفهوم پیدا می‌کند. اما در عین حال بدیهی است که نمی‌توان تقسیم کار اجتماعی را تنها به قلمروی تولید محدود و منحصر نمود و این مقوله را تنها در مفهوم خاص مذکور در نظر گرفت. «کار» و «تقسیم کار» قبل از همه و اساساً و بطور عمده در روندهای تولید مفهوم پیدا می‌کنند لیکن تنها بدینجا محدود نمی‌شوند بلکه از این

لحاظ که در مجموع کارها و مشاغل اجتماعی در قلمروی تولید و غیرتولید چه کسانی به چه کارها و فعالیتهایی اشتغال دارند یعنی بلحاظ اینکه این کارها و مشاغل چگونه بین انسانها تقسیم و توزیع می‌شوند، ضرورتاً مفاهیم وسیع تری مشتمل بر کلیه کارها و فعالیتهای مذکور بعنوان «کار» در مفهوم وسیع و تقسیم آنها بین انسانها بعنوان «تقسیم کار» در مفهوم وسیع وجود پیدا می‌کنند. از این گذشته، فعالیتهای اجتماعی خارج از روند تولید و روندهای وابسته و مورد نیاز آن، چه بصورت کارها و فعالیتهایی که نسبتاً وجودی مستقل از تولید مادی دارند مانند فعالیتهایی که در زمینه فرهنگ معنوی و نیازهای معنوی انجام می‌پذیرند و چه بمثابه فعالیتهای غیرتولیدی که صرفاً محصول شکل معین طبقاتی تولید می‌باشند شامل فعالیتهایی که در نهادهای سیاسی و روبنای سیاسی و حقوقی جوامع طبقاتی انجام می‌شوند، طبعاً جزئی از مجموع فعالیتهای اجتماعی تأمین‌کننده احتیاجات و نیازمندیهای افراد و گروههایی از افراد محسوب می‌شوند. ولذا بدین لحاظ نیز «کار» و «تقسیم کار» در مفاهیمی وسیع‌تر متجلی می‌گردد.

تنها کار و فعالیتهای مولد در زمینه تولید مادی و فعالیتهای وابسته و تدارک‌دهنده آن، بمثابه فعالیتهای مولد اجتماعی، نیازمندیهای انسانها را تأمین و رفع نمی‌کنند بلکه فعالیتهای مولد در زمینه تولید خدمات معنوی مورد نیاز انسان و فعالیتهای لازم برای نگاهداری و پرورش کودکان بمثابه امری خصوصی و همچنین در مراحلی از حیات بشری روندهای سیاسی مشتمل بر فعالیتهای سیاسی و سایر فعالیتهای مربوط و وابسته بدان نیز به‌هرصورت بسهم خود بمثابه انواعی از ضروریات زندگانی انسانها وجود پیدا می‌کند. لذا هرگونه فعالیت اجتماعی که بنحوی نوعی نیازمندیهای مادی یا معنوی یا اجتماعی یا سیاسی انسانهایی را تأمین نماید در زمرة کار اجتماعی در مفهوم وسیع قرار می‌گیرد. کار بمفهوم وسیع هم فعالیتهای بنحوی تولیدی و هم فعالیتهای اجتماعی غیرتولیدی را دربرمی‌گیرد. فی‌المثل فعالیتها و وظایف متعلق به روساخت سیاسی جامعه فعالیتهای غیرتولیدی محسوب می‌شوند.

می‌توان گفت که فعالیت اجتماعی نسبتاً دائم و عمومی فرد بلحاظ تعلق‌اش به فرد مذکور «شغل» یا «حرفة» نامیده می‌شود.

«کار» بمفهوم وسیع اشکال مختلف فعالیتهای اجتماعی در حیطه‌های مختلف اقتصادی

و غیراً اقتصادي، مادي (اقتصاد و توليد مثل) و غيرمادي (معنوی و سیاسی) را دربرمی‌گیرد و بدینگونه از فعالیت‌های صرفاً خصوصی متمایز می‌گردد. فعالیت‌های انسانها یا فعالیت‌هایی هستند که مضموناً نوعی و بنحوی اجتماعی محسوب می‌شوند و لذا به آنها «کار» بمفهوم وسیع اطلاق می‌گردد یا فعالیت‌های صرفاً خصوصی هستند و مثلاً بر صرف مصرف شخصی محصولات و فرآوردهای مختلف مادی و غيرمادي دلالت دارند. فعالیت‌های صرفاً خصوصی مانند خوردن و نوشیدن و مصرف پوشک و استفاده از خانه مسکونی و خواب و استراحت و تفریح و غیره یا مانند صرف مصرف ماحصل فعالیت‌های مولد معنوی یا آموزشی یا سیاسی و غیره بدون در نظر گرفتن جنبه‌های مولد اجتماعی این مصرف (چونکه مصرف ماحصل فعالیت‌های اخیر تنها جنبه مصرفی ندارند بلکه در عین حال ممکن است جنبه مولد اجتماعی داشته باشند).

کار همواره فعالیت اجتماعی است ولی فعالیت‌های صرفاً مصرفی فعالیت‌های فی‌نفسه خصوصی و شخصی هستند هرچند ممکن است در مواردی شکل و صورت جمعی و اجتماعی داشته باشند (با استثناء مصرف ماحصل فعالیت‌های مولد معنوی یا آموزشی یا سیاسی و غیره که ممکن است بطور محتوائی جنبه اجتماعی داشته باشد).

فعالیت «اجتماعی» هرگونه فعالیتی است که به شکلی و به درجه‌ای بطور مشترک و گروهی انجام پذیرد و بخصوص بخارطه دیگران (و نه برای خود یا برای خود به تنها) و برای تأمین نیاز یا خواست یا هدف دیگران انجام گیرد. فعالیت «مولد» انسانها، که مشتمل بر هر نوع فعالیت مولدی است که در قلمروی تولید و توزیع محصولات و خدمات مادی و در حیطه تولید مثل و در قلمروی معنوی و در حیطه سیاسی و غیره انجام می‌گیرد، همواره از یک یا دو جهت مذکور جنبه اجتماعی دارد و بدین معنا فعالیت اجتماعی محسوب می‌شود.

همانگونه که در پیش گفته شد، فعالیت‌های تولیدی در مقیاس‌های فردی یا جمعی بسیار کوچک هم همواره فعالیت‌های اجتماعی محسوب می‌شوند یعنی اجزایی از سلسله مراحل وابسته به یکدیگر تولید مادی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. مانند فعالیت جمعی تولیدی در سطح خانواده در اقتصادهای طبیعی و خودکفاء در دوران‌های ماقبل سرمایه‌داری و یا فعالیت‌های تولید زنان در خانه و در خانواده در اقتصادهای ماقبل سرمایه‌داری و سرمایه داری (تهیه غذا و تأمین وسایل استراحت و غیره برای جمع خانواده).

تولید اجتماعی شامل کلیه روندها و مراحل مختلف تولید وسایل معيشت و زندگی است و لذا کارهای مختلف مولد در خانه‌ها و منازل مسکونی بمثابه بخشی از مراحل تولید و فراهم نمودن وسایل معاش و خدمات مادی مورد نیاز اعضاء خانواده را نیز دربرمی‌گیرد؛ کارهایی که در دوران‌های اقتصادی طبقاتی مختلفی که تاکنون وجود داشته‌اند بطور ستمگرانه‌ای عموماً یا بیشتر بصورت کار زنان تحصص یافته‌اند. لذا فعالیت‌های مولد مادی زنان در خانه و برای خود و اعضاء خانواده در خانواده‌های یکتاهمسری اگرچه از این لحاظ که برای رفع نیازهای شخصی این جمع کوچک و خصوصی انجام می‌گیرد جنبه خصوصی داشته و فعالیت خصوصی محسوب می‌شود لیکن از آنجهت که مرحله‌ای و جزئی از کلیت تولید جامعه را تشکیل می‌دهد فعالیت مولد اجتماعی به حساب می‌آید و در جوامع طبقاتی تاکنونی کم و بیش بمثابه کار و شغل زنان در تقسیم کار اجتماعی متجلی گردیده است.

بطور کلی و تا حدی که ما می‌دانیم می‌توان گفت که، بعد از دوران انسانهای اولیه که بصورت گله و اسکان نیافته زندگی می‌کردند، تولید در جوامع اشتراکی ابتدایی، در دوران‌های خانواده‌های گروهی بوسیله خانواده و برای مصرف خود خانواده انجام می‌گرفته است (در این زمینه می‌توان به کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» اثر انگل‌س رجوع نمود و «تاریخ جهان باستان»، جلد اول، شرق، نیز مطالبی در این زمینه‌ها دارد). در دورانهای گله اولیه نیز تهیه غذا، جمع‌آوری گیاهان، شکار، ماهیگیری، تهیه و تولید وسایل کار و وسایل معاش بوسیله خود گله و برای استفاده و مصرف خود آنها انجام می‌پذیرفته است. تولید اجتماعی در جوامع اشتراکی ابتدایی، در دوران‌های خانواده‌های گروهی تا مراحلی تماماً یا بطور عمدۀ در محدوده هر تیره یا قبیله یعنی در سطح تیره‌ها و قبایل جدا و منفصل از هم محدود و مشخص می‌شود. قبایل فقط ممکن است تا حدودی از طریق مبادله محصولات با یکدیگر ارتباط ووابستگی اقتصادی پیدا کنند. در مراحل بعدی با تکامل بیشتر نیروهای مولده و تقسیم کار و تخصص در تولید و با افزایش جمعیت و تکثیر قبایل، وابستگی اقتصادی قبایل به یکدیگر و بنابراین محدوده‌های تولید اجتماعی توسعه و افزایش پیدا می‌کند (گویا هر تیره یا طایفه یک گروه اجتماعی یا یک جامعه اشتراکی است که در عین حال یک جمع خانواده مبتنی بر ازدواج گروهی و چندهمسری نیز هست که در مراحلی از درون همسری به برون همسری گذار می‌کند. قبیله از چند تیره خویشاوند تشکیل می‌شود). تولید در مواردیکه

قبایل در رشته‌های تولیدی عمده‌ای تخصص پیدا می‌کنند قسماً و در سایر موارد عمدتاً و یا تماماً شکل خودکفای و طبیعی دارد یعنی مستقیماً برای مصرف تولید می‌شود. در ضمن قبایل در مراحل تاریخی نسبتاً واپسین حیات خود از نظام چندهمسری به یکتاهمسری گذار می‌کنند.

در شیوه تولید بردۀداری، تولید کم و بیش در مزارع، گارگاهها و معادن متعلق به بردۀداران و بوسیله بردگانی که عموماً با هم فاقد چنان خویشاوندی هستند انجام می‌گیرد. محصولات تولیدی بمصرف خود بردۀداران و واستگان و عوامل آنها و بمصرف خود بردۀها می‌رسد و قسماً و در مواردی تماماً بوسیله بردۀداران و بعنوان محصولات متعلق بدانها بفروش می‌رسند و غیره.

در مزارع کوچک آزاد دهقانی، در جوامع بردۀداری و در دوره‌های قبل از آن و در زمانهای بعد از آن در جوامع فئودالی، تولید کم و بیش بوسیله خانواده (یکتا همسری) دهقان و برای مصرف خودشان انجام می‌پذیرد.

در تولید فئودالی نیز محصول بوسیله خانواده‌های دهقانی تولید می‌شود و قسمتی از محصولات تولید به تصاحب فئودال‌ها در می‌آید و قسمت دیگر بمتابه آنچه که در اختیار خانواده دهقان می‌ماند بمصرف خود این خانواده می‌رسد و ممکن است تا حدودی نیز با وسائل موردنیاز آنها از طریق خرید و فروش مبادله گردد و غیره.

در دوران‌های مذکور، تولیدات صنایع دستی و پیشه‌وری مستقل، از نوع تولید کالایی، تولید برای فروش است. معدلک در خانواده‌های پیشه‌وران مستقل نیز آن قسمت از وسائل معاش مورد نیاز آنها که بوسیله خودشان تولید می‌شود از قبیل تهیه غذا، تهیه آرد و پخت و پز نان، بافتن پارچه و تهیه لباس و غیره عموماً بخش عمده‌ای از کل روند تأمین وسایل معاش آنها - یعنی محصول کار پیشه‌ور و درآمد و عایدی او در کارگاه پیشه‌وری و کار همسر و امکانآسا اینها خویشاوندان او در خانه - را تشکیل می‌دهد. بالطبع نقش همسر و اعضاء خانواده شاگردان پیشه‌وران و کارگران مزدگیر آن دورانها در زمینه تأمین وسایل معاش جمع خانواده نیز همینگونه بوده است.

تولید در دوران سرمایه‌داری متدرجاً هرچه بیشتر جنبه خانوادگی خود را از دست می‌دهد و تولید بوسیله خانواده و برای خود خانواده نسبت به کل تولید اجتماعی هرچه بیشتر

تقلیل پیدا کرده و به روندی فرعی تبدیل می‌شود. و آنچه که باقی می‌ماند عموماً بعضی از آخرین مراحل تهیه و آماده‌کردن مواد غذایی برای مصرف و برخی کارهای مشابه تولیدی و خدماتی دیگر است که- طی تکامل سرمایه‌داری- به مرحله‌ای تقلیل می‌یابند که نسبت به تولیدات واقعی در این جوامع چیز چندان مهمی محسوب نمی‌شوند. تولید سرمایه‌داری در کارخانه‌ها و سایر مکان‌های تولیدی و بوسیله کارگران و برخی کسان دیگر که فاقد خویشاوندی با یکدیگرند و بمنظور فروش محصولات تولید شده برای کسب سود برای سرمایه‌دار و نه برای مصرف خودشان و سرمایه‌داران صورت می‌پذیرد. و روندهای تهیه و تولید وسایل معاش در خانه هرچه بیشتر بصورت مراحل فرعی و نهایی آماده ساختن محصولات خریداری شده برای مصرف درمی‌آید. با توسعه و تکامل سرمایه‌داری، تولیدات خانگی و روندهای تهیه و تولید وسایل معیشت در منازل نیز، بمثابه یک نتیجه جداشدن تولیدکننده از وسایل تولید و تمرکز و انباست این وسایل بصورت سرمایه، متدرجأ بیشتر و بیشتر به رشته‌های تولید سرمایه‌داری در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، مزارع و سایر موسسات بزرگ و کوچک تولیدکننده و عرضه‌کننده انواع گوناگون کالاها انتقال می‌باید و در انحصار آنها درمی‌آید. با این وجود، در جامعه سرمایه‌داری، خانواده، کم و بیش، از لحاظ پروش کودک بمثابه یک واحد تولید نیروی کار و از لحاظ آماده‌ساختن وسایل زندگی مورد نیاز اعضاء خود بمثابه یک نوع واحد اقتصادی نیز محسوب می‌شود.

به صورت در تمام دوران‌های طبقاتی سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری، خانه‌داری و فعالیت‌هایی که در منازل در زمینه تولید و آماده‌ساختن وسایل معاش برای مصرف و تأمین خدمات مورد نیاز افراد خانواده انجام می‌پذیرد، کم و بیش توسط زنان انجام می‌گیرد و عموماً بمثابه کار زنان در تقسیم کار اجتماعی تخصیص می‌باید و برآنها تحمیل می‌گردد. فقط در جوامع اشتراکی اولیه و در دورانهای پیش از آن این تقسیم کار ظالمانه و بنوعی طبقاتی وجود نداشته است. البته در طی تکامل جامعه سرمایه‌داری و در اثر رشد تمدن حاصل از این تکامل و حاصل از پیشرفت مبارزات طبقاتی و اجتماعی، این تقسیم ستمگرانه کار بین زنان و مردان همراه با سایر نابرابری‌های اجتماعی بین آنان، در چارچوب حاکمیت نظام سرمایه‌داری ممکن است تا حدودی کمتر یا بیشتر تعديل و تقلیل پیدا کند.

تولید مادی از روندهای مختلف تولید محصولات و خدمات مادی بمثابه وسایل معاش و

زندگی، وسایل کار، و وسایل تولید و سایر وسایل مادی مورد نیاز انسانها تشکیل می‌شود. فعالیت‌های آموزشی بمثابه فعالیت‌هایی خارج از روند مستقیم تولید ولی عنوان کار آموزش افراد در زمینه کارها و تخصص‌ها و دانش‌های مورد نیاز آنها برای تولید ارزش‌های مصرف، روندهای ضروری جهت تدارک و آماده‌ساختن تولیدکنندگان و افراد شاغل در روندهای تولید محسوب می‌شوند. پیشرفت‌هایی که در زمینه تحقیقات علمی و ابداعات و اختراعات فنی انجام می‌پذیرند یعنی تغییر و تکامل در زمینه‌های وسایل و محمولات کار، نیروی بارآور کار و محصولات مصرفی، فرآیند مادی تغییر و تکامل تولید اجتماعی مادی را تشکیل می‌دهند. این فعالیت‌های اخیر از سوی دیگر بمثابه نوعی مشاغل اجتماعی در زمینه تولید و نوعی حرفه محسوب می‌شوند و بطور طبیعی و ناگزیر مکان ویژه‌ای را در ارتباط با تولید اجتماعی مادی و جایگاه معینی را در تقسیم کار اجتماعی اشغال می‌کنند. فرآیند تغییر در نحوه تقسیم و توزیع دانش‌های علمی و فنی میان افراد و فرآیند تکامل وسایل کار و مکانیسم فنی تولید در ارتباط با نحوه تقسیم کار و از لحاظ افزایش کمیت و بهبود کیفیت محصولات تولید در رابطه با مصرف عموم افراد و بلحاظ نحوه و میزان برخورداری و استفاده افراد نسبت به یکدیگر از این محصولات نه فرآیند تغییر و تکامل تولید بمفهوم مذکور یعنی بمفهوم صرف روند تولید ارزش مصرف بلکه اساساً فرآیند تغییر و تکامل تولید بمثابه روند تولید و تجدید تولید مناسبات تولیدی را تشکیل می‌دهد؛ این فرآیند اخیر قبل از همه و اساساً با هدف خاص و تعیین‌کننده اجتماعی تولید ارتباط می‌یابد و مشتمل بر روند تغییر و تکامل مناسبات اجتماعی تولید می‌باشد. تکامل وسایل و ابزارهای تولید از لحاظ افزایش نیروی بارآور کار و تغییر شیوه فنی تولید و بلحاظ تغییر و تکامل در نوع و کمیت محصولات تولید و تغییر در سطح رفاه و برخورداری افراد از محصولات مصرفی به تنها بی و بدون تحول در جایگاه اجتماعی افراد یعنی بدون تحول مناسبات اجتماعی تولید به مناسبات نوین دیگر، تا حدی که چنین روندهایی امکان‌پذیر باشند، بطور کلی بمثابه روند تکامل تولید معین عنوان روند تولید ارزش مصرف و روند تداوم مناسبات تولیدی معین پیشین محسوب می‌شود، چنانکه فی‌المثل تکامل تکنولوژی و وسایل تولید در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفت‌هه امروزی کم و بیش بیانگر چنین روندی می‌باشد. ذیلاً نمونه‌های دیگری در این زمینه‌ها بیان می‌گردد:

پیشرفت‌هایی که در زمینه وسایل تولید و بازدهی کار در دوران‌های جوامع اشتراکی

ابتدايی تا جوامع بردباری و تا جوامع فئودالی تحقق می‌پذیرد در مراحل گذار از جوامع ابتدایی به جوامع نوحاسته طبقاتی و بردباری و در مراحل تحول از نظام بردباری به فئودالی و غیره پایه‌ها و پیش‌شرط‌های ضروری تغییر مناسبات اجتماعی تولید را تشکیل می‌دهند و در سایر مراحل عموماً فقط بیانگر روند تغییر و تکامل تولید بمفهوم تولید ارزش‌های مصرف در چارچوب مناسبات اجتماعی حاکم یعنی نظام اجتماعی معین بردباری یا فئودالی یا... هستند. تکامل علوم و پیشرفت در وسایل تولید و نیروی بارآور کار و تکامل محصولات مصرفی در چارچوب جوامع سرمایه‌داری بطور بلاواسطه بیانگر روندهای تغییر و تکامل تولید سرمایه‌داری و شیوه تولید بورژوازی هستند بدون اینکه روندهایی از فرآیند تغییر مناسبات بورژوازی تولید به مناسباتی دیگر را تشکیل دهنده، پیشرفت‌های عظیمی که در این دوران در زمینه علوم و وسایل کار و مکانیسم فنی تولید و محصولات تولید بعمل می‌آیند بطور بلاواسطه پیشرفت‌هایی بورژوازی و منطبق با منافع و اهداف اقشار و طبقات بورژوا می‌باشند و بهمنظور افزایش نیروی بارآور کار جهت بالابردن نرخ اضافه ارزش و میزان سود سرمایه‌داران و در ارتباط با رقابت‌های داخلی بورژوازی بهمنظور عرضه کالاهای پرفروش‌تر به بازار و تسخیر بازار فروش کالا و نظائر آن انجام می‌پذیرند و پیشرفت‌هایی غیرکاپیتالیستی یعنی سوسیالیستی در زمینه نحوه اجتماعی توزیع این علوم و دانش‌های فنی و نحوه تقسیم کار و در زمینه رابطه انسانها با وسایل کار و در زمینه نحوه اجتماعی توزیع محصولات و ثروت‌های مادی در خود ندارند. فقط ممکن است در مواردی، بمتابه عوامل و زمینه‌های مساعد مادی، تا حدودی از لحاظ بهبود شرایط زندگی کارگران و توده‌های مردم در چارچوب جامعه بورژوازی مؤثر واقع افتد (البته یک تأثیر و نتیجه تاریخی عظیم این پیشرفت‌ها عبارت از آماده و فراهم‌ساختن شرایط مقدماتی فنی و علمی و تکنولوژیک و اقتصادی یعنی پیش‌شرایط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم و تولید سوسیالیستی می‌باشد). در دوران سوسیالیسم، تغییر و تکامل در شیوه اجتماعی توزیع علوم و دانش‌های بشری یعنی در نحوه تقسیم و توزیع دانش‌های علمی و فنی بین افراد، تکامل وسایل و ابزارهای تولید در ارتباط با نحوه تقسیم کار و از لحاظ رابطه افراد با خود این وسایل، تکامل وسایل و تسهیلات زندگی و محصولات و خدمات مصرفی بلحاظ کیفیت و افزایش میزان تولید آنها و تکامل شیوه اجتماعی توزیع آنها- روندهای تکامل سوسیالیستی شیوه تولید و مناسبات اجتماعی تولید در

راستای حصول به کمونیسم را تشکیل می‌دهد.

محصولات تولید در جامعه طبقاتی: سرمایه‌داری، فئودالی، برده‌داری و غیره، قسمًاً بصورت شکل معینی از اضافه محصول توسط طبقه استثمارگر تصاحب می‌شود که فی‌المثل در جامعه بورژوازی این شکل بطور مشخص شکل اضافه ارزش پیدا می‌کند. در نتیجه این روند اجتماعی، در جامعه مزبور، باشکال و درجات معینی، حرفها و مشاغلی برای مدیریت و رهبری روندهای کار جدا از کار تولیدکننده و در تضاد با وی بوجود می‌آیند و روند تولید بصورت روندی برای استثمارکننده، برای طبقه حاکم و در اختیار او و نه برای تولیدکننده و در اختیار وی درمی‌آید. در جامعه سوسیالیستی، فرآیند عمومی تولید اجتماعی مادی متشكل از روند تولید محصولات مادی مورد نیاز جامعه از یکسوی و روند تاریخی تبدیل تولید به فرآیندی تماماً برای تمام انسانها و در اختیار تمام آنها یعنی روند ایجاد کامل جامعه بدون طبقات از سوی دیگر است.

همچنانکه در ابتدا گفته شد، تقسیم کار را می‌توان بدو لحظه کلی: بمفهوم تقسیم کار اجتماعی بین افراد و بمفهوم تقسیم تولید محصولات مادی به شاخه‌ها و بخش‌های مختلف خود مورد بررسی قرار داد. تقسیم تولید مادی بدین لحظه اخیر بدیهی است که بوسیله میزان پیچیدگی و کثرت رشته‌ها و شاخه‌ها و بخش‌های مختلف تولید و میزان و چگونگی واستگی آنها با یکدیگر و بوسیله اشکال معین ارتباط اجتماعی آنها با هم و بنابراین بوسیله میزان و شکل معین اجتماعی شدن تولید تعین پیدا می‌کند؛ و نمایانگر سطح معین تکامل ابزارها و وسائل تولید بلحاظ میزان بارآوری کار و بلحاظ محصولاتی که تولید می‌شوند و غیره و بیانگر چگونگی مبادلات اقتصادی بین جوامع مختلف و مبین اختلاف یا همانندی و توانز یا عدم توانز در سطح تکامل و شرایط خاص اقتصادی جوامع مختلف است. و اینها موضوعاتی هستند که خارج از موضوعات مورد نظر در این نوشته می‌باشند و بررسی و تحلیل آنها مباحث جداگانه دیگری را می‌طلبد.

ب- نوع کار، کثرت کار، مقدار کار و آموزش کار

وحدت یا تضاد کارهای جسمی با کارهای فکری و رهبری روند کار و تولید اجتماعی و وحدت یا تضاد میان سطوح مختلف کارهای فکری و رهبری، نحوه توزیع کار بین زنان و

مردان و نحوه توزیع کلیه کارهای مختلف اجتماعی میان افراد، هر یک و همگی بیانگر و مبین چگونگی تقسیم کار اجتماعی می‌باشند و، صرفظر از نقش مالکیت بر وسائل تولید بطور صرف، انسانها متناسب با جایگاهی که در نظام تقسیم کار اشغال می‌نمایند از ثروت‌های اجتماعی و از منزلت و مقام اجتماعی برخوردار می‌گردند.

در این تقسیم کار در جوامع طبقاتی، استثمارگران عمد، بمثابه مالکان خصوصی و افراد منفرد مالک وسایل تولید و معاش، ممکن است مستقیماً نقشی نداشته و مکانی را اشغال ننمایند و یا تنها بعنوان رهبران عمد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره جای گیرند لیکن در هر صورت مشاغل مختلف هدایت و رهبری تولید (و سایر حیطه‌های اجتماعی) باشکال و درجات معینی در عین حال بمثابه فعالیت‌های ضروری متشکله روند تحمیل اهداف و خواسته‌های مالکان عمد بر توده تولیدکنندگان و بمثابه حلقه‌های معین ضروری در تحقق و تداوم نظام مناسبات استثماری حاکم وجود پیدا می‌کنند. و صاحبان مشاغل رهبری ممکن است بلحاظ میزان تصاحب از آنچه که از استثمار انسانها بدست می‌آید، نسبت به مالکان عمد، بدرجات مختلف و در مجموع در مرتبه دوم و یا پایین‌تر قرار گیرند و در موارد خاصی شاید چیزی هم از این ماحصل بدست نیاورند و غیره اما بهر حال موضع و جایگاه برتر و کنترل‌کنندگان را در تصاحب خود دارند و تقسیم طبقاتی کار بدرجات مختلف معینی یک جزء و رکن ضروری و اصلی کل نظام اجتماعی طبقاتی و تجلی عده‌ای از موجودیت آن محسوب می‌شود. سهمی که صاحبان مشاغل هدایت و رهبری از استثمار و بهره‌کشی از توده تولیدکننده بدست می‌آورند طبعاً بواسطه مکان و جایگاه برتر و مسلطی است که آنها از طریق این تقسیم کار در نظام تولید اشغال می‌نمایند. همانند مشاغل رهبری اقتصادی جامعه طبقاتی، مشاغل رهبری و سایر مشاغل در حیطه‌های امور معنوی، سیاسی، نظامی، قضایی و غیره متعلق به نظام طبقاتی حاکم، بمثابه مشاغل تشکیل‌دهنده روند اعمال حاکمیت و سلطه طبقه حاکم وجود پیدا می‌کنند؛ اگرچه بخشی از این امور مانند برخی موسسات معنوی، قضایی و غیره در عین حال ممکن است بصورت امور پاسخگوی نیازهای سایر طبقات در چارچوب نظام اجتماعی حاکم ظاهر گردد. و بهر حال عموماً آنچه که صاحبان اینگونه مشاغل اخیر نیز از ثروت‌های اجتماعی دریافت می‌کنند تماماً و در مواردی بخساً بمثابه پاداش آنها در قبال خدمتشان برای طبقه حاکم از ماحصل استثمار تولیدکنندگان به آنها داده می‌شود.

در این رابطه می‌توان گفت که پس از تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و استقرار سیادت اقتصادی و اجتماعی او، سوسیالیسم و فرآیند تکامل آن که تکامل بسوی کمونیسم است، در حیطه مناسبات بین خود انسانها، قبل از همه براساس تغییر و تکامل شیوه کار («شیوه کار») بعداً تعریف خواهد شد) و بویژه تقسیم کار در تولید اجتماعی موجودیت و تحقق پیدا می‌کند؛ پیشرفت تکنیک و از جمله ارتقاء نیروی بارآور کار بخشاً در خدمت پیشبرد روند تکامل تقسیم کار و شیوه کار بوده و در این ارتباط ضرورت پیدا می‌نماید و بخشاً نیز بمنظور افزایش ثروت‌های مادی مصرفی و ایجاد وفور در این ثروت‌ها، افزایش حجم وسائل و خدمات مصرفی و ارتقاء کیفیت این محصولات انجام می‌پذیرد.

و اما شیوه کار و تقسیم کار بطور جدانایزیری با این عوامل، بنابر تعریف ما، پیوند ووابستگی پیدا می‌کنند: نوع کار، کثرت کار بمفهوم کثرت و تعداد حرفه‌ها و مشاغل مشخص، نحوه و میزان آموزش و فرآگیری کار و بالاخره مقدار کار افراد. هر نحوه معین تقسیم کار در انطباق با انواع معین و کثرت معینی از کارها و وظایف مشخص، نحوه معینی از آموزش و فرآگیری کار و بالاخره شکل معینی از مقدار کار فردی تکوین و تکامل می‌یابد؛ به بیان دیگر تحقق و تکامل هر تقسیم کار معین مستلزم تحقق و تکامل اشکال معینی از این عوامل است. بررسی و تحلیل شیوه کار و تقسیم کار توجه به مقولات مذکور را ضروری می‌نماید.

«نوع کار» مقوله‌ایست که بر نوع و کیفیت کار به لحاظ شرایط فنی، خصلت اجتماعی و خصلت انسانی آن و از حیث رابطه انسان با طبیعت دلالت می‌نماید. نوع کار اجتماعی براساس سطح معین تکامل نیروهای تولیدی و در انطباق با هدف خاص اجتماعی تولید یعنی نظام اجتماعی معین تولید تعین و تکوین می‌یابد؛ شرایط خاص اقتصادی و طبیعی محیط زیست و خودویژگی‌های اجتماعی و تاریخی تولید نیز تا حدودی برآن تأثیر می‌گذارند. لذا در تطابق با روند تکامل نیروهای مولد و نظام اجتماعی تولید و تحت تأثیر خودویژگی‌های طبیعی و اجتماعی، انواع معینی از حرفه‌ها و مشاغل پدید می‌آیند و توسعه و تکامل پیدا می‌کنند و یا تقلیل می‌یابند و از میان می‌روند. مقوله «نوع کار» بخودی خود و به تنهایی و جدا از تقسیم کار تا حد معینی خصوصیاتی از این قبیل را بیان می‌نماید: تحمیلی، نامطبوع، فرسوده‌کننده و اسارت‌آمیز بودن یا نبودن کار و تجلی یا عدم تجلی کار بمثابه وسیله اجباری امارات معاشر یا نیازی اساسی و فعالیتی مطبوع و دلخواه و نشاط‌آور. البته این خصوصیات کار بخودی خود و

به تنهایی نیز مطلق نیست و در عین حال در مورد عموم یا بسیاری از حرفه‌ها و مشاغل مشخص بحسب افراد ممکن است تفاوت نماید. فی‌المثل در شرایط جامعه سرمایه‌داری بعضی از حرفه‌ها و مشاغل به خودی خود و یا بحسب افراد و جدا از تقسیم کار اجتماعی بلحاظ دلخواه و مطبوع یا فرسوده‌کننده بودن یا نبودن با یکدیگر تفاوت می‌کنند ولی در این جامعه اکثر آنها تنها و فقط وسیله کسب معاش تلقی می‌شوند و بیشتر یا کمتر نامطبوع و فرسوده‌کننده و تحمیلی و... هستند. بدیهی است که ما نیازها و تمایلات حقیقی و تعالی پذیر خود انسانها و خصوصیات خاص خود این حرفه‌ها و مشاغل را در نظر می‌گیریم نه آنچه را که فرهنگ‌ها و نظرات و گرایشات بورژوازی حاکم در این رابطه بعنوان تمایلات و خواسته‌های توده مردم و در واقع برای ارضاء خاطر دروغین و کاذب آنها تبلیغ و تزریق می‌کنند.

اسارت یا آزادی انسان در قبال طبیعت و تسلط انسان بر وسیله کار یا تسلط وسیله کار بر انسان نیز، همانگونه که گفته شد، در مقوله نوع کار و منزله کیفیت معینی از کار تجلی و بیان پیدا می‌کند. فی‌المثل در رابطه بین کارگر و ماشین در کارخانه‌های بورژوازی، این وسائل و تجهیزات ماشینی است که کم و بیش بر محیط کارخانه حاکم بوده و بر کارگر تسلط دارد یا در جوامع و جماعات ابتدایی یا در دوران گله‌های اولیه، در موارد متعدد و عمده‌ای، بعلت آنچنان عقب‌ماندگی دانش‌های تولیدی و ابزارها و وسائل تولید، طبیعت کم و بیش بطور کامل بر انسان تسلط دارد.

مارکس در قسمت‌هایی از بخش چهارم جلد اول سرمایه مثلاً در بندهای شماره ۸ و ۹ و ۱۰ فصل سیزدهم (طبق ترجمه فارسی کتاب مذکور) راجع به نوع کار و مقدار کار فوق العاده رنج‌آور و زجردهنده و فرسوده‌کننده کودکان و زنان و بزرگسالان در مانوفاکتورها و کارخانه‌های سرمایه‌داران در بعضی کشورهای اروپایی در آن دوره‌ها مطالبی می‌نویسد که مطالعه آنها در این ارتباط ضروریست.

نوع کار اجتماعی به شیوه کار و تقسیم کار اجتماعی تعین می‌بخشد و از این طریق و بخودی خود ساخت خاص اجتماعی و انسانی شیوه تولید و نظام اجتماعی را متجلی می‌گرداند. مقصود از «کثرت کار»، کثرت اجتماعی کار عبارت از مجموع تعداد حرفه‌ها و مشاغل موجود یا مورد نیاز جامعه می‌باشد. مثلاً وجود یک میلیون شغل معلوم و مشخص در یک جامعه معین مشتمل بر هفت‌صد هزار شغل‌های مختلف و مشخص کارگری، دویست‌هزار فلان

مشاغل معین دیگر، دوهزار فلان مشاغل مختلف دیگر، و الی آخر. مقوله کثرت کار اجتماعی تا آنجا که بیانگر تعداد انواع مشاغل مشخص است طبعاً توسط مقوله نوع کار اجتماعی نیز بیان می‌گردد یا بعبارت دیگر از این لحاظ با این مقوله نیز وجه مشترکی پیدا می‌کند. کثرت کار بر چگونگی توزیع جمعیتی مشاغل نیز دلالت می‌نماید. فی‌المثل وقتی می‌گوییم که در فلان جامعه جمماً یک‌میلیون شغل و دوهزار نوع شغل وجود دارد، در اینجا ارقام یک میلیون و دوهزار بترتیب بیانگر مجموع مشاغل و تعداد انواع این مشاغل در این جامعه و رویهم نمایانگر چگونگی توزیع مشاغل مختلف مذکور میان جمعیت می‌باشند.

کثرت اجتماعی کار، بمثابه عاملی که توسط میزان جمعیت تعیین می‌شود و به آن بستگی دارد، همچنین بیانگر تأثیرگذاری میزان جمعیت بمثابه یک عامل مستقیماً انسانی در تعیین بخشیدن به تقسیم کار و شیوه کار می‌باشد.

بعنوان یک مثال ساده، چنانچه در یک جامعه سوسیالیستی یا بخشی از آن در دوره‌ای معین میزان جمعیت را ثابت فرض کنیم، در اینصورت مناسب با میزان افزایش تعداد انواع کارها امکان و احتمال اینکه هر فرد بتواند چند شغل معین مورد نظری را انتخاب نماید در حد معینی افزایش می‌یابد و اینچنین است در زمانیکه آهنگ افزایش جمعیت نسبت به افزایش تعداد انواع کارها کمتر باشد.

در اینجا تقسیم واقعی کار اجتماعی بوسیله تکامل سوسیالیستی شیوه کار و تا حدی به تأثیر از میزان جمعیت تعیین پیدا می‌کند.

فی‌المثل در جامعه سرمایه‌داری، بطور کلی این منافع و مقتضیات و شرایط معین و مشخص سرمایه و نظام سرمایه است که تعداد انواع مشاغل- بمثابه یکی از اجزاء متشکله کثرت اجتماعی کار- را تعیین می‌کند و میزان جمعیت- بمثابه جزئی دیگر- اساساً در ارتباط با نیروی کار مورد نیاز سرمایه برای تولید اضافه ارزش و همچنین در ارتباط با وسعت بازار و عرضه و فروش کالاهای سرمایه‌دار مطرح می‌گردد و مهمتر از همه چنین خصوصیاتی بخود می‌گیرد. زندگی انسان و تولید وسایل مادی مورد نیازش بطور ناگزیر و بطور تعیین‌کننده از این مجازی گذار می‌کند و بدین طریق تعیین می‌یابد.

«مقدار کار» افراد بدین لحاظ که ماهیت خاص اجتماعی تولید، میزان نیروی بارآور کار، میزان فرصت و فراغت افراد از کار و فعالیت مستقیماً تولیدی، میزان میل و رغبت و آزادی

افراد در انجام کار و غیره در آن تجلی پیدا می‌کند، بخودی خود و از طریق تعین بخشیدن به شیوه کار و تقسیم کار، شکل معین شیوه تولید و نظام اجتماعی را منعکس می‌سازد. مقادیر کار فردی بطور اختصار بوسیله میزان بارآوری و مناسبات اجتماعی تولید تعین می‌شود؛ به بیان دیگر میزان نیروی بارآور کار، مناسبات مالکیت و نحوه و میزان دریافت افراد از ثروت‌های اجتماعی در قبال کار خود، نحوه تقسیم کار، کیفیت و چگونگی کار و غیره عوامل تعیین‌کننده مقدار و میزان فعالیت شغلی افراد محسوب می‌شوند. بدیهی است که نحوه توزیع مقادیر مختلف کارهای مختلف فرد در آن اشکال اجتماعی تولید و در مواردیکه افراد بیش از یک نوع کار انجام می‌دهند. نیز بوسیله شکل معین تقسیم کار و مقتضیات معین تولید و امور اجتماعی تعین پیدا می‌کند.

بطور خلاصه اینکه مقوله «مقدار کار» افراد میزان بارآوری کار و اثرات و پیامدهای مختلف مستقیم و غیرمستقیم وجود یا فقدان بهره‌کشی در روند تولید را از نقطه نظر مقادیر کاری که هر فرد انجام می‌دهد منعکس و بیان می‌نماید. معدنک این مقوله، بعنوان یکی از اجزاء متشكله شیوه کار، فقط از نقطه نظری و تا حدی که بمثابه یکی از عناصر یا اجزاء تشکیل دهنده شرایط معین انسانی درون روند کار یا هر روند اشتغال اجتماعی دیگر و بمثابه یکی از عوامل بیانگر این شرایط متجلی می‌گردد در نظر گرفته می‌شود.

مقصود از «آموزش کار» آموزش و فرآگیری افراد در زمینه کار و حرفة آنهاست، هم آموزش‌های مقدماتی و پیش از شروع مرحله کار واقعی و هم آموزش در خلال انجام کار و از طریق کسب تجربه. نحوه و میزان آموزش افراد در تطابق با سطح معین تکامل ابزارها و وسائل تولید (و سایر وسائل مورد کاربرد در سایر کارها در سایر حیطه‌های اجتماعی) و منطبق با نظام اجتماعی تولید بویژه نحوه تقسیم کار تعین پیدا می‌کند. این آموزش، در تطابق با عوامل مذکور، به شکل معینی بین افراد توزیع می‌شود و با روش‌های معینی و بصورت اشکال و درجات مختلف و معینی از آموزش و فرآگیری از طریق آموزش‌های مقدماتی و نظری و یا از طریق کار و تجربه و یا تلفیقی از هر دو انجام می‌پذیرد. در این زمینه فی المثل می‌توان گفت که آموزش‌های عمومی و تخصصی، صرفاً بمثابه آموزش مقدماتی، مدرسه‌ای و آکادمیک نه آموزش در خلال کار، که در دوران‌های جوامع ابتدایی و بردهداری و فئودالی و غیره برای عموم مردم بسیار اندک و مختص افرادی نسبتاً محدود است، در دوران سرمایه‌داری رو به توسعه و

رشد می‌گذارد و ممکن است به مرحله‌ای برسد که اکثر یا عوموم افراد کم و بیش سالهای نسبتاً زیادی از دوره کودکی و جوانی خود را صرف اینگونه آموزش‌ها نمایند؛ بگونه‌ایکه آموزش و تحصیل در این دوره زندگی بمثابه نوعی حرفه افراد و تنها شغل و کار آنها و شاید هم کاری پژوهشی می‌شود. این آموزش‌ها که در جامعه بورژوازی عموماً و اساساً بمنظور آماده‌ساختن افراد برای تولید بورژوازی و سایر فعالیت‌های اجتماعی مورد نیاز این نظام اجتماعی انجام می‌پذیرند در عین حال بعلت بعضی مقتضیات و الزامات اجتماعی، سازمانی، فنی، حرفه‌ای، علمی و غیره وسیع‌تر، طولانی‌تر و متنوع‌تر می‌گردند و اشکال معین و ویژه‌ای بخود می‌گیرند.

ج- شیوه کار

بنابر تعریف ما، نوع کار، مقدار کار فردی، آموزش کار و کثرت کار اجزاء مختلف مرتبط با هم و واسطه بیکدیگر مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که در کلیت معین خود بلحاظ شرایط فنی و شرایط اجتماعی اش در مجموع «شیوه کار»، «شیوه کار اجتماعی» و بلحاظ ساختار اجتماعی اش به تنهایی « تقسیم کار»، « تقسیم کار اجتماعی» می‌توان بدان اطلاق نمود. بالاخص نوع کار و مقدار کار چنانچه بلحاظ روابط بین شاغلین این کارها در روندهای کار و فعالیت‌های اجتماعی، بلحاظ جایگاه این افراد نسبت به هم در نظر گرفته شوند اجزاء متشكله تقسیم کار محسوب می‌شوند.

در اینجا «کار» یا «کار اجتماعی» در سطح کل جامعه و در سطوح پایین‌تر و کوچکتر مصدق پیدا می‌کند و «شیوه کار» و « تقسیم کار»، در رابطه با تولید اجتماعی، تجلی و بیانگر بترتیب شیوه تولید و مناسبات تولیدی در چارچوب روندهای کار محسوب می‌گردند.

هر شیوه معین تقسیم کار ضرورتاً شیوه معین و خاصی از تقسیم حرفه‌ها و مشاغل معین و مشخصی میان انسانهای تاریخاً و اجتماعاً معینی است (شیوه تقسیم کار با شیوه کار اشتباہ نشود!)، حرفه‌ها و مشاغلی از نوع معین که به شیوه معینی آموزش داده می‌شوند و بمقادیر معینی بمثابه کار فردی انجام داده می‌شوند و غیره. و بدیهی است که «شیوه» تقسیم کار را نمی‌توان از نوع کارهای معین و مشخصی که بدین شیوه تقسیم می‌شوند جدا نموده و آنرا بمثابه شیوه‌ای دانست که تقسیم هر نوع کار اجتماعی یعنی مجموعه تاریخاً و اجتماعاً معینی

از حرفه‌ها و مشاغل مشخص بوسیله آن امکان‌پذیر باشد. هر تقسیم کار معین و هر مجموعه معین از انواع کارها اجزاء ذاتی و جدایاً پذیر یک شیوه تولید و نظام اجتماعی معینی محسوب می‌شوند؛ اگرچه در مواردی ممکن است از این جهات تشابهات و یکسانی‌های نسبتاً زیادی بین دو شیوه تولیدی و دو نظام اجتماعی مختلف دیده شود. ولی در عین حال نمی‌توان با تکیه بر این مطلب که هر تقسیم کار معین، تقسیم اجتماعی انواع معینی از کارهای مشخص به شیوه‌ای معین است، پس نتیجه‌گیری نمود که این نوع کارها و مقادیر آنها بعنوان مقدار کار افراد و میزان کثرت آنها و شیوه آموزش و فرآگیری آنها فقط اجزاء مختلف آن تقسیم کار را تشکیل می‌دهند و بنابراین دیگر «شیوه کار» وجود نداشته و چنین مقوله‌ای مورد نیاز نیست. در آنصورت «تقسیم کار» مفهومی تا حدودی نادرست، تصنیعی و غیرواقعی پیدا می‌کند و بهمینسان وجود «شیوه کار» نفی و انکار می‌شود. شیوه کار هم شرایط فنی و هم شرایط اجتماعی یعنی هم رابطه انسان با خود وسائل تولید و وسائل کار و هم روابط بین افراد را در چارچوب روندهای کار و سایر فعالیت‌های اجتماعی بیان می‌نماید در حالیکه تقسیم کار فقط بر این شرایط اجتماعی یا مناسبات بین افراد دلالت دارد.

نوع کار، کثرت کار، آموزش کار و مقدار کار اشکال مختلف معینی هستند که اجزاء یک کلیت واحد را تشکیل می‌دهند؛ این کلیت در مجموع موجودیتاش بلحاظ شرایط فنی و اجتماعی شیوه کار و بلحاظ شرایط اجتماعی به تنها یکی تقسیم کار محسوب می‌شود. لیکن می‌توان گفت که چنانچه شیوه کار را از نقطه نظر نحوه تقسیم و توزیع کارهای مشخص بین افراد مورد توجه و تأکید قرار دهیم، در آنصورت شیوه کار اجتماعی همان تقسیم کار اجتماعی محسوب می‌گردد و یا تقسیم کار کلیت شیوه کار را از لحاظی معین، از لحاظ اجتماعی است.

همچنین می‌توان گفت که شیوه کار همان شیوه تولید (بمفهوم وسیع) است وقتی که روابط بین انسانها و روابط آنها با وسائل تولید فقط در چارچوب روندهای کار مورد تأکید باشد و تقسیم کار همان مناسبات اجتماعی تولید است وقتی که این مناسبات فقط در چارچوب روندهای کار مورد تأکید و مدقّ نظر باشد. با این تفاوت که شیوه کار و تقسیم کار همچنین حیطه‌های خارج از شیوه تولید و متعلق به قلمروی معنوی و روساخت اجتماعی و تولید مثل انسانی را نیز دربرمی‌گیرند.

چنانچه بخواهیم شیوه تولید را با شیوه کار بطور ساده و مختصر مقایسه کنیم در اینصورت می‌توان گفت که اینکه وسایل تولید در اختیار و تحت تصاحب چه کسانی است، انسانها برای چه کسانی کار می‌کنند یعنی برای خود یا برای غیر و به چه نحو و چه مقدار از محصولات تولید اجتماعی استفاده می‌کنند، با چگونه ابزارها و وسایل تولیدی کار می‌کنند، چه محصولاتی و به چه مقدار تولید می‌نمایند، چه نوع کار و چه مقدار کار انجام می‌دهند، در مقایسه با یکدیگر چه کارهایی و به چه مقدار انجام می‌دهند مجموعاً اشکال تجلی شیوه تولید و اجزاء مختلف تشکیل‌دهنده آن محسوب می‌شوند. لیکن فقط اینکه انسانها با چه نوع ابزارها و وسایل تولید کار می‌کنند و چه نوع کارهایی و چه مقدار کار، در مقایسه با یکدیگر و از لحاظ رابطه با وسایل تولید، انجام می‌دهند، اشکال تجلی و اجزاء متشكلهٔ شیوه کار اجتماعی محسوب می‌گردند. شیوه توزیع محصولات تولید بمثابه محصولات مصرفی نیز تا حدیکه صرفاً بوسیله شیوه تقسیم کار تعیین می‌باید بازتاب و محصول تقسیم کار و شیوه کار اجتماعی تلقی می‌گردد.

مالکیت بر وسایل تولید و معاش در جامعه طبقاتی بخشأ در خارج از تقسیم کار و صرفاً بصورت «مالکیت» و بخشأ بصورت یک تقسیم کار طبقاتی معین و در عین حال از هر دو طریق بصورت شیوه‌های طبقاتی معین توزیع محصولات تولید بین افراد متحقق می‌شود و در جامعه بدون طبقات تماماً و فقط بصورت شیوه کار و تقسیم کار کمونیستی و بمثابه تجلیات اینها در شیوه توزیع کمونیستی محصولات تحقق می‌پذیرد.

در جامعه طبقاتی بخشی از محصولات اجتماعی بصورت اضافه محصول به تصاحب افراد صرفاً مالک وسایل تولید و معاش درمی‌آید و بخشی از این اضافه محصول براساس تقسیم کار اجتماعی خاصی بین وابستگان مالکان مذکور شامل وابستگان و نمایندگان و عوامل ایدئولوژیک و سیاسی و اقتصادی آنها که صاحبان مشاغل ویژه‌ای در این سیستم تقسیم کار هستند توزیع می‌شود. در واقع مالکیت‌های مزبور همچنین تا حدود معینی و در اشکال معینی بین وابستگان و نمایندگان و عوامل مختلف اقتصادی (در زمینه‌های اداری و فنی) مالکان مزبور، بواسطهٔ جایگاههای خاصی که آنها در روندهای کار و اشتغال اجتماعی اشغال می‌کنند، تقسیم و توزیع می‌گردد (به مبحث «مالکیت» رجوع شود). این نوع توزیع و تقسیم مالکیت در شیوه تولید بورژوایی شکل عمده‌تری پیدا می‌کند و در سایر جوامع طبقاتی در

اشکالی ضعیفتر و محدودتر تجلی می‌یابد. و این بخش از کار اجتماعی در روندهای تولید اجتماعی تا حدودی کمتر یا بیشتر نه بمثابه نوعی کار مولد و تولیدی بلکه بمثابه روند اجتماعی ضروری جهت بازتولید و تداوم حیات شکل مالکیت طبقاتی حاکم محسوب می‌شود. بطور اختصار، شیوه کار اجتماعی، چنانکه بررسی و بیان گردید، کلیت معینی متشکل از اجزاء یا اشکال مختلف: نوع کار، کثرت کار، آموزش کار و مقدار کار فردی می‌باشد و بیانگر چگونگی و نحوه هستی اجتماعی و تکنیکی روندهای کار و سایر روندهای اشتغال اجتماعی است. شیوه کار از یکسوی بر شرایط فنی محیط کار از لحاظ خصوصیات انسانی‌اش، بر چگونگی رابطه انسان با وسایل کار و مواد محمول کار در روند تولید محصول و با وسایل مورد کاربرد در سایر روندهای فعالیت‌های اجتماعی دلالت می‌نماید و از سوی دیگر بیانگر چگونگی روابط بین انسانها در روندهای مذبور است.

ج- اشکال اجتماعی کار

مفهوم ما از «اشکال اجتماعی کار» در اینجا جنبه‌های مختلف اجتماعی کار در هر دوران معین است. کار همواره و در تمام دوران‌های اقتصادی، بلحاظ اینکه هر محصول معین در طی یک روند اجتماعی کلی معین متشکل از روندهای کار مختلف تولید و فراهم می‌شود، باشکال و درجات مختلف، بصورت «اجتماعی» یعنی بصورت کار اجتماعی وجود پیدا می‌کند. این شکل اجتماعی مشترک و عام کار، بمثابه یکی از عوامل متشکله روند کار یعنی روند تولید ارزش مصرف، محصول وابستگی روندهای کار مختلف به همدیگر و وابستگی فعالیت‌های مختلف متعلق به یک روند کار به یکدیگر است؛ به بیان دیگر نتیجه وابستگی هر روند تولید ارزش مصرف به روندهای تولید ارزش مصرف معین دیگر بلحاظ نیازمندی اش به وسایل کار و مواد خام تولیدشده در این روندها و نتیجه وابستگی کارهای مشخص مختلف درون یک روند کار به یکدیگر می‌باشد. کار قبل از همه بدین لحاظ شکل اجتماعی پیدا می‌کند. زیرا هدف خاص اجتماعی تولید و مناسبات تولیدی هرچه که باشند و ارزش مصرفی که تولید می‌شود محصولی خصوصی و برای خود تولیدکننده یا اجتماعی و برای مصرف دیگران بوده باشد،

تولید محصول همواره به شکلی نیازمند کار مشترک انسانهاست. این شکل اجتماعی عام کار است. به شکل اجتماعی عام کار، بلحاظ تشخیص و تمیز آن از شکل اجتماعی خاص کار و بلحاظ خصوصیت اجتماعی خاص خودش، می‌توان مکانیسم اجتماعی و جمعی کار اطلاق نمود. این شکل اجتماعی کار، که طبعاً متناسب با سطح تکامل نیروهای مولد و شیوه تولید تکامل پیدا می‌کند، در شیوه تولید سرمایه‌داری، نسبت به شیوه‌های پیشین، بطور بسیار فزاینده‌ای رشد و گسترش و تعمیق می‌یابد.

چنانچه ارزش مصرف محصولی اجتماعی باشد یعنی تولید کننده آنرا برای مصرف دیگران تولید نماید در اینصورت کار از این لحاظ نیز شکل اجتماعی پیدا می‌کند. این شکل اجتماعی کار بلحاظ محتوای انسانی و اجتماعی خود بوسیله هدف خاص اجتماعی تولید تعیین می‌گردد و توسط آن تعیین می‌یابد و لذا بر حسب هدف مزبور خصلت اجتماعی معینی بخود می‌گیرد و همچنین متناسب با درجه تکامل مکانیسم اجتماعی کار و بمثابه جزئی از این شکل عمق و وسعت پیدا می‌کند. فی المثل در شیوه تولید سرمایه‌داری، از آنجا که و تا آنجا که تولید برای مصرف دیگران بصورت یا از طریق تولید برای سرمایه‌دار انجام می‌گیرد، این تولید تولیدی برای غیر یعنی برای بیگانه استثمارگر حاکم محسوب می‌شود اما در شیوه تولید کمونیستی تولید برای دیگران بهیچ نحو و اندازه‌ای نه تولید برای غیر و بیگانه بلکه صرفاً و از همه جهات و تماماً برای همدیگر و برای انسانهای همنوع و اجتماعاً واحد و نامضاد انجام می‌پذیرد. و یا فی المثل متناسب با سطح تکامل و توسعه شیوه تولید سرمایه‌داری و بنابراین متناسب با درجه رشد و توسعه مکانیسم اجتماعی کار در این شیوه تولیدی، این شکل اجتماعی کار که بصورت تولید برای فروش بوجود می‌آید گستردگی گشته و عمق بیشتری می‌یابد و همه بخش‌های تولید جوامع بیشتر و بیشتر بصورت تولید برای فروش درمی‌آید و در این جهت تکامل پیدا می‌کند.

این شکل اجتماعی کار یعنی تولید محصول برای دیگران و نه برای مصرف خویش بطور کلی سه دوران متمایز و متفاوت اجتماعی را بدین شرح طی می‌کند: تولید کالایی ماقبل سرمایه‌داری که تولید استثماری برده‌داری و فئودالی را نیز تا حدودیکه محصولات آنها وارد حوزه گردش کالا می‌شوند دربرمی‌گیرد، تولید استثماری سرمایه‌داری و بالاخره تولید اشتراکی در جامعه بدون طبقات. تولید سوسیالیستی شکل کداری از تولید سرمایه‌داری به

تولید کمونیستی یا به بیان دیگر مراحل نسبتاً ابتدایی و تکامل‌نیافته تولید کمونیستی محسوب می‌شود.

این شکل اجتماعی کار بمثابه تولید برای فروش در شیوه تولید سرمایه‌داری در انطباق با روند تولید اضافه ارزش و روند انباشت سرمایه تجلی می‌یابد. زیرا اضافه ارزش از طریق فروش کالا، از طریق فروش محصولات تولیدشده متحقق می‌شود؛ برای بدست آوردن سود محصول برای فروش تولید می‌شود.

چنانکه دیده می‌شود این شکل اجتماعی کار بلحاظ محتوای انسانی و اجتماعی خود توسط ماهیت خاص اجتماعی تولید تعین می‌یابد و وجود آن به خودی خود اساساً محصول شکل اجتماعی عام کار در تمام دورانهای اقتصادی بوده و جزئی از این شکل محسوب می‌شود. هدف خاص و تعیین‌کننده یا ماهیت خاص اجتماعی تولید، که در دورانهای مختلف شامل تولید برده‌داری یا فنودالی اضافه محصول (تصاحب اضافه کار به شیوه برده‌داری یا فنودالی)، تولید اضافه ارزش در جامعه سرمایه‌داری، تکامل سوسیالیستی شیوه تولید و مناسبات تولیدی در جامعه سوسیالیستی، تأمین نیازهای مادی و معنوی هم سطح و دائم ارتقاء‌یابنده انسانهای اجتماعاً برابر و آزاد در جامعه کمونیستی می‌باشد، محتوای انسانی و اجتماعی این شکل را تعین می‌بخشد. و مکانیسم اجتماعی کار به خودی خود تولید محصول برای مصرف دیگران را بوجود می‌آورد و مناسب با میزان توسعه و تکامل خود آنرا نیز توسعه و تکامل می‌دهد چنانکه فی‌المثل مبادله محصولات از طریق خرید و فروش در تولید برده‌داری یا فنودالی از اینجا ناشی می‌شود و یا چنانکه تولید برای مصرف دیگران بصورتی تکامل‌یافته در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی بخودی خود محصول شکل تکامل‌یافته اجتماعی عام کار است.

این شکل اجتماعی کار اگرچه بعنوان شکل مستقل و بسهم خود در تکامل‌بخشیدن به مکانیسم اجتماعی کار و بدین طریق شیوه کار و تقسیم کار نقش ایفاء می‌نماید معدّلک بویژه در دوران سرمایه‌داری و پس از آن در دورانهای بعدی سوسیالیستی و کمونیستی بیشتر از لحاظ تکامل روندهای تولید محصول به رشته‌ها و شاخه‌ها و واحدهای مختلف و تکامل و توسعه امر مبادله یا توزیع محصولات تولید ابراز وجود می‌کند.

اولین شکل اجتماعی کار، شکل اجتماعی عام یا مکانیسم اجتماعی کار و دومین شکل

بصورت تولید محصول برای دیگران بود. و اما سومین شکل را ذیلاً مورد توجه قرار می‌دهیم: سومین شکل، شکل اجتماعی خاص کار است که بیانگر ماهیت ویژه اجتماعی و هدف خاص و تعیین‌کننده اجتماعی تولید است و بیان دیگری از شکل اجتماعی تولید بمعنای مناسبات معین تولیدی است مثلاً شکل سرمایه‌داری یا فئودالی یا سوسیالیستی. ما بدین علت آنرا شکل اجتماعی خاص کار می‌نامیم که نظام‌های اجتماعی بوسیله این شکل و تفاوت در این شکل از یکدیگر متمایز می‌گردند؛ این شکل خاص بیانگر خصوصیت ماهوی اجتماعی و هدف خاص تولید و مشخصه تعیین‌کننده نظام اجتماعی معین است.

و اما شکل کلی اجتماعی کار ترکیب معینی از چند شکل اجتماعی مذکور است یعنی مشتمل بر کلیه اشکال اجتماعی مذکور کار می‌باشد و می‌توان گفت که جمع معین شکل اجتماعی خاص و شکل اجتماعی عام یعنی مکانیسم اجتماعی کار است. بگونه‌ایکه در هر نظام اقتصادی و اجتماعی ما با یک شکل و شرایط اجتماعی معین کار بدین مفهوم مواجه هستیم. و مقصود ما از شکل اجتماعی کار، هر جا که ذکر و مشخص نگردد، همان شکل کلی اجتماعی کار است یعنی شکلی که جمع یا ترکیب معین شکل اجتماعی خاص و مکانیسم اجتماعی کار و شکل اجتماعی آن بصورت تولید برای دیگران یعنی کلیت معین اشکال مذکور اجتماعی کار می‌باشد. ولی بدیهی است که در این میان، بلحاظ مناسبات بین انسانها یعنی بلحاظ چگونگی روابط تولیدی، این شکل اجتماعی خاص کار است که عمدۀ بوده و مورد توجه و مدنظر می‌باشد.

شیوه کار و تقسیم کار همواره در انطباق و پیوند با کلیت اشکال اجتماعی کار تکوین و هستی و تکامل پیدا می‌کند لیکن بدیهی است که قبل از همه این هدف خاص و ماهیت خاص اجتماعی تولید است که واقعاً شاخص و تعیین‌کننده و اصلی است و محتوای انسانی و اجتماعی تقسیم کار و شیوه کار (و شیوه توزیع محصولات تولید) را معین می‌نماید.

ح- شیوه کار و شیوه تولید بمفهوم خاص

شیوه کار اجتماعی، چنانکه بیان گردید، بر شکل مناسبات بین انسانها در داخل روندهای

کار و سایر روندهای اشتغال اجتماعی و بر شرایط و مکانیسم فنی این روندها بلحاظ تجلیات انسانی آن دلالت می‌نماید. این مفهوم عام و وسیع شیوه کار است.

اما شیوه کار در مفهوم محدودتر و خاصی به نحوه و شکل معین روند کار صرفاً بلحاظ فنی اطلاق می‌شود؛ بر نیروی بارآور کار تأکید خاصی دارد؛ بکلی مستقل و متمایز از تقسیم کار است؛ ولذا شرایط انسانی کار را تا حدی که فقط با شرایط فنی آن- نه شرایط اجتماعی و مناسبات بین انسانها- بستگی دارد بیان می‌نماید و بنابراین با نوع کار، مقدار کار و آموزش کار فقط در این حدود بستگی می‌باید (شرایط انسانی کار یعنی آنچه که انسان در روندهای کار، در رابطه با وسایل تولید بخودی خود و در رابطه با انسانهای تولیدکننده و شاغل، با آن درگیر و مواجه است و آنرا احساس و تجربه می‌کند).

فقط شیوه کار بمفهوم وسیع است که شیوه توزیع اجتماعی محصولات تولید بمثابه محصولات مصرفی توسط آن بازتاب می‌باید. شیوه کار بمفهوم خاص بعلت محدودیت خود بطور جمع و جوهرتر و مستقیم‌تری بر نیروی بارآور کار دلالت می‌نماید.

شیوه کار در معنای خاص چنانچه با تأکیدی بر محصولاتی که در روند کار تولید می‌شوند مورد توجه قرار گیرد، بدان شیوه تولید بمفهوم خاص اطلاق می‌شود. شیوه تولید بمفهوم خاص یا شیوه فنی تولید بر شکل فنی معین روند کار و عوامل تشکیل‌دهنده این روند با تأکیدی بر نتیجه و محصول روند کار دلالت دارد. فی‌المثل مارکس در کتاب سرمایه نه تنها شیوه کار را فقط بمفهوم خاص آن در نظر دارد بلکه در موارد زیادی شیوه تولید را نیز بمفهوم خاص یعنی بمفهوم شیوه فنی کار یا تولید بکار می‌برد (مثلاً جلد اول کتاب سرمایه، ترجمه فارسی، صفحات ۳۵۶، ۴۳۴ و ۴۵۹ یا بخش سوم جلد سوم سرمایه، ترجمه بفارسی از انتشارات آساره، صفحات ۷۹ و ۸۱).

شیوه تولید بمفهوم عام و وسیع، آنچنانکه رایج و متداول است، کلیت معین نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید در مجموع ان است در حالیکه شیوه تولید بمفهوم خاص همان شیوه کار بمفهوم خاص می‌باشد چنانچه با تأکیدی بر روی محصول تولید مورد توجه و در مد نظر قرار گیرد.

تا حدیکه ما متوجه شده‌ایم بعضی پدیده‌های اجتماعی و انسانی در ارتباط با شیوه تولید و مناسبات تولیدی و اجتماعی مثلاً در جامعه سرمایه‌داری وجود دارند که بوسیله مقولات و

مفاهیم موجود و رایج چون مناسبات تولیدی، نیروهای مولد، نظام اجتماعی و تقسیم کار به تنها بطور درست و روشن تبیین نمی‌شوند. شیوه کار بمفهوم وسیع بوسیلهٔ اجزاء و عوامل متشكله خود با تبیین و توضیح و بیان این پدیده‌ها نقص مذکور را جبران و مرتفع می‌نماید. و بعلاوه این مقوله، بعضی از خصوصیات روندهای تولیدی و اجتماعی در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی آینده را بطور مؤثرتری بیان می‌نماید و در آن جوامع کاربرد بیشتر و نزدیکتری دارد. به صورت شیوه کار بمفهوم وسیع بیانگر وجود معینی از شیوه تولید بمفهوم وسیع بوده و در راستای تکامل این مفهوم شیوه تولید وجود پیدا می‌کند.

خ- شیوه تولید بمفهوم وسیع و وسیع تر

«شیوه تولید» مقوله‌ای است که بیانگر کلیت متشكل از نیروهای مولد و روابط تولیدی است. نیروهای مولد بمفهوم مجموع معین ابزارها و وسائل تولید و عوامل انسانی تولید یعنی انسانهای تولیدکننده و شاغل در روندهای تولید محصول است (بجای نیروهای مولد، «نیروهای مولده» یا «نیروهای تولیدی» نیز گفته می‌شود). روابط تولیدی همان مناسبات اجتماعی تولید یعنی مناسباتی است که در فرآیند تولید بین انسانها ایجاد می‌شود و بنابراین مناسبات بین انسان و طبیعت را دربرنمی‌گیرد. مناسبات بین انسان و طبیعت همان روابط درونی نیروهای مولده است. تا حدی که ما به نوشته‌ها و نظرات دیگران در این زمینه دسترسی داشته‌ایم^۱ و با توجه به این نظرات، بنظر ما شیوه تولید بمفهوم صحیح و متداول آن چنین است که تعریف شد و تعاریف دیگر نادرست هستند. نیروهای مولد مشتمل بر عوامل انسانی تولید محصولات یعنی تولیدکنندگان، وسائل کار، و مواد محمول کار بصورت مواد طبیعی و مواد خام یعنی مواد طبیعی‌ای که در اثر کار و فعالیت انسان تغییریافته‌اند می‌باشد. روابط تولیدی مشتمل بر مناسبات اجتماعی تولید است. و شیوه تولید بمفهوم وسیع

۱- نقد اقتصاد سیاسی اثر مارکس، دیباچه؛ «مسایل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی» نوشتۀ استالین در سل ۱۹۵۲، ترجمه فارسی (نشر آذربایجان)، صفحات ۹۲-۱۰۹ و «تکامل فنودالیسم در ایران»، جلد اول، نوشتۀ فرهاد نعمانی، صفحات ۸۱-۲۷ و ۸۹-۷۹.

کلیتی است که مشتمل بر این نیروهای مولد و روابط تولیدی می‌باشد.

اما بنظر ما یک کمیود در مورد «شیوه تولید» بمفهوم وسیع مطرح می‌شود و آن اینست که محصولات تولید یعنی محصولاتی که بطور نهایی برای استفاده تولید و آماده می‌شوند در اشکال و سایل مصرفی یعنی وسایل معاش در مقوله شیوه تولید بكلی ملحوظ نگردیده است و در اشکال و سایل کار فقط بمثابه یکی از اجزاء نیروهای مولد و در اشکال مواد محمول کار نیز فقط بمثابه یکی از اجزاء همین نیروها در نظر گرفته شده است و نه همچنین عنوان «محصول تولید» شیوه تولید بمفهوم متداول از آنجا که مشتمل بر کلیه عوامل انسانی، مادی، فنی و اجتماعی تولید است لذا اشکال آن فقط در اینست که محصولات تولید بصورت وسایل معاش و محصولات مصرفی را بكلی و بصورت وسایل کار و مواد محمول کار را عنوان «محصولات تولید» دربرنمی‌گیرد. در حالیکه احساس می‌شود که یک مقوله وسیع‌تر یعنی شیوه تولید بمفهوم وسیع‌تری نیز لازم است که «محصولات تولید» را نیز دربرگیرد یعنی علاوه بر عوامل انسانی تولید و وسایل تولید و مناسبات تولیدی، محصولات تولید را نیز در حدی صحیح و مناسب در خود ملحوظ نماید.

کثرت، وسعت، تنوع و تازگی بسیار زیاد محصولاتی که در تولید سرمایه‌داری ساخته و تولید می‌شوند بمثابه وسایل کار و مواد محمول کار مورد استفاده، در آن «شیوه تولید» ملحوظ گشته و جای دارند لیکن بمثابه وسایل معاش و وسایل و خدمات مادی مصرفی در آن جایی ندارند و تفاوت این شیوه تولید و شیوه‌های تولید پیشین بدین لحاظ ناروشن می‌ماند. علاوه محصولات مصرفی آن قسمت از محصولات تولید هستند که انسانها مستقیماً آنها را مصرف می‌نمایند و آنها اینچنین نیازها و خواسته‌های انسانها را برآورده می‌سازند و هدف نهایی و انسانی تولید فراهم‌نمودن این محصولات و وسایل مورد نیاز انسان است. لذا از این جهات ملحوظ داشتن وسایل معاش و مصرفی بمثابه یکی از اجزاء متشکله مقوله شیوه تولید ضرورت می‌یابد.

بنابراین شیوه تولید بمفهوم وسیع تمام عوامل انسانی، مادی، فنی و اجتماعی تولید را بمثابه نیروهای مولد و مناسبات تولیدی و بصورت یک کلیت معین و در ارتباط و وابستگی‌شان با یکدیگر ملحوظ و بیان می‌نماید. و شیوه تولید بمفهوم وسیع‌تر علاوه بر اجزاء مذکور محصولات تولید را نیز بمثابه یک جزء دیگر و در ارتباط و وابستگی با آنها در نظر

می‌گیرد.

۵- تقسیم کار

رونده کار جمعی متشکل از تعدادی روندهای جزئی است که عموماً بر حسب یکسانی و اختلاف از حیث شرایط فنی و اجتماعی به گروههای مشابه و مختلفی تقسیم می‌گردد و بدین ترتیب در هر واحد تولید فی‌المثل در هر کارخانه صنعتی یا کارگاه ساختمانی یا مزرعه بزرگ کشاورزی اشکالی از تقسیم کار بوجود می‌آید که بر طبق آن هر فرد یا گروه معینی از افراد به انجام کارهای خاص و متفاوت از دیگران اشتغال پیدا می‌کند.

هر نوع کار جمعی مشتمل بر نوعی تقسیم کار است که بر طبق آن وظایف متشکله روند کار بین افراد تقسیم می‌شود. نحوه تقسیم کار در روند کار بعنوان نوع سازماندهی کار منطبق با شرایط و مقتضیات فنی روند کار و شرایط تولیدکنندگان بلحاظ دانش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز و از لحاظ ویژگی‌ها و محدودیت‌های شخصی و منطبق با اهداف و مقتضیات اجتماعی مشخص تولید انجام می‌پذیرد. فی‌المثل تقسیم کار در یک کارخانه در جامعه سوسیالیستی در تطابق با شرایط فنی مداماً بهترشونده تولید و شرایط خاص کارکنان و در انطباق با ضرورت اشکال مشخصی از شرکت همه کارکنان در کار هدایت و رهبری امور تولید و در انطباق با روند ضروری تغییر و تکامل سوسیالیستی تقسیم کار، شیوه کار و شیوه تولید در راستای حصول به کمونیسم انجام می‌گیرد. چنانکه دیده می‌شود در اینجا روند کار بمثابه روند تولید ارزش مصرف یعنی محصل مورد نیاز جامعه و روند تحقیق و تکامل سوسیالیستی شیوه تولید در محدوده کارخانه که ضرورتاً در ارتباط با تولید اجتماعی در خارج از کارخانه انجام می‌پذیرد. کم و بیش با یکدیگر پیوند و تلفیق می‌یابند.

در حالیکه در جامعه سرمایه‌داری در کارخانه بورژوا، تقسیم کار در روندهای کار بر حسب شرایط فنی تولید و مقتضیات روند تولید اضافه ارزش و ضرورت تغییر شرایط فنی روند کار و نوع محصولات تولید بمنظور تولید اضافه ارزش بیشتر و تحقیق سود و سود بیشتر، بین افراد مختلف معینی بمثابه کارگر، کارمند، مهندس، سرکارگر، «مراقب»، مدیر، دانشمند و غیره تقسیم می‌گردد؛ افرادی که با کارها و مشاغل مختلف و خاص خود اساساً برای تولید اضافه

ارزش بکار گرفته شده‌اند و یا در امر سازماندهی و هدایت و تکامل این روند اشتغال دارند زیرا تولید اضافه ارزش از طریق تولید محصولات مورد نیاز جامعه صورت می‌پذیرد. در این تقسیم کار، کارگران یعنی استثمارشوندگان و تولیدکنندگان اضافه ارزش کارهای جسمی و یدی و سخت و فرسوده‌کننده و بلحاظ اجتماعی «دون پایه» را انجام می‌دهند، کمتر یا بیشتر همانند جزئی از ابزار و وسایل ماشینی تابع حرکت ماشین و تحت سلطه آن هستند و زیر نظارت و رهبری بورژوازی کسانی چون مدیران، رؤسائے، مهندسان، مراقبان و غیره قرار دارند یعنی افرادی که صاحبان مشاغل فکری، علمی و مدیریت و باصلاح عهده‌دار امور رهبری و نظارت بر کارگران می‌باشند. و شیوه طبقاتی و سلسله مراتب طبقاتی کار بین افراد غیرکارگر نیز کم و بیش مشاهده می‌شود.

در اینجا نیز روند کار یعنی روند تولید محصول، تولید ارزش مصرف با روند تولید اضافه ارزش به بیان دیگر با روند اعمال سلطه و رهبری سرمایه بر کار در درون روند کار یعنی با امر سازماندهی و هدایت و تکامل روندهای تولید اضافه ارزش- که بوسیلهٔ مشاغل رهبری فنی تولید و مشاغل مدیریت و بازرگانی و کنترل انجام می‌پذیرند- پیوند و تلفیق می‌یابند. البته فرآیند تکامل امر تولید محصول و تولید اضافه ارزش که بصورت تکامل وسایل کار و نیروی بارآور کار و محصولات تولید و غیره یعنی بصورت روند تغییر و تکامل شیوه تولید بورژوازی متجلی می‌شود در عین حال بمثابه فرآیندی جداگانه و مستقل تجلی پیدا می‌کند، یعنی نه روند تولید محصول و تولید اضافه ارزش بلکه فرآیند تکامل این روندها محسوب می‌گردد.

تقسیم کار در هر واحد تولیدی در هر شیوه تولید بمثابه محصول شرایط فنی روند کار و هدف خاص اجتماعی تولید تکوین پیدا می‌کند. این امر فوقاً در مورد شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه تولید سوسیالیستی با ذکر مثال مورد توجه قرار گرفت و بهمینسان می‌توان آنرا در مورد سایر شیوه‌های اصلی تولید که در تاریخ وقوع یافته‌اند و همچنین در مورد شیوه‌های فرعی، با توجه به خصوصیات معین آنها، مورد توجه قرارداد.

تقسیم کار همواره بطور لاینفکی هم جنبه‌های فنی و هم شرایط اجتماعی روند کار را با خود دارد و در خود متجلی می‌سازد. اما چنانچه تقسیم کار را فقط بلحاظ الزامات و مقتضیات فنی روند تولید ارزش مصرف در نظر گیریم یعنی اگر آنرا بطور اختصار از لحاظ مهارت و دانش‌های مختلف موجود افراد، در رابطه با وسایل تولید معین موجود، در روند تولید ارزش

صرف و فقط تا این حد و بطور مجرد از شکل اجتماعی روند کار مد نظر قرار دهیم، در اینصورت تقسیم کار تماماً جنبه فنی دارد و بر روابط تکنیکی و فنی ضروری بین افراد و بر امر مکمل یکدیگر بودن کارهای مختلف از لحاظ فنی دلالت می‌نماید و بصورت تقسیم فنی کار جلوه می‌کند. ولی اگر تقسیم کار را تنها از لحاظ روابط اجتماعی بین افراد در روندهای کار یعنی روندهای تولید ارزش صرف، از لحاظ جایگاههای اجتماعی‌ای که افراد در این روندها اشغال می‌کنند و بلحاظ وجود یا فقدان سلسله مراتب شغلی و جدایی و تقابل یا عدم جدایی و تقابل بین کارهای جسمی و کارهای فکری و بین سطوح مختلف این کارها در نظر گیریم، در اینصورت این تقسیم کار تماماً جنبه اجتماعی داشته و بصورت تقسیم اجتماعی کار تجلی پیدا می‌نماید.

در جامعه طبقاتی فی‌المثل در جامعه بورژوائی خود خصوصیت فنی بمفهوم تخصص و دانش و مهارت معین افراد بطور لاینفکی تؤمن با خصوصیت اجتماعی طبقاتی ویژه‌ای است بگونه‌ایکه بدینوسیله برای این افراد جایگاههای طبقاتی در درون روندهای کار ایجاد می‌شود و فی‌المثل بخشی از اینگونه جایگاهها نسبت به جایگاه اکثر افراد بدرجات مختلفی جنبه برتر و کنترل‌کننده و بورژوائی دارد. جنبه طبقاتی غیرکارگری و بورژوائی با خود انواع معینی از تخصص‌ها و دانش‌ها درآمیخته و پیوند یافته است. خود مقام و جایگاهی که اساساً فقط ناشی از الزامات و اهداف خاص اجتماعی تولید در روندهای کار باشد مانند مدیریت بورژوائی یا رهبری علمی و فنی بورژوائی بمنظور افزایش نیروی بارآور کار و ارزش اضافه نسبی و یا مراقبت و نظارت بر کارگران برای اینکه بیشترین مقدار ممکن کار از آنها گرفته شود و غیره، بخودی خود مستلزم اینست که افراد مربوط واجد شرایط فنی معینی دارای تخصص و دانش و تجربه معینی بوده باشند. پس بدین معنا نیز شرایط فنی و اجتماعی تولید بطور لاینفکی با هم درهم‌آمیخته و با هم ادغام می‌شوند.

پیشرفت‌های فنی بطور کلی بوسیله دو عامل صورت می‌گیرند: ۱- انگیزه طبیعی و بخودی خود انسان جهت پیشبرد و تکامل شرایط و مکانیسم فنی تولید بمنظور ایجاد امکانات جدید استفاده از طبیعت و افزایش نیروی بارآور کار و بهبود محصولات تولید و ایجاد سهولت در انجام کار و محیط کار و غیره؛ ۲- عامل خاص اجتماعی و بطور اختصار هدف اجتماعی خاص و تعیین‌کننده تولید که به شرایط و پیشرفت‌های فنی جهات و جنبه‌های اجتماعی

معین می‌دهد. فی‌المثل تولید اجتماعی ماهیتاً روند تولید سود و تحقق اهداف و منافع بورژوائی است یا روند تأمین نیازها و خواستهای مادی و معنوی انسانهای اجتماعاً برابر و آزاد در جامعه کمونیستی می‌باشد و یا مثلاً در خدمت تحقق نیازها و خواستهای خانواده دهقان مستقل است. در واقع این هدف یا عامل خاص اجتماعی عاملی است که تا آنجا که در حیطه قدرت و توانایی اش باشد آن محرك طبیعی و خودبخودی انسان را شکل و جهت معین اجتماعی می‌دهد و در این یا آن جهت اجتماعی هدایت می‌کند. بدیهی است که در این میان برخی مقتضیات خاص مربوط به شرایط فنی مثلاً ماحصل علمی فعالیتهای خاص بعضی از دانشمندان در جامعه بورژوائی بخودی خود نیز ممکن است بر چگونگی فرآیند تغییر و پیشرفت این شرایط بلحاظ اجتماعی تأثیر بگذارند.

پیش از این نیز گفته‌ایم که شرایط فنی روند کار بطور کلی بر نوع معین ابزارها و وسایل تولید، مکانیسم معین تغییر و تبدیل محمولات کار و بر نوع معین دانش‌ها و مهارت‌های افراد و گروههای تولیدکننده دلالت دارد؛ این شرایط بسهم خود در مورد سایر بخش‌های اقتصادی همچون رشته‌های توزیع و مبادله محصولات بمثابه تداوم قلمروی تولید و در مورد نهادهای جنی و تدارکاتی تولید اجتماعی چون موسسات آموزشی نیز مصدق می‌یابد؛ و در روندهای اشتغال در حیطه‌های غیراقتصادی نیز بر نوع معین وسایل مورد کاربرد و بر نوع دانش و مهارت افراد دلالت می‌نماید.

درست است که شرایط فنی در هر واحد تولید و در درون واحدهای تولید مفهوم و تجلی واقعی پیدا می‌کند اما در عین حال همواره در رابطه با بخش‌های مختلف و کل تولید و اقتصاد اجتماعی بلحاظ ارتباطشان با یکدیگر و از لحاظ درجه پیشرفت‌اشان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

بطور کلی شرایط فنی روند کار در انطباق با سطح معین تکامل نیروهای مولده و بوسیله مناسبات تولیدی یا هدف خاص اجتماعی تولید تعین می‌یابد. شرایط فنی در هر واحد تولید در موردیکه به کار اشکال جمعی می‌بخشد مطابقاً اشکال معینی از کارهای مشخص و مشاغل کم و بیش یکسان یا مختلف را ایجاد می‌نماید و لذا بدینگونه در درون روندهای کار انواع مختلف کارها و مشاغل و تقسیم کاری منطبق با آنها بوجود می‌آید که بخودی خود و صرفنظر از خصلت اجتماعی آنها و هدف خاص اجتماعی‌ای که همراه با روندهای تولید ارزش

صرف دنبال می‌شود صرفاً جنبه فی دارند (البته بفرض اینکه بتوان تقسیم کار را اینگونه از لحاظ فنی و بطور جدا از شرایط اجتماعی ملحوظ نمود) و در این تقسیم کار افراد با مهارت‌ها و دانش‌های معین مختلف یا یکسان و متناسب با سایر شرایط و ویژگی‌های خود در جایگاه‌های باصطلاح فنی مختلف یا یکسان معینی در روند کار قرار می‌گیرند و بدینگونه در این روند اشتغال پیدا می‌کنند. بدینهی است که چنانچه موضوع را بالحاظ تاریخی ملحوظ نماییم خواهیم دید که این کار و تقسیم کار جمعی بر حسب شکل معین و تاریخاً معین خود اشکال متفاوت بسیار محدود و ساده تا سیار پیچیده و تکامل یافته بخود می‌گیرد. اما در واقعیت این تقسیم فنی کار در عین حال با خصوصیت ویژه اجتماعی یا با تقسیم اجتماعی کار پیوند یافته بگونه‌ای که مشاغل و کارها و تخصص‌های مزبور در عین حال جایگاه‌های اجتماعی افراد در درون روندهای کار را نیز متجلی می‌گردانند. واینکه کدامیک از گروههای افراد جامعه و چگونه برای کارها و مشاغل مذکور انتخاب و تعیین می‌شوند و اینکه آیا بخشی از حاصل کار آنها توسط دیگران و به چه شکلی تصاحب می‌شود و یا اینکه آنها تماماً برای خود کار می‌کنند و غیره روندهای اجتماعی‌ای محسوب می‌گردند که توسط هدف خاص و شرایط اجتماعی تولید و کم و بیش در بیرون از روند کار بمتابه صرف روند تولید ارزش مصرف و در سطح کلیت جامعه تعیین می‌یابند.

بنابراین، مشاغل مختلف و یکسان مذکور، در جامعه بدون طبقات، به‌گونه‌ای هستند که از یکسوی بیانگر کارهای صرفاً فنی ضروری و مکمل یکدیگر برای تولید محصول و از سوی دیگر مبین سطح اجتماعی کاملاً یکسان و برابر برای تمام افراد هستند و، در جامعه طبقاتی مثلاً جامعه سرمایه‌داری، از یکطرف حاوی کارهای فنی ضروری در تولید محصول و در عین حال از طرف دیگر مشتمل بر جایگاه‌های اجتماعی نابرابر و طبقاتی برای افراد مختلف می‌باشند.

همانگونه که بیان گردید، هر شیوه تولید معین ضرورتاً متنضم اشکال معینی از کار و تقسیم کار است که در نتیجه آن مناسبات معینی بین انسانها در درون روندهای کار بوجود می‌آید و تقسیم کار در هر واحد تولید و هر واحد اقتصادی دیگر منطبق با شرایط و الزامات فنی و منطبق با اهداف و مقتضیات مشخص اجتماعی، بصورت تجلی مشخص و بلاواسطه ماهیت و هدف خاص اجتماعی تولید، تکوین و تکامل پیدا می‌کند.

در هر دوران اقتصادی معین، « تقسیم فنی کار » از لحاظ نقشی که در روندهای تولید خود محصول (در هر شکل و متعلق به تولیدکننده یا بصورت اضافه محصول) ایفاء می نماید تقسیم کار اصلی اما « تقسیم اجتماعی کار » بلحاظ نقشی که در فرآیند ایجاد و تداوم حیات نظام طبقاتی یا بطور کلی تر نظام معین اجتماعی (طبقاتی یا غیرطبقاتی) ایفاء می کند تقسیم کار اصلی محسوب می شود. تقسیم کار بلحاظ فنی و تقسیم کار بلحاظ اجتماعی مستقیماً محصول پویش‌های تاریخی معینی بدینگونه هستند: اولی محصول پویش شرایط و الزامات فنی تولید در روندهای تولید ارزش‌های مصرف و دومی محصول پویش شرایط و هدف خاص اجتماعی تولید محسوب می شود. تقسیم فنی و تقسیم اجتماعی کار در حالیکه از یکدیگر جدایپذیرند در عین حال بترتیب بیانگر شرایط فنی و شرایط اجتماعی از لحاظ تقسیم کارها و وظایف در درون روندهای کار می باشند.

از آنجا که کار همواره باشکال و درجات مختلف بصورت کار اجتماعی متجلی می شود، شکل عام اجتماعی دارد یعنی بصورت فعالیت‌های مشترک و گروهی و از طریق همکاری انسانها با یکدیگر انجام می‌پذیرد، لذا همواره تقسیم کار وجود داشته و خواهد داشت و در جماعت طبقاتی اشکالی طبقاتی بخود گرفته و بصورت تقسیم طبقاتی کار هستی می‌یابد و در جامعه بدون طبقات اشکال غیرطبقاتی و کمونیستی دارد، مبتنی بر برابری و آزادی کامل انسانها در روندهای کار اجتماعی است؛ سوسیالیسم از این لحاظ روند تاریخی امحاء تقسیم کار طبقاتی کار و تکامل تقسیم کمونیستی کار به شمار می‌رود.

در حقیقت روابط مالکیت، در چارچوب روند کار بمثابه روند تولید ارزش مصرف، بصورت تقسیم کاری که در این روند بین انسانها بوجود می‌آید تجلی پیدا می‌کند. شکل مناسبات بین انسانها در درون روندهای تولید محصولات مادی بوسیله شکل معین تقسیم کارها و مشاغلی که در این روندها بوجود می‌آید تجلی می‌یابد. تقسیم کار در مقیاس کل جامعه مجموع اشکال تقسیم کار در کلیه واحدها و بخش‌های تولید و توزیع محصول و تقسیم وظایف و مشاغل در قلمروی روساخت اجتماعی و در سایر حیطه‌های اجتماعی را در برمی‌گیرد.

در فرآیند تاریخی پیدایش و تکامل شیوه‌های طبقاتی تولید، تقسیم طبقاتی کار تکوین و توسعه می‌یابد که در ضمن آن کارهای فکری و مشاغل رهبری از کارهای یدی و جسمی جدا گردیده و بصورت مشاغل خاص برخی از گروههای اجتماعی فوقانی و امکاناً میانی در تضاد با

کارهای یدی و جسمی، بمثابه فعالیت‌های مولد مختص توده‌های وسیع انسانها یعنی طبقه محکوم، متجلی می‌گردد. جدایی و تضاد بین کارهای جسمی و فکری یک مشخصه عمومی تقسیم کار در نظامهای طبقاتی است. واضح است که این جدایی و تضاد در هر صورت‌بندی طبقاتی معین شکل معینی دارد و در حیطه‌های اجتماعی و اقتصادی معینی و به اشکال و درجات معینی توسعه و تکامل پیدا می‌کند. مشخصه دیگر تقسیم طبقاتی کار عبارت از وجود سلسله مراتب طبقاتی در بین مشاغل فکری و رهبری می‌باشد.

دیدبیم که چنانچه روند تولید را از نقطه‌نظر شرایط فنی آن و تنها بمثابه روند تولید ارزش مصرف در نظر گیریم آنگاه تقسیم وظایف مختلف تشکیل‌دهنده روند تولید در هر واحد تولیدی و در هر رشته تولیدی و غیره، که بنابر الزامات فنی انجام می‌پذیرد، بمثابه تقسیم فنی کار جلوه می‌کند. لیکن این تقسیم کار از این لحاظ نیز به همینجا ختم نمی‌شود بلکه در عین حال حاوی تقسیم تولید اجتماعی محصولات مادی به رشته‌ها و شاخه‌های مختلف می‌باشد و در پیوند با روند توسعه و تکامل بخش‌ها و شاخه‌های مختلف تولید محصول گسترش و تعمیق می‌باید. بنابراین تقسیم فنی کار از نقطه‌نظر توزیع و تقسیم تولید اجتماعی محصولات مادی به رشته‌ها و شاخه‌های مختلف خصلتی اجتماعی^۱ بخود می‌گیرد و نمایانگر تقسیم تولید مادی جامعه به بخش‌های مختلف و وابستگی این بخش‌ها به یکدیگر است. نخستین اشکال اساسی تاریخی تقسیم تولید اجتماعی مشتمل بر متمایز گردیدن شاخه‌های تولید

۱- مقوله «اجتماعی»، در رابطه با روند کار و روند تولید، بمثابه خلاصه‌ای از آنچه که تا کنون در مورد این مقوله گفته شد، دارای چند معنا بشرح زیر است یا عبارت دیگر از چند نقطه نظر مختلف بین شرح مورد توجه قرار می‌گیرد: ۱- بر ماهیت خاص اجتماعی تولید و در این رابطه بر شکل معین مناسبات تولیدی دلالت دارد؛ ۲- مبنی نحوه انجام کار بطور گروهی و مشترک و در این ارتباط وابستگی اجزاء مختلف هر روند کار به یکدیگر و وابستگی روندهای کار مختلف به همیگر می‌باشد؛ ۳- بیانگر تولید ارزش‌های مصرف برای دیگران، برای اجتماع است؛ همچنین بمثابه تجلی معینی از مفاهیم دوم و سوم حاکی از وابستگی واحدهای تولیدی و شاخه‌ها و بخش‌های مختلف تولید محصولات مادی به یکدیگر می‌باشد.

«اجتماعی» در رابطه با «کار اجتماعی» بمفهوم کار انسان بطور علم و مجرد، کار تجربیاتی در ارزش مبالغه با در شکل ارزشی کالا، یعنی آن خصوصیت اجتماعی کار که در اشکال تولید کالایی تجلی می‌باید، جنبه‌ای از کلیت مفهوم نخست در اشکال تولید کالایی بوده و در عین حال مفهوم دیگری از اجتماعی، شکل خاص دیگری از مفهوم علم اجتماعی محسوب می‌شود.

کشاورزی، دامداری و صنایع دستی از یکدیگر و تکامل آنها بصورت شاخه‌های تولیدی مستقل است. همچنین در داخل هر شاخه معین مثلاً کشاورزی رشته‌های مختلفی از تولید محصولات پدید می‌آید.

در تولید سرمایه‌داری تقسیم تولید به بخش‌ها و رشته‌های مختلف بطور بسیار وسیع و فرازینده‌ای رو به گسترش و تکامل می‌گذارد و در نتیجه انواع گوناگونی از رشته‌های تولیدی جدید و محصولات جدید پدیدار می‌گردند و شاخه‌ها و رشته‌ها و واحدهای مختلف تولیدی، از لحظه تولید محصولات مورد نیاز یکدیگر و نیاز به مصرف یکدیگر، بطور هرچه وسیع‌تر و عمیق‌تر به همدیگر وابسته می‌گردند و لذا تولید سرمایه‌داری بدین معنا بنحو بی‌سابقه و فرازینده‌ای ساختار و سرشت اجتماعی پیدا می‌کند. در مورد تقسیم تولید اجتماعی محصولات مادی به بخش‌های مختلف خود پیش از این نیز مختص‌تری سخن گفته شد.

محبث را با نقل نظراتی از مارکس درباره تقسیم کار، جدایی و تضاد میان کار فکری و کار یدی و انتقاد و اسارت کارگر بتوسط وسیله کار و شرایط محیط کار به پایان می‌رسانیم. نظراتی که در این زمینه بمثابه مبانی تئوریک مقدماتی بهشمار می‌روند و تأمل بر روی آنها ما را از لحاظ درک پایه‌های فنی تقسیم طبقاتی کار و شیوه طبقاتی کار و تسلط وسیله کار بر کارگر در روند تولید بورژوازی یاری می‌رساند. برای مطالعه این گفته‌های مارکس بنظر ما لازم است که همچنین به متن‌های مربوطه که بوسیله شماره صفحات مشخص شده‌اند رجوع نمود. البته لازم است متذکر گردیم که اگرچه محتوای این نظرات مارکس با تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری، از جهاتی فی‌المثل از لحاظ ایجاد تسهیلات در انجام کارهای جسمی در اثر تکامل و بهبودی در وسائل کار، تا حدودی تعديل و تغییراتی را پذیرفته لیکن در بخش عده‌های اساس خود همچنان اعتبار خویش را حفظ کرده و خواهد کرد:

«تا زمانیکه روند کار صرفاً انفرادی است همان کسی که کار می‌کند عموم وظایفی را که بعدها از یکدیگر جدا می‌شوند در خود متعدد می‌سازد. در زمانیکه فرد موارد طبیعی را در تطابق با احتیاجات معیشتی خود آماده می‌کند، او خود بر فعالیت خویش رهبری دارد. بعدها تحت نظرات و رهبری دیگران قرار می‌گیرد. فرد تنها نمی‌تواند بر روی طبیعت عمل کند مگر اینکه عضلات خود را تحت نظرات مغز خویش بکار اندازد. همچنانکه در نظام طبیعت سر و دست به یکدیگر تعلق دارند، در روند کار نیز کارهای فکری و جسمی متعدد می‌باشند. بعدها

این دو تا مرحله تضاد خصمانه از یکدیگر جدا می‌گردند.^۱

«مکانیسم جمعی تولید، که مرکب از تعدادی کارگر جزء کار است، به سرمایه‌دار تعلق دارد. لذا آن نیروی مولدی که از اتصال انواع مختلف کار حاصل می‌گردد بمتابه نیروی مولد سرمایه‌له جلوه می‌کند». مانوفاکتور «کارگر را بصورت مسخشده‌ای معلوم تبدیل می‌کند، در حالیکه مهارت جزئی وی را، همانند آنچه در گلخانه forcing-house عمل می‌شود، مصنوعاً پرورش می‌دهد، جهانی از غاییز و استعدادهای مولد وی را سرکوب می‌کند». «آن کارданی، هوش و اراده‌ای که دهقان یا پیشه‌ور مستقل، اگرچه بمقیاس کوچک، همانند انسان وحشی‌ای بکار می‌برد که تمام فنون جنگ را بصورت نیرنگهای شخصی اجرا می‌کند اکنون دیگر فقط برای مجموع کارگاه لازم است. نیروهای فکری تولید بدان سبب در یک جهت گسترش می‌یابد که از جهات بسیار دیگری از میان می‌رود. آنچه را که جزء کاران از دست می‌دهند در قطب مقابل آنها که سرمایه است مرکز می‌گردد. این خود محصول تقسیم کار مانوفاکتوری است که نیروهای فکری روند مادی تولید، بمتابه نیروئی بیگانه و قدرتی حاکم، رو در روی کارگران قرار می‌گیرد. این روند جدایی در همکاری ساده، همانگاه که سرمایه‌دار در برابر هر یک از افراد کارگر وحدت و اراده مجموعه هیئت کار جمعی را قرار می‌دهد، آغاز می‌شود. روند مذکور در مانوفاکتور، که کارگر را بصورت جزء کار ناقص می‌کند، رو به توسعه می‌گذارد و در صنعت بزرگ، که علم را بمتابه نیروی مستقلی از کار برای تولید بکار می‌گیرد و به خدمت سرمایه می‌گمارد، تکمیل می‌گردد.^۲

«همراه با کار افزار مهارت کارگر در بکاربردن افزار نیز به ماشین منتقل می‌گردد. کارآیی ابزار از قید محدودیت‌های فردی نیروی کار انسانی آزاد می‌شود. از اینرو آن پایه فنی‌ای که تقسیم کار مانوفاکتوری برآن اتکاء داشت از بین می‌رود». «در صنایع پیشه‌وری و مانوفاکتور کارگر کارافزار را بکار می‌گیرد ولی در کارخانه وی خود به خدمت ماشین درمی‌آید. در آنجا حرکت وسیله کار از او ناشی می‌گردد اما در اینجا او باید از حرکت وسیله کار پیروی کند. در مانوفاکتور کارگران اعضاء مکانیسم زنده‌ای هستند. در کارخانه مکانیسمی بیجان و مستقل از

۱- سرمایه، جلد اول، ترجمه انگلیسی صفحه ۶۴۳، ترجمه فارسی صفحه ۴۶۲

۲- همانجا، ص ۴۸۱-۸۲، ص ۴۰-۳۳۸

کارگران وجود دارد که آنها را بمثابه ضمائم زنده خویش جزئی از خود می‌سازد.

«کار مکانیکی در حالیکه سیستم اعصاب را بی‌اندازه خسته می‌کند، حرکات متنوع عضلات را مختل می‌سازد و هرگونه فعالیت آزاد جسمی و روحی را محبوس می‌نماید». «هر نوع تولید سرمایه‌داری تا حدی که تنها روند کار نیست بلکه همچنین روند ارزش‌افزایی سرمایه است دارای این خصوصیت عام است که نه کارگر شرایط کار را بلکه بالعکس شرایط کار گارگر را بکار می‌گیرد. اما این واژگون‌شدن نقش‌ها با ورود ماشین واقعیت آشکاری پیدا می‌کند. وسیله کار که تبدیل به دستگاه خودکاری شده است، طی روند کار، بصورت سرمایه، بصورت کار مرده‌ای که بر نیروی کار زنده مسلط بوده و آن را در خود می‌کشد، در تقابل با کارگر قرار می‌گیرد. جدائی نیروهای فکری روند کار از کار یدی و تبدیل آن نیروها به وسائل اعمال سلطه سرمایه بر کار... سرانجام در صنعت بزرگ که بر پایه ماشینیسم ایجاد می‌شود کامل می‌گردد. مهارت ویژه کارگر منفرد ماشین کار، که اکنون هرگونه اهمیت خود را از دست داده است، در برابر علم، نیروهای عظیم طبیعت و حجم کار اجتماعی تجسم یافته در سیستم ماشینی که همراه با کارگر قدرت ارباب را تشکیل می‌دهند، همچون کمیت بسیار ناچیزی محظوظ شود».^۱

«در نظام سرمایه‌داری، تمام روشهای افزایش نیروی بارآور اجتماعی کار به زیان شخص کارگر تمام می‌شوند. تمام وسائلی که برای تکامل تولید بکار می‌روند ضرورتاً نقشی معکوس یافته به وسائل بهره‌کشی از تولیدکنندگان و تسلط بر آنها تبدیل می‌گردد، کارگر را بصورت انسانی ناقص درمی‌آورند، وی را تا سطح ضمیمه‌ای از ماشین تنزل می‌دهند، کار او برای او زجرآور و بی‌محبت‌تر می‌سازند؛ و بهمان اندازه که علم و دانش بمثابه نیرویی مستقل به روند کار منضم می‌گردد، کارگر را نسبت به نیروهای فکری این روند بیگانه می‌سازند؛ شرایط کار کارگر را بصورت بدی درمی‌آورند، در اثناء انجام کار بنحوی خصوصت‌آمیز و تنگ‌نظرانه با او مستبدانه رفتار می‌کنند».^۲

«هر کاری که مستقیماً بطور اجتماعی یا بطور اشتراکی در مقیاس بزرگی انجام می‌شود کم

۱- همانجا، ص ۵۴۵ و ۵۴۶-۴۹، ص ۳۹۲-۳۸۹

۲- همانجا، ص ۷۹۹، ص ۵۸۳

و بیش احتیاج به مدیریتی دارد تا به فعالیتهای انفرادی توازن و هم‌آهنگی بخشد و آن وظایف عمومی‌ای را که، متفاوت از حرکات ارگانهای مستقل، از حرکت مجموع ارگانیسم تولیدکننده ناشی می‌شود، انجام دهد. این وظیفه رهبری، نظارت و هم‌آهنگ‌سازی، همینکه کار تحت اختیار سرمایه شکل همکاری پیدا می‌کند، به یکی از وظایف سرمایه تبدیل می‌گردد. عملکرد رهبری بمثابه وظیفه خاص سرمایه ویژگی‌های مختص خوبیش را می‌یابد^۱

«ماشین بخودی خود زمان کار را تقلیل می‌دهد اما کاربرد کاپیتالیستی آن موجب تطویل این زمان می‌گردد. ماشین بخودی خود کار را آسان می‌کند اما استفاده کاپیتالیستی از آن موجب تشدید کار می‌گردد. ماشین بخودی خود پیروزی انسان بر نیروهای طبیعت است لیکن استفاده کاپیتالیستی از آن انسان را به اسارت این نیروها درمی‌آورد. ماشین بخودی خود موجب ثروتمندی تولیدکننده است اما استفاده کاپیتالیستی از آن موجب فقر و مستمندی او می‌گردد».^۲

۱- همانجا، ص ۴۴۸، ص ۳۱۴

۲- همانجا، ص ۵۶۹-۶۹، ص ۴۰۸

۳- همچنین لازم به تذکر است که کلیه گفته‌های نقل شده از مارکس (در مبحث قبلی و این مبحث) در واقع با استفاده از ترجمه فارسی کلپیتل و مقابله آنها با ترجمه انگلیسی آن- که نام مترجم آن در مبحث قبلی ذکر گردید- تهیه شده‌اند و در رابطه با برخی عبارات و واژه‌ها به متن المانی کلپیتل نیز رجوع شده است.

۳- مالکیت

«مالکیت» بر اشکالی از رابطه انسان با وسایل مادی تولید و باز تولید حیات وی دلالت می‌دارد که قدرت وی را در کاربرد واستفاده از این وسایل بلحاظ اجتماعی متحقق می‌سازد. این اختیار و قدرت در کاربرد و استفاده از وسایل تولید و معاش، که جنبه اجتماعی دارد، بالاخص به دو حیطه متمایز و کلی تقسیم می‌شود: ۱- در اختیارداشتن قدرت کاربرد وسایل تولید در روند کار که بصورت قدرت تنظیم و هدایت و رهبری روندهای کار درمی‌آید؛ ۲- تملک بر محصولاتی که با کار با این وسایل تولید می‌شوند یعنی در اختیار گرفتن محصولاتی که بدینگونه تولید می‌شوند. این قدرت و تسلط، تملک و در اختیار گرفتن که خصوصیت اجتماعی دارد همواره دارای مضمون معین و مشخصی است و بحسب نوع معین مالکیت این خصوصیت و این مضمون تفاوت نیز می‌نماید.

خصوصیت اجتماعی این قدرت از آن جهت است که حاکی از مناسبات بین انسانها از لحاظ رابطه‌اشان با وسایل تولید و معیشت می‌باشد و فقط حاکی از چنین چیزی است و نه حاکی از رابطه آنها با وسایل تولید و معاش به خودی خود و فی نفسمه. مالکیت قدرت انسانها در کاربرد و استفاده از وسایل مزبور بلحاظ مناسباتشان با یکدیگر است؛ رابطه انسانها با وسایل تولید و معاش در این مقوله از لحاظ روابط آنها با یکدیگر مورد توجه قرار می‌گیرد.

وسایل تحت مالکیت به دو دسته تقسیم می‌شوند: وسایل تولید و وسایل معاش و زندگی. کاربرد و استفاده از وسایل کار و وسایل تولید بلحاظ نفس عمل همان کاربرد آنها در روند تولید محصول است. استفاده از وسایل معاش ممکن است بدو صورت انجام پذیرد: استفاده خصوصی و شخصی که همان مصرف کردن وسایل مزبور است و کاربرد اجتماعی آن که جنبه مشترکی با کاربرد اجتماعی وسایل تولید پیدا می‌کند و از لحاظ این جنبه مشترک در ردیف همان وسایل تولید قرار می‌گیرد مانند کالا برای فروش که چه وسایل تولید باشد و چه وسایل معاش؛ در هر دو صورت این وسایل در عین حال بصورت شکل ارزشی کالا متجلی می‌شوند و

در این مرحله قرار می‌گیرند. وسایل معاش در حالتی که با وسایل تولید اینچنین وجه مشترکی می‌یابند بطور کلی همان وسایل تولید پیشین و کار زنده پیشین هستند که اکنون بصورت وسایل معاش تجسم پیدا کرده اند ولی هنوز به مرحله واقعی وسایل معاش برای مصرف نرسیده‌اند (غیر از وسایل تولید و معاش دسته سومی از وسایل نیز وجود دارند مانند سلاح که کاربرد آنها همان مصرف کردن خاص آنهاست ولی نه عنوان وسایل تولید در روند کار و نه مانند وسایل معاش).

مالکیت در محتوا و مضمون عمومی خود مشتمل بر قدرت بکارگیری و کاربرد بویژه وسایل تولید است و این کاربرد و بکارگیری مشتمل بر کاربرد وسایل مزبور بمنظور تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی معین است؛ پس مالکیت در مفهوم عام و کلی یا به بیان دیگر مالکیت در حیطهٔ عمومی عبارت از قدرت کاربرد و استفاده از وسایل تولید و معاش در جهت تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی تولید است. مالکیت آن نوع قدرت و اختیار با مضمون اجتماعی است که بکارگیری و استفاده از وسایل تولید و معاش را برای افراد (مالک) متحقق می‌سازد. این قدرت و این کاربرد و استفاده بر حسب نوع معین مالکیت یعنی در هر دوران معین اقتصادی مفهوم و مضمون معین و مشخصی دارد. تملک مالکان وسایل تولید بر محصولاتی که با این وسایل تحت مالکیت آنها تولید می‌شوند در شیوه‌های تولید استثماری نه تنها مشتمل بر محصولاتی است که در نتیجهٔ مصرف این وسایل تولید در روند کار بدست می‌آیند بلکه همچنین مشتمل بر اضافه محصول یعنی مشتمل بر قسمتی از آن بخش از محصولات است که بمثابه تجسم و تبلور کار تولیدکننده محسوب می‌شوند. در واقع این مالکیت وسیلهٔ تصاحب این اضافه محصول یا اضافه کار محسوب می‌گردد و بر قدرت مالکان در تحقق و تداوم بخشیدن به این جریان دلالت دارد. در حالیکه در شیوه تولید اشتراکی محصولات تولید بطور برابر و آزادانه به تملک تمام اعضاء جامعه درمی‌آید و میزان این تملک مطابق با میزان نیازها و خواسته‌های آنها صورت می‌گیرد. بهمینسان قدرت کاربرد وسایل تولید در روند کار که از آن مالک است در مالکیت‌های بورژوازی بنحو معینی متعلق به سرمایه‌دار و نمایندگان او هست، در تولید فئوکسالی غالباً متعلق به خود تولیدکننده است و در جامعه بدون طبقات بطور کاملاً برابر متعلق به تمام انسانها که مالکان مشترک وسایل تولید محسوب می‌شوند می‌باشد.

در شیوه‌های تولید مختلفی که در طی تاریخ اقتصادی حیات انسان ظهرور یافته‌اند، برحسب نوع و سطح معین تکامل شیوه تولید و ویژگی‌های خاص آن، اشکال مختلف و مشخصی از مالکیت یعنی درجات مختلف و اشکال فردی، جمیعی و اجتماعی متفاوت و معینی از تسلط انسانها بر وسایل تولید یا قدرت انسانها در بکارگیری و استفاده از این وسایل در هر یک از حیطه‌های مذکور بهمنصه ظهرور رسیده‌اند، اشکال مختلف و متعددی از توانایی اجتماعی آنها در بکارگیری و کاربرد وسایل تولید و تملک بر ثمرات تولید پدیدار گردیده‌اند. تسلط انسان بر شرایط مادی تولید و بازتولید حیات خود، بلحاظ اجتماعی، به شیوه‌ها و اشکال مختلف و به درجات متفاوت در حیطه‌های مزبور یعنی در حیطه عمومی، در حیطه روند کار و بلحاظ تصاحب محصولات تولید تحقق پذیرفته است.

در واقع در تاریخ اقتصادی جوامع طبقاتی، مالکیت‌های طبقات حاکم همواره بصورت مالکیت‌های کامل و همه‌جانبه در تمامی حیطه‌های مالکیت تجلی نیافته‌اند؛ موارد بزرگی از این مالکیت‌ها بصورت نسبی و غیرکامل یعنی بصورت تسلط کم و بیش عمدۀ گروه قلیلی از افراد یعنی طبقات حاکم بر وسایل تولید و معاش و همراه با تسلط غیرعمده و محدود کم و بیش اکثربت و توده انسانها براین وسایل تحقق پذیرفته‌اند و از لحاظ حقوقی به شیوه‌های متفاوتی رسمیت یافته‌اند. مالکیت‌های عمدۀ فئodalها همراه با مالکیت‌های کوچک دهقانان وابسته بر وسایل تولید و تسلط دهقانان مزبور بر امر کاربرد این وسایل در روندهای کار در مزارع، نمونه بزرگ و برجسته‌ای از این لحاظ محسوب می‌شود.^۱

«مالکیت» بیانگر روابط معین انسانها با وسایل تولید بلحاظ اجتماعی و با محتواهی اجتماعی است، بر روابط افراد با وسایل تولید از لحاظ توانایی آنها در کاربرد وسایل مزبور مطابق با خواست اجتماعی و خصوصی خود و در راستای بازتولید و تداوم حیات شیوه اجتماعی توزیع محصولات تولید مطابق با خواست خود دلالت می‌نماید و بدینگونه تماماً

۱- در اینجا لازم به ذکر است که ما برای نخستین بار در کتاب «مفهوم بنیادی تئوری علمی تاریخ» (اثر مارتا هارنکر، ترجمه‌ت. مهتاب، صفحات ۳۴-۳۷) با مفهوم مالکیت آشنا شدیم و برخی نکات از اظهارنظر نویسنده در این زمینه، ایده ابتدایی و اولیه‌ای را تشکیل می‌دهد که بخشی از مطالبی را که در این مبحث بیان داشته‌ایم از بسط و تکمیل آن بست آمده است.

شکل و محتوای اجتماعی دارد و همچنین بیانگر تسلط افراد بر ابزارها و وسایل تولید در درون روندهای کار از لحاظ مناسبات بین تمام افراد تولیدکننده و شاغل در این روندها است و بر محتوای اجتماعی این رابطه فنی دلالت دارد.

در این ارتباط لازم است خاطرنشان نمود که مقوله «تصاحب» که از سوی برخی کسان بهمثابه مقوله‌ای مستقل و جداگانه و بمفهوم قدرت بکارانداختن ابزار تولید و عموماً همراه با «مالکیت» بکاربرده می‌شود، تا حدی که ما درک کردہ‌ایم، مفهومی مبهم و یا زائد و بی معناست (بعنوان مثال شارل بتلهایم، بنابرآنچه که او در این باره در اثر خود بنام «محاسبه اقتصادی و اشکال مالکیت» می‌گوید، در زمرة این کسان قرار دارد. ترجمه فارسی کتاب مذکور، صفحات ۱۱۱، ۲۰۲ و غیره). بنظر ما، توانایی بکارگیری یا بکارانداختن ابزار و وسایل تولید و بنابراین در اختیارداشتن رهبری روند کار بلحاظ مفهوم اجتماعی خود یعنی از لحاظ مناسبات بین افراد در روند مزبور جزئی از مالکیت و مفهوم عام مالکیت محسوب می‌گردد و بخودی خود و فی‌نفسه نیز فقط جنبه فنی داشته و به حیطه نیروهای مولد و رابطه انسان با طبیعت تعلق می‌یابد (و لازم به تذکر این نکته است که خصوصیات این جنبه فنی وسایل تولید یعنی رابطه انسان با این وسایل به تنها بی و بخودی خود نیز، تا حدیکه ما می‌دانیم، بوسیله «تصاحب» توضیح داده نمی‌شود فی‌المثل شارل بتلهایم «تصاحب» را بهمثابه مقوله‌ای که این خصوصیات را بیان نماید بکار نمی‌برد). بنابرآنچه که ما بیان می‌داریم، اجزاء و وجود مختلف آن نوع رابطه انسان با وسایل تولید که قدرت وی را در کاربرد و استفاده از این وسایل متحقق می‌سازد، بلحاظ مناسبات بین انسانها، اجزاء مختلف یک مفهوم واحد یعنی «مالکیت» را تشکیل می‌دهند و همگی بوسیله این مقوله بیان می‌گرددند. از نقطه‌نظر اجتماعی، رابطه انسان با وسایل تولید در حیطه روندکار عنصری از کل رابطه انسان با وسایل تولید، که بوسیله مقوله عام مالکیت (و فقدان مالکیت) بیان می‌گردد، بهشمار می‌رود. لذا «تصاحب موثر» یا «تصاحب» بطور صحیح و قابل قول فقط به عنصر معینی از «مالکیت» اطلاق می‌شود، بیانگر عنصر معینی از روابط مالکیت است.

اینکه چه کسانی ابزار و وسایل تولید در درون روندهای کار را تحت تسلط خود دارند و چه کسانی فاقد این تسلط هستند به حیطه مفهوم مالکیت و روابط مالکیت (طبقاتی) تعلق می‌یابد و تسلط و فقدان تسلط انسان بر وسایل تولید و چگونگی این امر از لحاظ صرفاً فنی در

حیطه رابطه وی با طبیعت یا به بیان دیگر در قلمروی نیروهای مولد و مفهوم این نیروها قرار می‌گیرد. توانایی یا فقدان توانایی در بکارانداختن ابزار تولید یا وسایل کار و در اختیار داشتن یا نداشتن رهبری بر روند کار، از نقطه نظر اجتماعی یعنی از نقطه نظر روابط بین افراد و مقایسه آنها با یکدیگر، جزئی از مفهوم مالکیت و فقدان مالکیت محسوب گشته و به حیطه روابط مالکیت تعلق می‌یابد.

«مالکیت» رابطه انسان با وسایل تولید را از دیدگاه مناسبات انسان با انسان و نه از لحظه روابط انسان با طبیعت بیان می‌دارد، اگرچه با روابط اخیر نیز بستگی می‌یابد. رابطه انسانها با وسایل تولید بطور کلی با دو نوع مناسبات مرتبط می‌گردد: مناسبات انسانها با یکدیگر و روابط آنها با طبیعت. این دو نوع مناسبات متمایز در عین حال با یکدیگر پیوند داشته و متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. رابطه انسان با طبیعت همواره تغییر و تکامل می‌یابد؛ تسلط انسان بر طبیعت روند فزاینده و پایان ناپذیری را می‌گذراند. طبعاً منطق با هر مرحله و سطح عین از تسلط انسان بر طبیعت شکل یا اشکال معینی از مالکیت تکوین می‌یابد. وجود مالکیت‌های طبقاتی، که در بردارنده موقعیت‌های اجتماعی نابرابر و روابط اجتماعی اسارت‌آمیز برای انسانها هستند، محدود به دوران‌های معینی از حیات بشری است. «مالکیت» رابطه معین انسان با وسایل تولید را، مستقل از شرایط معین رابطه وی با طبیعت، در مفهومی اجتماعی بیان می‌دارد.

«نیروهای مولد» رابطه انسان با وسایل تولید را از لحظه موقعیت انسان در قالب طبیعت در حالیکه «روابط مالکیت» رابطه انسان با این وسایل را از لحظه موقعیت انسانها نسبت به یکدیگر یعنی بلحاظ اجتماعی بیان می‌نماید. شکل معین مالکیت و فقدان مالکیت در وجه نهایی بتوسط شرایط و سطح معین تکامل نیروهای مولد تعین می‌یابد. و هریک از حیطه‌های مالکیت متناسب با شرایط و سطح تعین نیروهای مولد در شکل معینی تجلی می‌یابد. فی‌المثل در مورد روابط طبقاتی مالکیت، روند کار، منطق با شرایط معین فنی‌ای که دارد، بر حسب اینکه شکل انفرادی یا اجتماعی داشته باشد، بترتیب کم و بیش تحت تسلط و رهبری تولیدکننده یا مالک قرار می‌گیرد (بهمن خاطر شاید اینگونه بنظر آید که مالکیت در حیطه روند کار در مورد اشکال کم و بیش انفرادی این روند اساساً وجود ندارد).

روابط مالکیت. که بمعنای مجموع روابط افراد با وسایل تولید از حیث اجتماعی است و هم

مالکیت و هم فقدان مالکیت آنها بر این وسایل را دربرمی‌گیرد. بعنوان مناسبات تولیدی، این مناسبات را از دیدگاه رابطه انسان با وسایل تولید می‌نگرد و بر این وجه بنیادی از این مناسبات تأکید و دلالت دارد.^۱

۱- نکته دیگری که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد اینست که در شرایطی که مالکیت بر وسایل تولید در انحصار گروه اقلیت خاصی از جامعه قرار می‌گیرد یعنی بین وسایل تولید و تولیدکنندگان، بین شرایط عینی و شرایط انسانی تولید جدایی بوجود می‌آید، در اینصورت تولیدکننده، خواه آزاد و اختیاردار نه نیروی کار خوش و خواه از این جهت وابسته و غیرآزاد باشد، از مشارکت در روند کاربرد عمومی وسایل تولید بدور و محروم گشته و بطور کلی از این لحظه و امکانًا در حیطه روند کار بزیر سلطه و رهبری مالک در می‌آید و در نتیجه توسط وی استثمار می‌شود؛ مخصوصاً که با کار تولیدکننده با وسایل مزبور تولید می‌شوند تمامًا تحت اختیار و تملک مالک در می‌آید و فقط بخشی از این مصوّلات بمثابه وسایل ضروری تجدید حیات تولیدکننده به وی تعلق می‌یابند. اینها وجه مشترک و عام تمامی اشکال طبقاتی روابط مالکیت است که بر حسب شکل معین این روابط در شکل مشخص و با حدود معینی ظهور می‌پاید و البته همواره کم و بیش عناصری تاریخی، سیاسی و معنوی نیز در آن دخالت و تأثیر می‌نمایند.

کسانی که بر شرایط مادی تولید تسلط پیدا می‌کنند ببینو سیله بر شرایط انسانی تولید نیز تسلط می‌یابند. انتقاد تولیدکننده توسط مالک از طریق اجراءات اقتصادی و غیر اقتصادی، که بر حسب شیوه معین تولید اشکال و درجات مقاومتی پیدا می‌کند، تحقیق می‌پنیرد. تحقیق و تداوم مالکیت‌های طبقاتی متضمن توجیه است: تولید و بازتولید زندگی مالک (که بمثابه شخصیت‌یاقن اشیاء تحت مالکیت او متعلق می‌گردد) و تجدید حیات تولیدکننده. اولی بتوسط «کار اضافی» و دومی بوسیله «کار لازم» تحقیق می‌پنیرد. از آنجا که در شیوه تولید طبقاتی روند عینی تولید و بازتولید مناسبات طبقاتی مالکیت جریان مسلط و تعیین‌کننده است، تقسیم فعلیت تولیدی به دو بخش کار لازم و کار اضافی، بنابر مقتضیات جریان اجتماعی مسلط بمفهوم این است که بخشی از کار تولیدکننده ناگزیراً باید صرف تأمین نیازهای مادی و معنوی خود وی گردد تا اینکه وی تجدید حیات یابد و با کار تولیدی خود روابط مالکیت حاکم را تداوم و بقاء بخشد.

اینکه بر عمل تقسیم کار به دو بخش لازم و اضافی مشخصاً به چه نحوی انجام می‌پنیرد یعنی هریار مجموع محصول تولیدکننده نخست در دست مالک قرار می‌گیرد و سپس به دو قسم تقسیم می‌گردد یا بالعکس و یا اینکه این جریان شکل شخص دیگری پیدا می‌کند تغییری در آن مضمون نمی‌دهد. از این‌دو جریان عینی مناسبات منکر و انعکاس آن در اذهان و اعمال مالک و وابستگان او ببینصورت تجلی می‌یابد که کمترین مقدار ممکن از ثمرات تولید، که برای تداوم حیات نیروی کار ضرورت دارد، به خود تولیدکننده تعلق گیرد.

همچنین از آنجه گفته شد و با استفاده از یک گفته مارکس نتیجه می‌شود که مالکیت را می‌توان بمفهوم وحدت بین انسان و شرایط مادی حیات وی بطور اعم و وحدت بین تولیدکننده و وسایل تولید بطور اخص تعریف نمود و در اینصورت فقدان مالکیت بمعنای تضاد بین انسان و شرایط مادی تجدید حیات او بطور اعم و بین تولیدکننده و وسایل تولید مورد کاربرد وی بطور اخص محسوب می‌شود.

اینکه بکارانداختن ابزار تولید در روند تولید است که مالکیت بر وسایل تولید را تحقق و واقعیت می‌بخشد، امری مسلم و بدیهی است و خصوصیت مشترک و عام تمامی اشکال مالکیت در تمامی اشکال اقتصادی حیات انسان است. اصولاً مالکیت بر وسایل تولید همواره بر مبنای بکارانداختن ابزار تولید برای تولید محصولات مادی مورد نیاز انسانها، در ارتباط با امر تغییر طبیعت و منطبق ساختن آن با نیازهای انسان، هستی و معنا پیدا می‌کند. این مشخصه بدیهی فرض شده و همواره ضروری و عام رابطه انسان با وسایل تأمین احتیاجات مادی است. بکارانداختن واقعی ابزار تولید بخودی خود مناسبات دوگانه‌ای در روند کار ایجاد می‌کند: یکی رابطه افراد با وسایل تولید و دیگری رابطه آنها با یکدیگر. لیکن این دو نوع رابطه در پیوند با یکدیگر و بطور کلی دومی بمثابه محصول اولی مطرح می‌گردد. فی‌المثل فقدان کنترل و تسلط کارگر بر وسایل کار و وسایل تولید در روند کار، چه بلحاظ تنظیم و هدایت فنی امر کاربرد و چه بلحاظ تسلط بر چگونگی حرکات این وسایل و غیره، در پیوند با تسلط و رهبری سرمایه‌دار یا نماینده او بر کارگر تجلی پیدا می‌کند و در عین حال سرمایه‌دار و یا نماینده‌های او بر کاربرد وسایل تولید در این روند تسلط و کنترل دارند. مالکیت بورژوازی بر وسایل تولید تسلط بورژوا و کارگار وی را در روند کار هم بر وسایل مزبور و هم بر کارگر تحقق می‌بخشد. در شکل کمونیستی مالکیت، وسایل تولید در روند کار بطور کاملاً برابری در اختیار و تحت کنترل تمامی افراد قرار می‌گیرد؛ تمام افراد در حیطه روند کار در شرایطی با آزادی و برابری کامل فعالیت می‌کنند، نسبت به یکدیگر در جایگاههای اجتماعاً هم سطح و برابری قرار می‌گیرند.

مالکیت را می‌توان بمفهوم حق معینی دانست که عامل مالکیت یعنی مالک در رابطه‌اش با وسایل تولید و وسایل معاش از آن برخوردار است یعنی حق معین بکارگیری و استفاده از این وسایل. و این «حق» بحسب شکل تاریخاً معین مالکیت و ویژگی‌های خاص آن نه امری

این وحدت یا تضاد مشتمل بر اختیار یا فقدان اختیار معینی است که انسان در رابطه‌اش با ابزارهای کار و وسایل تولید و سایر معاش آنرا داراست و در تطبیق با هر شیوه تولیدی معین در اشکال و درجات معین و مشخصی تظاهر می‌پاید. وحدت و تضادی که مطابقاً بصورت وحدت و تضاد بین انسانها تجلی پیدا می‌کند و از سوی بیگر نماینده سطح معین تکامل رابطه انسان با طبیعت است.

صوری بلکه همواره بدرجات معینی و در حیطه‌های معینی واقعی بوده و بیانگر قدرت واقعی است (بطوریکه در حالاتی نیز ممکن است بصورت درجات پائینی از تسلط واقعی انسان بر وسایل تولید تجلی یابد). همچنین این حق یا قدرت از لحاظ ایدئولوژیک و عرف و سنن اجتماعی ممکن است در اشکال حقوقی صریحی رسمیت پیدا کند و یا شکل حقوقی آن ضمنی و غیرصریح باشد یعنی حقوق و امتیازات مالکان از این لحاظ بحسب شرایط، بطرق مختلف رسم، سنت، عادت... و یا در اشکال قراردادهای رسمی و قانونی و یا غیررسمی تحقق رسمیت می‌باشد. بعلاوه مالکیت‌های طبقات حاکم همواره باشکال و درجات مختلف با اتكاء بر احراز قدرت سیاسی و اعمال قهر علیه توده‌های کم و بیش فاقد مالکیت تحقق و تداوم می‌باشد.

تعریف «مالکیت» بمثابه حق معینی که انسان نسبت به وسایل تولید و معاش از آن برخوردار است یعنی حق کاربرد این وسایل مطابق با اهداف و خواسته‌های خود که حق واگذاری آنها به دیگران هم یکی از آنهاست، حق استفاده و بهره‌گیری از آنها که در مورد وسایل تولید بکارانداختن آنها در روند تولید است و بالاخره حق تملک بر محصولاتی که تولید می‌شوند تعریفی صحیح از مالکیت بدست می‌دهد مشروط بر اینکه مقوله «حق» در مفهوم عام آن و مشتمل بر قدرت واقعی در نظر گرفته شود.

چنانکه دیده می‌شود قدرت یا حق مالکیت در زمینه بکارگیری و کاربرد عمومی وسایل تولید، از لحاظ تعیین اجزاء با حیطه‌های مختلف متشكله آن، تنها محدود به دو حیطه متمایز کاربرد وسایل تولید در روند کار و تملک بر محصولاتی که تولید می‌شوند نیست و ممکن است عنصر دیگری یعنی عنصر سومی بمفهومی خاص را نیز در برداشته باشد و این عنصر شامل قدرت یا حق کاربرد و استفاده از وسایل مزبور مطابق با اهداف و خواسته‌های ویژه عامل مالکیت است. این عنصر سوم در موارد خاص و ویژه تجلی پیدا می‌کند مانند واگذاری اشیاء تحت مالکیت به دیگران و وارثان یا کاربرد آنها برای اهداف ویژه خود در عین حالیکه بمثابه وسایل تولید یا معاش نیز بکار برده می‌شوند.

مجموع این عناصر مختلف متشكله مالکیت در مفهوم عام بمثابه قدرت بکارگیری و کاربرد وسایل تولید و معاش در جهت تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی تولید معین تجلی پیدا می‌کند.

مطلوب دیگر اینکه در مالکیت‌های استثماری ما با سلسله مراتب‌های معینی در بین عوامل مالکیت، میان مالکان و نمایندگان آنها مواجه می‌باشیم. قدرت مالکیت در حیطه عمومی و کلی و از لحاظ کاربرد وسایل تولید در روند کار و بلحاظ تملک بر محصولاتی که با کار با این وسایل تولید می‌شوند در اشکال و درجات معین و مختلفی بین مالکان و نمایندگان اقتصادی آنها تقسیم می‌شود. این اشکال و درجات بسته به دورانهای مختلف اقتصادی تفاوت می‌نماید. عوامل مالکیت و این نمایندگان آنها تا درجات معینی شامل صاحبان مشاغل رهبری و اداری و مشاغل علمی و فکری روندهای کار و کاربرد وسایل تولید در روندهای کار نیز می‌گردد. زیرا این کسان هستند که باشکال و درجات مختلف قدرت کاربرد ابزار و وسایل تولید در روندهای کار و تنظیم و هدایت این روندها را در دست خود دارند.

در این سلسله مراتب مالکیت، کسانی که قدرت عمومی کاربرد وسایل تولید و معاش را در اختیار خود دارند در رأس هرم مالکیت قرار گرفته دارای اصلی‌ترین نقش و تعیین‌کننده‌ترین و قدرتمندترین مقام و جایگاه می‌باشند. اگرچه خود این کسان هم ممکن است تا حدود معینی به گروههایی تقسیم گردیده و دارای سلسله مراتب مخصوص بخود باشند.

عنوان مثل: «مالکیت عالیه» فئودال‌های بزرگ در مقایسه با فئودال‌های درجه دوم و پایین‌تر نسبت به اراضی‌ای که در اشکال مشروطی در اختیار آنها قرار گرفته است. یا اینکه در سرمایه‌داری دولتی، امر عمومی کاربرد وسایل تولید، که عبارت از هدایت اجتماعی عمومی روندهای بکارگیری واقعی و عملی این وسایل است، در حیطه اختیارات قشر فوقانی بورژوازی دولتی قرار دارد و رهبران و مدیران موسسات اقتصادی، تحت رهبری و نظارت آنها و به تبعیت از سیاست‌گذاری آنها عمل می‌کنند. و یا اینکه صاحبان مشاغل فکری و رهبری در روندهای تولید بورژوازی در جوامعی که اشکال خصوصی سرمایه‌داری حاکم است عموماً از سرمایه‌داران بزرگ مالک وسایل تولید تبعیت می‌کنند و بین خود آنها نیز سلسله مراتب شغلی معینی وجود دارد.

مالکیت بمفهوم کلی یا مالکیت در حیطه عمومی یا به بیان دیگر قدرت عمومی اجتماعی کاربرد معین وسایل تولید و معاش، بر مالکیت در سطحی دلالت می‌دارد که تمام عناصر مختلف متشكله آن با هم و در کلیت خویش متجلی می‌گردد. این مالکیت در دورانهای اقتصادی مختلف بطرق مختلف معینی از این قبیل تجلی و تحقق پیدا می‌کند: از طریق

همبستگی‌ها و پیوندهای معین خویشاوندی و اجتماعی و بنابر جایگاهی که افراد بدینظریق در نظام اینگونه پیوندها کسب می‌کنند (در قبایل و تیره‌ها در دورانهای اقتصاد اشتراکی ابتدایی و بقایای آنها در دورانهای بعدی). تصرف صریح و قهرآمیز وسایل و منابع تولید (در جنگ‌های بین بردهداران و بین فئودالها و غیره). توافق و قرارداد (بین فئودالهای بزرگ و وابستگان درجه اول آنها بعنوان مالکان فئودال و غیره). تقسیم طبقاتی کار و تداوم و رشد آن که منجر به تفوق ثروت (در تولید سرمایه‌داری و غیره). تقسیم طبقاتی کار و تداوم و رشد آن که منجر به تفوق اقتصادی و اجتماعی گروههایی از افراد و بالنتیجه احراز مالکیت بر وسایل تولید از سوی آنها می‌گردد (در اشکال دولتی سرمایه‌داری و غیره)، و بالآخره توارث ثروت.

این مالکیت در جوامع اشتراکی بصورت تقسیم غیرطبقاتی و برابرانه کار بین افراد و شیوه اجتماعی توزیع محصولات مصرفی تولید بر طبق اصل «به هر کس بر حسب نیازش» هستی پیدا می‌کند؛ چنانکه در دوران‌های جوامع اشتراکی ابتدایی بنابر اقتضای شرایط و سطح تکامل بسیار ابتدایی وسایل کار و نیروهای مولد اینچیزین بوده است. و بهمینسان مالکیت اشتراکی در جامعه کمونیستی آینده نیز مشتمل بر تقسیم کار کاملاً غیرطبقاتی و مبتنی بر برابری کامل افراد در روندهای تولید محصولات و شیوه «به هر کس بر حسب نیازش» بعنوان تنها شیوه در توزیع اجتماعی این محصولات بمثابه وسایل و خدمات مصرفی می‌باشد. این تقسیم کار نوین کمونیستی و این شیوه نوین کمونیستی توزیع ثروت مادی تنها بمثابه وسائل و خدمات مصرفی بین افراد در طی دوران سوسيالیسم متدرجاً تکوین و تکامل می‌یابد.

با ذکر و بیان مطالبی درباره بعضی از اشکال مشخص مالکیت مبحث را بپایان می‌رسانیم: در نظام فئودالی، در رابطه با مالکیت خصوصی، فئودالهای بزرگ در سلسله مراتب فئودالی کنترل و سلطه خود را در سطح اراضی وسیعی اعمال می‌کنند. فئودالهای کوچکتر و متوسط دارای مالکیت‌های کوچکتر یا مشروط و غیرمستقیم هستند که از طریق قراردادهایی که بین آنها و فئودالهای بزرگ منعقد می‌گردد تحقق پیدا می‌کند. این سلسله مراتب مالکیت بالآخره تا سطح پایین‌ترین فئودالها و وابستگان آنها و مبادرین و عوامل آنها که مستقیماً با دهقانان وابسته سروکار دارند ادامه می‌یابد. مالکیت‌های فئودالها مشتمل بر درجات مختلف و مشخصی از اعمال کنترل و سلطه آنها بر اراضی کشاورزی و مراتع و خود دهقانان وابسته کارکننده در این اراضی می‌باشد. فئودالهای بزرگ اراضی وسیعی را در حیطه اختیار

خود داشته و در دوره‌هایی از تکامل فئودالیسم این اراضی را قسماً یا تماماً به فئودال‌های دیگر و کسانی دیگر بطور مشروط یعنی در قبال خدمات معینی از قبیل خدمات اداری یا نظامی و برخی خدمات دیگر واگذار می‌کنند. اراضی مذکور اساساً در اشکال مشروطی تحت مالکیت و اختیار این فئودال‌ها و کسان دیگر و فرزندان آنها باقی می‌ماند. فئودال‌های بزرگ و کوچک مستقیماً یا بوسیله مباشران و عوامل خود قسمت‌هایی از محصولاتی را که بوسیله دهقانانی تولید می‌شود که بر روی اراضی مزبور کار می‌کنند به تملک خویش درمی‌آورند و این محصولات عموماً یا بوسیله خود آنها و عوامل و استگانشان مصرف می‌شود و یا تا حدودی با برخی اشیاء و محصولات دیگر مورد نیاز آنها از طریق خرید و فروش مبادله می‌گردد. در کنار این سلسله مراتب فئودالی مالکیت همچنین امکاناً فئودال‌های نسبتاً کوچک مستقلی هم وجود دارند که اراضی نسبتاً محدودی را در مالکیت خود دارند.

دهقانان با استفاده از ابزاری که در مالکیت شخصی خود دارند و با استفاده از بعضی دیگر از وسایل تولید متعلق به فئودال‌ها مانند منابع آب بر روی زمینهایی که فئودال‌ها در اختیار آنها می‌گذارند کار می‌کنند. وسایل کار در روند کار، بعلت سادگی و ابتدایی بودن این وسایل، کم و بیش تحت کنترل و اختیار آنها قرار دارد و تا حدی که به تأثیرات غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل کنترل عوامل طبیعی مربوط می‌شود، روند تولید محصول از حیطه اختیار آنها خارج می‌گردد. بخشی از محصولی را که با کار خود تولید می‌کنند بعنوان بهره مالکانه به مالکان فئودال اختصاص می‌دهند. بعلاوه دهقانان بیکاری‌های مختلفی را برای فئودال‌ها انجام می‌دهند و مجبور به پرداخت عوارض و مالیات‌هایی هستند (در زمینه مالکیت‌های فئودالی می‌توان به مبحث‌های مربوط به فئودالیسم بخصوص مالکیت‌های فئودالی در اروپا و ایران از کتاب «تکامل فئودالیسم در ایران»، جلد اول، نوشته فرهاد نعمانی رجوع نمود).

در اشکال اجتماعی حاکمیت سرمایه خصوصی، سرمایه‌داران وسایل تولید و وسایل مبادله تحت مالکیت خویش را بمنظور کسب بیشترین مقدار ممکن سود، برای تولید و بازتولید گسترش یابنده این شکل از سرمایه بکار می‌برند؛ در موارد و شرایط ویژه وسایل مذکور را همچنین منطبق با اهداف و منافع خاص و ویژه سیاسی و اجتماعی خود مورد استفاده و کاربرد قرار می‌دهند و غیره. در روند کار خود آنها یا عوامل و نمایندگان آنها بر وسایل تولید و کل مکانیسم جمعی تولید محصول تسلط و رهبری دارند. محصولات تولیدشده را بصورت

ارزش به تملک خویش درآورده و معادل بخشی از آن را بمثابه بهای نیروی کار خریداری شده، به کارگران و سایر تولیدکنندگان پرداخت می‌کنند و بخش دیگر بصورت اضافه ارزش- یعنی گذشته از آنچه که از تغییر و تبدیل وسایل تولید بصورت محصول بدست می‌آید- در تصاحب خود آنها باقی می‌ماند. در مورد اشکال سهامی سرمایه همین مناسبات بورژوازی مالکیت بنحوی مشترک برای جمع سرمایه‌داران شریک تحقق می‌پذیرد و در این مناسبات موقعیت هر سرمایه‌دار متناسب با میزان سرمایه‌اش تعیین می‌گردد.

بهمنسان اقشار بورژوازی دولتی، در اشکال حاکمیت سرمایه‌داری دولتی، وسایل تولید و مبادله را بمنظور تولید و کسب بیشترین مقدار ممکن سود، در جهت تولید و بازتولید گسترش یابنده سرمایه دولتی یعنی شیوه تولید و مناسبات اجتماعی بورژوازی در شکل دولتی اش هدایت می‌نمایند و در روندهای کار بر کارگران و وسایل تولید رهبری و تسلط دارند. محصولات تولید بصورت ارزش در اختیار آنها قرار می‌گیرد که بخشی از آن را عنوان بهای نیروی کار خریداری شده به کارگران و سایر تولیدکنندگان می‌پردازند و بخشی از کار کارگران یعنی اضافه کار، که اضافه ارزش تولیدشده محسوب می‌شود، در تملک آنها باقی می‌ماند که قسمتی از آن صرف گسترش سرمایه‌های دولتی و سایر وسایل دولتی می‌شود و بخش دیگر بین آنها و عوامل وابستگانشان تقسیم می‌گردد. این حقوق مالکیت بطرق معینی که بورژوازی دولتی در آن نقش تعیین‌کننده دارد به نسل‌های آینده این طبقه اجتماعی- که لزوماً فرزندان نسل‌های قبلی نیستند- انتقال می‌یابد.

در مقابل کارگران از مالکیت بر وسایل تولید بكلی جدا و محروم هستند و برای گذران زندگی مجبور بفروش نیروی کار خویش به سرمایه‌داران خصوصی یا دولتی می‌باشند و برای اساس سرمایه آنها را استثمار و بر آنها فرمانروایی می‌کند. آنها در امر هدایت روند کاربرد عمومی وسایل تولید نقشی ندارند و در روند کار نیز زیر سلطه و رهبری نمایندگان سرمایه و تحت انقیاد و اسارت وسایل کار یعنی ماشین‌افزار می‌باشند. بخشی از ارزش نیروی کار آنها عنوان اضافه ارزش توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌گردد.

در اقتصاد سوسیالیستی، مالکیت اجتماعی بطور اختصار بطریق زیر تجلی و تحقق می‌یابد: هدایت سیر پیشرفت و تکامل ابزارها و وسایل تولید و روابط افراد با این ابزارها و وسایل در جهت امحاء و نابودی همه و هرگونه بقایای مناسبات تولیدی بورژوازی و طبقاتی و روابط

ستم آمیز و ایجاد مناسبات کمونیستی و روابط کاملاً عاری از ستم منجمله با حیوانات؛ و در راستای تحقق هدف مذکور، رهبری و اداره امور هر واحد تولیدی و اقتصادی و مجموع اقتصاد اجتماعی بطريق واقعاً دمکراتیک با مشارکت تمامی کارکنان و تولیدکنندگان؛ و توزیع ثمرات تولید اجتماعی بمثابه وسایل معاش و محصولات مصرفی مطابق با میزان کار افراد انجام می‌گیرد و طبعاً در عین حال در راستای نیل به شکل کمونیستی یعنی توزیع بر حسب نیاز افراد تکامل می‌یابد.

در شکل سوسیالیستی مالکیت، فعالیت‌های افراد در حیطه‌های تولید به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش برای تولید وسایل معیشت جامعه و وسایل تولید وسایل مزبور و سایر وسایل مورد نیاز مصروف می‌گردد و بخش دیگر جهت تغییر و تکامل شیوه تولید در راستای حصول به مالکیت کمونیستی بکار می‌رود. و در حقیقت تا مراحل معینی تحقق و تداوم این فعالیت بخش دوم است که نه تنها سیر تکامل سوسیالیسم، تکامل جامعه بسوی کمونیسم، را متحقق می‌سازد بلکه شرایط بقاء شکل سوسیالیستی تولید و توزیع بدست آمده تا مرحله معین را یعنی نحوه معین بدست آمده تقسیم کار و توزیع محصولات مصرفی را نیز تحقق و تداوم می‌بخشد، پیشرفت معین حاصل در سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی را حفظ می‌نماید، نظام سوسیالیستی جامعه را زنده نگاه می‌دارد. لذا فعالیت‌های مربوط به بخش دوم در عین حال بمثابه یک عامل اساسی نگاهدارنده شیوه تولید سوسیالیستی و یک عامل بنیادی تجدید و تداوم حیات سوسیالیسم تجلی می‌یابد؛ سوسیالیسم ضرورتاً در عین حال فرآیندی تکامل‌یابنده بسوی کمونیسم است، سوسیالیسم بدون این پویش تاریخی تکاملی نمی‌تواند تحقق و بقاء یابد. این قانونمندی بطور کلی تا مرحله‌ای که سوسیالیسم هنوز بدرجه‌ای انکشاف و تکامل نیافته است که در آن اشکال مختلف بقایای اقتصاد سرمایه‌داری قطعاً و کاملاً به اشکالی فرعی و بطور حتم دیگر رشدنیابنده و از میان رونده و برگشت‌ناپذیر تقلیل یافته باشند، صدق می‌کند. (تحلیل مفصل‌تر این مطلب در «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» ارائه شده است).

نامناسب نیست در اینجا متذکر گردیم که بنظر ما روند تکامل سوسیالیسم در هر جامعه عموماً از مرحله معینی به بعد یعنی در مراحل معین بالایی خود، چنانچه میزان جوامعی از جهان که هنوز در آنها سرمایه‌داری حاکم است نسبتاً زیاد باشد، با سرمایه‌داری این جوامع

بطور اساسی در برخورد و تضاد قرار می‌گیرد و بقایای سرمایه‌داری و طبقات اجتماعی از این مرحله به بعد عمدهاً بصورت سرمایه‌داری جوامع مزبور مانع تکامل بعدی سوسیالیسم می‌گردند.

۴- نیروهای مولد و روابط تولیدی

رابطه نیروهای مولد (یعنی تولیدکنندگان و وسایل تولیددر کلیت خود) با روابط تولیدی یعنی روابط اجتماعی تولید در شیوه تولید سرمایه‌داری بشرح زیر است:

پیدایش و توسعه مانوفاکتور ساده، بمثابه یک واحد تولیدی مستقل که از طریق مبادله کالا با سایر واحدهای تولیدی در ارتباط قرار می‌گیرد و در آن کارگران کم و بیش کارهای مشابه و همانندی را انجام می‌دهند، مستلزم آنستکه، علاوه بر انباشت میزان معینی از پول و ثروت‌های مادی در دست افراد سرمایه‌دار و جداسدن تولیدکننده یعنی کارگر از وسایل تولید، مهارت‌های فنی و امر سازماندهی نیروی کار در روند تولید و همچنین وابستگی واحدها و رشته‌های تولیدی مختلف به محصولات یکدیگر بمثابه مواد خام و وسایل کار تا حد معینی رشد پیدا کند. و این بیانگر درجه معینی از رشد نیروهای مولد و اجتماعی‌شدن این نیروهاست. تکامل بعدی مانوفاکتور و گسترش تخصص و تقسیم کار، وسایل کار و دانش و مهارت‌های فنی را بدرجات بیشتری رشد می‌بخشد و وابستگی کارهای جزئی کارگران را بیکدیگر افزون‌تر می‌سازد و غیره. پیدایش و کاربرد ماشین در روند تولید و توسعه کارخانه‌ها مستلزم تکامل نسبتاً وسیع علوم و دانش‌های فنی بوده و براساس چنین تکامل علمی و فنی انجام‌پذیر می‌گردد و بعلاوه با توسعه کاربرد ماشین، وابستگی نیروی کار یا خود کار به وسیله کار و وابستگی کارهای مختلف متشکله هر روند کار به همدیگر و وابستگی واحدهای تولیدی مختلف به یکدیگر بازهم بیشتر افزایش و توسعه پیدا می‌کند.

بدین ترتیب نیروهای مولد اولاً بعلت تکامل تقسیم کار و تخصص و جمعی‌شدن کار و بنابراین وابستگی کارهای جزئی مختلف بمثابه اجزاء متشکله کار جمعی در روند تولید محصول در هر واحد تولیدی بیکدیگر و ثانیاً بعلت رشد وابستگی روندهای کار مختلف و واحدها و بخش‌های مختلف تولید به همدیگر، بطور فراینده و هرچه بیشتری جنبه اجتماعی پیدا می‌کند. این جنبه اجتماعی نیروهای مولد بیانگر شکل عام یا مکانیسم اجتماعی کار است.

چنانکه می‌دانیم در شیوه تولید سرمایه‌داری تکامل نیروهای مولد قبل از همه بوسیله افزایش نیروی بارآور کار و افزایش نسبی سرمایه ثابت و کاهش نسبی سرمایه متغیر متجلی و مشخص می‌گردد. و افزایش نیروی بارآور کار حاکی از افزایش نرخ اضافه ارزش و شدت استثمار و افزایش نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر بیانگر افزایش جمعیت مازاد کارگری است. اما بطور کلی و در مورد هر شیوه تولید، سطح تکامل نیروهای مولد قبل از هر چیز در سطح تکامل ابزارهای کار تجلی پیدا می‌کند و افزارهای کار از سوئی بیانگر میزان تکامل روند کار و از سوی دیگر مینمایش اجتماعی کار هستند. اشکال معین مواد خام نیز در حد خود مینمایش معین تکامل روند کار می‌باشند. میزان تکامل کلیت روند کار به بینانی نمایانگر درجه تکامل «کار انسان» است. سطح تکامل کار انسان یا می‌توان گفت میزان تکامل نیروهای مولد بیانگر سطح رشد بازده و بارآوری کار انسان و میزان رشد وی در استفاده و بهره‌گیری از امکانات و نیروها و مواد طبیعی می‌باشد.

بطور کلی میزان و سطح تکامل نیروهای مولده نه تنها شامل میزان تکامل وسایل کار و مکانیسم فنی تولید از لحظه میزان بارآوری کار و میزان توانایی انسان در بهره‌گیری از طبیعت بلکه همچنین مشتمل بر سطح تکامل مادی عنصر انسانی نیروهای مولده یعنی تولیدکننده از لحظه رابطه‌اش با این وسایل بطور فی‌نفسه و از لحظه وجود یا فقدان اشتغال وی در روندهای تولید مادی می‌باشد. رابطه مادی تولیدکنندگان با وسایل تولید بر امر انقیاد و اسارت یا عدم انقیاد و عدم اسارت مادی آنها بمثابة عنصر انسانی نیروهای مولده توسط این وسایل دلالت می‌نماید و وجود یا فقدان اشتغال آنها در روندهای تولید مادی در حد خود بر امر شکوفایی و سرزنشگی یا تخریب و پژمردگی این عنصر انسانی دلالت دارد (اشغال یا عدم اشتغال افراد در روند تولید مادی یعنی بیکاری یا عدم بیکاری اجتماعی از جهتی مربوط به نیروهای مولده و از لحظه مربوط به مناسبات تولیدی است). برای ارزیابی میزان تکامل نیروهای مولده نه تنها سطح تکامل وسایل و افزارهای کار و مکانیسم فنی تولید و توزیع محصولات و چگونگی کمی و کیفی این محصولات بخودی خود بلکه چگونگی وضع تولیدکنندگان بعنوان عنصر انسانی نیروهای مولده در رابطه‌اشان با وسایل تولید بطور فی‌نفسه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

در بدین پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری و تا مراحلی از دوران رشد این شیوه تولیدی، نیروهای مولده کاپیتالیستی قبل از همه با روابط تولیدی فنودالی و نیمه‌فنودالی و سایر روابط

اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری در تضاد قرار دارند. با از میان رفتن اینگونه روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری، که در طی برخی تحولات اقتصادی و اجتماعی و یا انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی صورت می‌پذیرد، راه توسعه و تکامل نیروهای مولد گشوده می‌شود و بدین ترتیب مناسبات کاپیتالیستی تولید نیز بر پنهانه اقتصاد جامعه گسترش می‌یابد و عمق و ژرفای بیشتری پیدا می‌کند. اما از همان ابتدای توسعه سرمایه‌داری، تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی کاپیتالیستی در خود این شیوه تولید نیز شروع به تکوین و رشد می‌نماید، در چارچوب خود نیروهای مولد، بصورت بحران‌های اقتصادی کاپیتالیستی و بالنتیجه توقف و گستالت در روندهای انباشت سرمایه و تکامل تکنیک، توسعه بیکاری و جمعیت مازاد کارگری و انقیاد و اسارت مادی کارگر توسط وسایل تولید تجلی می‌یابد (در اینجا، انقیاد و اسارت مادی تولیدکننده یعنی کارگر توسط وسایل تولید کاپیتالیستی شامل سه جزء بدین شرح است: وضع بد و نامطلوب وسایل کار و وسایل تولید از لحاظ رابطه تولیدکننده با این وسایل در روند کار؛ پائین بودن سطح دانش‌های موجود کارگران نسبت به سطح تکامل وسایل کار و مکانیسم فنی تولید و سطح دانش‌های نهفته در این وسایل و مکانیسم؛ و بالاخره نزول سطح زندگی و معیشت تولیدکننده یعنی کارگر که بسهم خود بیانگر وضع بد عنصر انسانی نیروهای مولده نیز می‌باشد).

اشکال تجلی تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی در شیوه تولید سرمایه‌داری را می‌توان بشرح زیر خلاصه نمود:

تکامل نیروهای مولد مبین کاهش نسبت سرمایه متغیر به سرمایه ثابت و افزایش نسبی تولید محصولات بیشتر با مقدار نیروی کار کمتر و افزایش بیکاری و جمعیت مازاد کارگری است. از سوی دیگر تولید محصولات بیشتر و تولید محصول مستلزم فروش این محصولات و تحقق ارزش بصورت سود حاصل از فروش آنها می‌باشد و این نیروی محرك تولید سرمایه‌داری با رشد جمعیت بیکار و مازاد و کم و بیش قادر درآمد برای خرید محصولات تولید در تضاد قرار می‌گیرد.

اشکال دیگر بیکاری و ایجاد جمعیت مازاد نیز بهمینسان موجب کاهش قدرت خرید توده مردم و عدم فروش کالاهای تولیدشده و در نتیجه ایجاد مانع در راه تکامل نیروهای مولد می‌گردد.

تلاش‌های بورژوازی برای افزایش نرخ اضافه ارزش و میزان سود از سوی دیگر همواره کمتر یا بیشتر مواجه با خواست بورژوازی برای کاهش مزدها و درآمدهای توده مردم و در نتیجه کاهش قدرت خرید آنها برای کالاهای تولید سرمایه‌داری است که این نیز بسهم خود مانع در راه تکامل نیروهای مولد می‌باشد و حاکی از تضاد این نیروها با مناسبات تولیدی بورژوازی است.^۱

۱- کاهش‌های مذکور می‌تواند مطلق یا نسبی باشد ولی می‌توان گفت که بطور کلی کاهش‌هایی نسبی هستند زیرا با افزایش مدام نیروی بارآور کار انسانها بالطبع و بطور ناگزیر میزان مصرف آنها نیز تمایل به افزایش پیدا می‌کند و این تمایل در مجموع و در زمانهای بقدر کافی طولانی مدت بروز واقعی می‌پابد. مقصود از «نسبی» اینست که در جامعه سرمایه‌داری آهنگ رشد تکنیک و نیروی بارآور کار و آهنگ انبیاشت سرمایه از یکسوی و میزان برداشت خود تولیدکنندگان یعنی کارگران و کارکنان بیگر تا آن حد که کارگر محسوب می‌شوند از حاصل این افزایش بارآوری کار به گونه‌ایست و لذا آهنگ تغییرات و افزایش‌های قدرت خرید واقعی مردم از سوی بیگر بگونه‌ای انجام می‌پیندد که میزان ازدیاد واقعی مزدها و درآمدهای آنها نسبت به میزان افزایش نیروی بارآور کارشان و میزان ازدیاد قدرت خرید واقعی آنها نسبت به میزان افزایش تولید کالاهایی که باید توسط مردم مصرف شود کمتر و کوچکتر است و این فوacial با اختلاف‌ها اساساً بطور نسبتاً مدام افزایش پیدا می‌کند.

امر افزایش مدام کالاهایی که در جامعه سرمایه‌داری تولید می‌شوند بهم خود بیانگر پیوسته‌هایی از این قبیل است: افزایش میزان مصرف اقشار کم و بیش فوقائی، صدور کلا و صدور سرمایه به جوامع بیگر، افزایش تولید و لذا افزایش خرید و فروش و کاربرد وسایلی چون سلاح و تجهیزات جنگی، امکاناً افزایش ارزش نیروی کار و میزان وسایل معاش لازم برای تجید تولید آن، کنندگان با توقف روند انبیاشت سرمایه و غیره (البته پیوسته‌هایی چون تولید و فروش تجهیزات جنگی بهم خود از جمله نشان‌دهنده کاهش‌های مزدها و درآمدهای واقعی مردم در مراحلی در کشورهای عقبمانده است).

فوacial فزانده مذکور همچنین بیانگر اینست که در جوامع سرمایه‌داری افزایش شکاف‌های طبقاتی تحت شرایطی ممکن است توأم با افزایش ارزش نیروی کار و میزان وسایل معاش لازم برای بازنگردی آن بوده و تعیق و افزایش بیشتر تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی بورژوازی و توقف یا کنگری بین تکامل کلیتبالیستی شیوه تولید در مواردی ممکن است توأم با ایجاد امکان اقتصادی بالارفتن سطح زندگی کارگران و زحمتکشان باشد چنانکه فی المثل در کشورهای اروپای غربی در مجموع طول یکصدسال اخیر عموماً اینچنین بوده است و غیره.

علاوه از مطالب مذکور چنین استنبط می‌شود که با افزایش مدام نیروی بارآور کار و تداوم روند انبیاشت سرمایه، حجم محصولات تولید بطور مدام ازدیاد می‌پابد، که این خود ضرورت مصرف بیشتر توده‌ها و لذا افزایش دستمزدها و حقوق‌ها را نیز مطرح می‌نماید، امری که با امر افزایش نرخ اضافه ارزش و میزان سود سرمایه در تضاد قرار می‌گیرد و یکی از تضادهای لایحل درونی شیوه تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. و به حال اکرجه، براساس این

عملکرد برخی از گروهها و اقشار سرمایه مانند سرمایه ربانی در مراحلی از حیات سرمایه‌داری یا سرمایه تجاری در مراحلی خاص، سد راه تکامل صنایع بورژوازی و لذانیروهای مولد می‌گردد. تضادهای اقشار و گروههای دیگر سرمایه با یکدیگر، فقط مانع تکامل نیروهای مولد متعلق به گروهی از سرمایه‌داران و بجای آن موجب پیشرفت نیروهای مولد مربوط به اقشار و گروههای دیگری از آنها می‌گردد؛ لیکن در نتیجهٔ پیامدهایی که دارند و از طرق دیگر ممکن است در جهت تغییر در مسیر تکامل نیروهای تولیدی عمل کنند.

اینها تضادهای کلی نیروهای مولد کاپیتالیستی با مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است یا به بیان دیگر موانعی هستند که روابط اجتماعی کاپیتالیستی تولید در راه تکامل بورژوازی نیروهای مولد ایجاد می‌کنند. اما جنبه دیگر که عدم بهبود و تکامل شرایط مادی خود توده تولیدکننده بعنوان عنصر انسانی و لذا عنصر تعیین‌کننده نیروهای مولده می‌باشد همانگونه که قبلً نیز گفته شد عبارتست از: عدم اشتغال و بیکاری کارگران، عدم رشد شکوفایی

زمینه مادی، افزایش دستمزدها و حقوقها و ازدیاد درآمدها و تأمینات اجتماعی ممکن است در مراحلی از تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری تا حدودی صورت پذیرد لیکن افزایش نیروی بارور کار و تداوم روند انتباشت سرمایه در سیر کلی خود در سطح مجموع جهان قطعاً به مرحله‌ای خواهد رسید که در حالیکه جمعیت مازاد کارگری را به حداقل مقدار ممکن خود از دیاد خواهد بخشید و چنین ماضلی و امر جستجوی راه حل آنرا برای بورژوازی با بیشترین فشار مطرح خواهد کرد، بر حداقل ظرفیت امکان‌پذیر بازار فروش کالا نیز بطور نهایی پیشی خواهد گرفت و در نتیجه روند تکامل امکان‌پذیری کار و سلسله تولید و روند انتباشت و از دیاد سرمایه یعنی روندهای رشد و تکامل نیروهای مولده کاپیتالیستی بطور نهایی و بکلی متوقف خواهد شد. از اینجا وانگهی بیده می‌شود که از لحاظ خود پیشرفت شیوه تولید سرمایه‌داری و از لحاظ تکامل خود نیروهای مولده کاپیتالیستی، هنوز فضای خالی در سطح مجموع جهانی (بویژه از لحاظ ظرفیت امکان‌پذیر مصرف کالا و بازار فروش کالا در کشورهای کم و بیش عقبمانده کنونی) وسیعاً وجود داشته و هنوز مناسبات کاپیتالیستی حاکم راه رشد نیروهای مولده به شیوه کاپیتالیستی را بهیچوجه بطور نهایی و کامل مسدود نکرده است. و هنوز باید مراحلی بکردن تا زمان تاریخی- جهانی توقف نهایی و قطعی پیشرفت شیوه تولید و نیروهای مولد بورژوانی فرارسد. جامعه جهانی سرمایه‌داری لذا بخودی خود- صرقوط از امکان وجود ضرورت تکامل باز هم بیشتر نیروهای مولده کاپیتالیستی از لحاظ فراهمشدن پیش‌شرط مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم از یکسوی و صرفظیر از نتش و دخالت مبارزه طبقه کارگر در متنلاشی و متوقف ساختن حیات این شیوه تولید از سوی دیگر. هنوز تا مرحله بنیست جامع نهایی اش راه نسبتاً درازی در پیش دارد. البته بهر حال، بر زمینه اینچنین وضع شیوه تولید بورژوازی، سرانجام این مبارزه طبقاتی تکاملیاقه پرولتاریا و اقشار متند اوست که می‌تواند بطور قطعی نظام سرمایه‌داری را سرنگون و متنلاشی سازد و به موجودیت آن بطور نهایی و کامل پایان دهد.

استعدادهای آنها و عقبماندگی نسبی آنها از لحاظ داشتن دانش‌های علمی و فنی و اسارت و انقیاد آنها توسط سیستم ماشینی و آلات و ابزارهای پیچیده و توسط شغل و حرفه‌اشان. و اینها بصورت عقبماندگی‌های معنوی و اجتماعی این توده یعنی این عنصر تعیین‌کننده نیروهای مولد نیز بازتاب می‌یابند. و مجموعه اینها به پیامدهای مختلف اجتماعی و معنوی مخرب دیگری برای بخش‌هایی از این توده می‌انجامد و انواع فلاکت و بدختی و فساد و عقبماندگی بیار می‌آورد. مناسبات تولیدی بورژوازی مانع تکامل نیروهای مولد به شیوه‌ای است که شکوفایی و تکامل و تعالی توده کارگران و اکثر سایر تولیدکنندگان بمثابه عنصر انسانی این نیروها را دربرداشته باشد و پیشرفت و تکامل نسبتاً مدام و زیاد وسایل و ابزارهای تولید در شیوه تولید سرمایه‌داری قبل از همه و مستقیماً در خدمت تأمین منافع و خواسته‌های بورژوازی قرار دارد و تکامل کاپیتالیستی نیروهای مولد محسوب می‌شود.

در اینجا لازم است مفاهیم کلی چندی را در رابطه با تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی بشرح زیر مورد توجه قرار دهیم: مفهوم وحدت و تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی و مفهوم تکامل این نیروها و روابط.

وحدة و تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی در مفهوم عام خود بترتیب بر مطابقت و فقدان مطابقت شکل روابط تولیدی با سطح تکامل نیروهای مولد و با روند تکامل این نیروها دلالت می‌دارد. این وحدت یا تضاد همواره در هر دوران و هر مرحله معین از تاریخ اقتصادی انسانها بصورت معین و مشخصی تجلی می‌یابد. اشکال معین و مشخص این وحدت یا تضاد را می‌توان بطور کلی و در وهله نخست در مورد شیوه‌های تولیدی که در دورانهای حیات بشری وجود یافته‌اند یا می‌یابند یعنی شیوه تولید اشتراکی اولیه، شیوه تولید برده‌داری،... شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه‌داری، شیوه تولید در حال گذار سوسیالیستی و شیوه تولید کمونیستی در نظر گرفته بصورت زیر بیان نمود: وحدت یا تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولیدی اشتراکی ابتدایی، میان نیروهای مولد و روابط تولیدی برده‌داری،... میان نیروها و روابط تولیدی فئودالی، میان نیروها و روابط تولیدی سرمایه‌داری، و میان نیروها و روابط تولیدی سوسیالیستی.

بهمنسان تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی همواره در اشکال معینی، بصورت تکامل معین نیروها و روابط تولیدی معینی تحقق می‌پذیرد: تکامل نیروها و روابط تولیدی اشتراکی

اولیه، تکامل نیروها و روابط تولیدی بردهداری، تکامل نیروها و روابط تولیدی فئودالی، تکامل نیروها و روابط تولیدی سرمایهداری، تکامل نیروها و روابط تولیدی سوسیالیستی، و تکامل نیروها و روابط تولیدی کمونیستی.

بهمین ترتیب بدیهی است که در هر مرحله و شکل مشخص از دوران حیات یک صورت‌بندی اقتصادی معین، وحدت و فقدان وحدت میان نیروهای مولد و روابط تولیدی و امر تکامل این نیروها و روابط اشکال خاص ترو مشخص‌تری پیدا می‌کنند مثلاً وضعیت این نیروها و روابط در نظام سرمایه‌داری در مرحله مانوفاکتور یا در مرحله تکامل انقلاب صنعتی و یا در سرمایه‌داری خصوصی یا سرمایه‌داری دولتی و هکذا.

نیروهای مولد و روابط تولیدی همواره نیروها و روابط تاریخاً معین و مشخصی هستند و مضمون و مفهوم اجتماعی و انسانی و مادی معین و مشخصی دارند. تکامل این نیروها و روابط و تضاد یا وحدت بین آنها همواره مضمون و محتوای معین و مشخصی در بردارد. بگونه‌ای که این مضمون و محتوای معین و مشخص اگرچه از یکسوی بر وجود مشترکی بین کلیه دورانهای اقتصادی مختلف دارد اما از سوی دیگر حاوی تمایزات و خصوصیات خاص متعلق به هر دوران معین است.

در هر شیوه تولید طبقاتی معین، بین نیروهای مولد و روابط تولیدی ضرورتاً تناسب و مطابقت معینی وجود دارد که حاوی نوعی وحدت و حاکی از وحدت بین نیروها و روابط مزبور است. در ابتدا این تناسب و مطابقت معین یا این وحدت بر ابسطه بین آن دو حاکمیت دارد ولی بعدها بیشتر و بیشتر این وحدت با تضاد توازن می‌گردد و تضاد هرچه بیشتر رشد می‌نماید. این تضاد بر دو جنبه متفاوت دلالت می‌نماید: از یکسوی حاکی از عدم تکامل و ترقی نیروهای مولده بمعنای واقعی و راستین- شامل تکامل و تعالی عنصر انسانی این نیروها و تکامل ابزارهای تولید در انطباق با آن- و از سوی دیگر بیانگر عدم تکامل طبقاتی معین نیروهای مزبور یعنی فقدان تکامل منطبق با دیدگاه و خواست طبقه حاکم می‌باشد. تضاد و وحدت بین نیروهای مولد و روابط تولیدی قانون اساسی و عام روندهای حیات و تکامل شیوه‌های تولید طبقاتی را تشکیل می‌دهند. با پیدایش هر شیوه تولید طبقاتی، بین نیروهای مولد و روابط تولیدی در آن شیوه، اشکالی از وحدت و تضاد پدیدار می‌گردد و متناسب با پیشرفت شیوه تولید وحدت رو به تقلیل می‌گذارد و تضاد رشد و تکامل پیدا می‌کند و این

تضاد سرانجام تمامی روابط بین آن دو را فرامی‌گیرد. و این تغییرات غالباً توأم با اشکالی از مبارزات اجتماعی است یعنی بصورت این مبارزات تجلی پیدا می‌کند و بطور کلی در اشکالی تدریجی یا بصورت تحولات و انقلاب‌های اجتماعی انجام می‌پذیرد. در هر مرحله معین از تکامل شیوه تولید مورد نظر، ما از یکسوی با سطح تکامل معینی از نیروهای مولد که با شرایط و خصلت خاص روابط تولیدی تناسب و هم‌آهنگی دارد مواجه می‌باشیم و از سوی دیگر، بعلت عدم مطابقت روابط تولیدی با روند تکامل و ترقی نیروهای مولد، تضادهای معینی را میان این نیروها و روابط مشاهده می‌نماییم. تا اینکه تضاد در رابطه بین آن دو حکمفرما می‌گردد و از هرجهت تمامی این رابطه را دربرمی‌گیرد و لذا روابط تولیدی تماماً به مانع و سد راه تکامل راستین نیروهای مولد، تکامل وسایل و ابزارهای تولید از لحاظ افزایش بارآوری کار و تسلط انسان بر حیطه‌های طبیعت بخودی خود و تکامل دانش‌های فنی و علمی تولیدکنندگان و رابطه مادی آنها با وسایل و ابزارهای مزبور و غیره می‌گردد.

بنابراین از این زمان به بعد تداوم حاکمیت شیوه تولید، چنانچه تحقق پذیرد، محصول اشکالی از وحدت و تطابق تصنیعی است که طبقه حاکم در مبارزه‌اش جهت ابقاء شیوه تولید بین نیروهای مولد و روابط تولیدی ایجاد نموده و نتیجه انقیاد ایدئولوژیک طبقه محکوم در این جهت است و یا ناشی از محدودیت‌های تاریخی اقتصادی و ناتوانی‌های طبقه محکوم در مبارزه خود برای سرنگونی نظام اجتماعی حاکم و برقراری نظام اجتماعی نوین می‌باشد و یا ممکن است بنحوی معلوم مجموع چنین علت‌هایی باشد. در زمینه توضیح مطالب مذکور نکات ذیل را می‌توان مورد توجه قرار داد:

در هر وضع و در هر مرحله از تکوین و تکامل پیشرفته‌ترین انواع وسایل کار، در میان عناصر متشكله نیروهای مولد، این انسان است که عنصر اصلی و تعیین‌کننده محسوب می‌شود. زیرا اولاً او انسان است، عنصر انسانی است، دارای خصوصیات خاص بشری است و سایر عناصر در هر حال چیزی جز شیئی یا مجموعه‌هایی از اشیاء بیجان نیستند (استفاده از حیوانات بمثابة وسایل تولید، که در عین حال نمایانگر نوع معینی از ستمگری و جنایت کاری فوق العاده عظیم و بی‌حد و حصر عموم انسانهاست، تا آن مرحله تاریخی‌ای که وجود دارد استثناء می‌شود و با تکامل مادی و اجتماعی و معنوی انسان سرانجام بكلی ناپدید گشته و از میان می‌رود. لااقل حیوانات تکامل یافته شاخه مهره‌داران اساساً همانند انسان دارای احساس‌های درد و رنج و

شادی و شخصیت زنده‌ای مبتنی بر این احساس‌ها هستند و لذا در قبال آنها اساساً باید همچون در قبال انسان رفتار نمود و رفتاری انسانی داشت. گیاهان تا آنجا که ما می‌دانیم از لحاظ رنج‌بردن و دردکشیدن و شادشدن در برابر اعمال و رفتارهای انسانها و عوامل محیط خنثی و بی‌تفاوت هستند و لذا در حکم اجسام بی‌جان می‌باشند؛ اگر هم درنzd گیاهان احساس‌های درد و رنج و شادی وجود داشته باشند، در مجموع چیز کاملاً ناچیزی را تشکیل می‌دهند و با آنچه که در نزد حیوانات شاخه مهره‌داران وجود دارد مطلقاً قابل قیاس نیستند.^۱) و ثانیاً وسایل کار و مواد خام، این اشیاء و مجموعه‌هایی از اشیاء، وسایلی هستند که بر اثر کار انسانها بر روی طبیعت بدست آمده‌اند و ماحصل تغییر طبیعت توسط انسان و وسیلهٔ تولید مواد احتیاج و قابل استفاده انسان محسوب می‌شوند و فقط چنین است و نه بر عکس؛ وسایل کار در هر حالت و هر چقدر هم که اهمیت و نقش آنها در تداوم و تکامل زندگی و حیات بشر زیاده بوده و فزونی و فزونی گیرد باز هم چیزی جز اشیائی نیستند که در

۱- کشن حیوانات و رنج و زجردان آنها و بطور کلی اعمال سلطه بر آنها که در جریان بھرکشی و استفاده از آنها و محصولات آنها صورت می‌گیرد، یک عنصر ویژه غیرانسانی و قساوت‌آمیز و ستمگرانه در شیوه کار و شیوه تولید انسان است که در عصر حاضر وسعت و شدت بیشتری هم یافته است. این عنصر، که حاکی از بزرگترین خصوصیت ظالمانه و غیرانسانی و بزرگرین ظلم و ستم و خویشتنپرستی جنایتگرانه انسان در جریان تولید محصولات مادی است، از لحاظ تاریخی تا مراحلی صرفاً معلوم عقیماندگی مادی و معنوی انسان و در مراحل بعدی معلوم این عقب ماندگی از پیکسوی و نتیجهٔ اسارت وی توسط نظام‌های طبقاتی و شیوه‌های تولید طبقاتی حاکم از سوی دیگر است. طی فرآیند تاریخی تکامل سوسیالیستی شیوه تولید و در نتیجهٔ ظهور شیوه تولید و جامعه کمونیستی، این جریان فوق‌العاده عظیم ستمگری و جنایتگری انسان بطور قطعی و تماماً پایان خواهد گرفت و انسان به شیوه کار و شیوه تولید کمونیستی دست خواهد یافت که در آن همچنین با کاربرد ابزارهای بسیار پیشرفته از مواد صرفاً گیاهی تمام محصولات مورد نیاز و مورد خواست تولید می‌شود و استفاده از روش‌ها و تکنیک‌های بسیار پیشرفته تماماً جای استفاده از حیوانات را می‌گیرد؛ و در آن جامعه انسان دارای آنچنان نظام انسانی و اخلاق و تفکر انسانی خواهد شد که، بمثایه تعمیم امر پایان‌گیری ستم بر حیوانات در قلمروی تولید، از هر گونه ستمگری بر آنها در سایر حیطه‌ها نیز دست خواهد کشید و غیره.

برای بحث مفصل‌تر درباره مسئله ستم بر حیوانات می‌توان به کتاب «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» (مبحث: «۱- کلیاتی درباره مفهوم سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی») و کتاب «درباره چند مسئله تئوریک» («دو مقاله درباره مسئله ستم بر حیوانات» و «درباره مفهوم کمونیسم»)، نوشتنه‌های حمید پویا، رجوع نمود.

خدمت و در اختیار کامل انسان می‌باشند و باید چنین باشند. وسایل کار یعنی این اشیائی که وسیله استفاده از طبیعت بوسیله انسان و برای انسان می‌باشند در هر حال و وضعی فقط توسط انسان ساخته می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند و بکار انداخته می‌شوند و مثمر ثمر واقع می‌گردد و لذا حاکمیت مادی یا اجتماعی آنها بر انسان بخصوص بمثابه بازتاب یا محصول مستقیم یا غیرمستقیم مناسبات معین اجتماعی اساساً و کاملاً ناپذیرفتی است و نایدار و از میان رفتنی است.

در شیوه‌های تولید طبقاتی، انسان تولیدکننده یعنی عنصر انسانی نیروهای مولد از لحاظ اجتماعی به دو شکل هستی پیدا می‌کند: بمثابه جزئی متعلق به شیوه تولید حاکم و بمثابه خودش. فی المثل در شیوه تولید سرمایه‌داری، کارگر از لحاظ نخست بعنوان عامل بارآور سرمایه، عضو سازمان کار بورژوازی، متعلق به فلان ملت بورژوازی و... عمل می‌کند و امکاناً بدینسان و بر این «اساس» شخصیتی کاذب و از خود بیگانه پیدا می‌نماید و در عین حال، بلحاظ دوم، بعنوان خودش، بعنوان استثمارشونده و تحت انتقاد و سلطه سرمایه، با شخصیت حقیقی و راستین خود، در مقام اجتماعی و تاریخی حقیقی خویش، که نمایانگر تضاد تمام و تمام وی با کل شیوه تولید بورژوازی و بیانگر رسالت وی برای سرنگونی و نابودی آن و ایجاد شیوه تولید کمونیستی است، هستی و تجلی می‌یابد.

در مراحل آغازین تکامل هر شیوه تولید طبقاتی، تضاد بین شیوه تولید نو خاسته و بقایای شیوه تولید حاکم کهن مانع عمدۀ راه رشد نیروهای مولد و شیوه تولید جدید است و در این مراحل تحولی مترقبی در زمینه مناسبات بین انسانها، در شرایط زندگی اجتماعی توده انسانها، بمثابه توده تولیدکننده نظام اجتماعی گذشته، و در زمینه ابزارها و وسایل تولید انجام می‌پذیرد که بیانگر وحدت بین نیروهای مولد و روابط تولیدی در این شیوه تولید است (با استثناء مراحل پیدایش و تکوین شیوه تولید بردهداری که برای توده انسانها تحولی تماماً و صرفاً ضدبشری محسوب می‌گردد) و در عین حال از همان آغاز تضاد انسانهای تولیدکننده بمثابه طبقه تحت سلطه جدید با روابط تولیدی جدید، با طبقه حاکم جدید بعنوان نماینده و مدافع این روابط و شیوه تولید رو به رشد می‌گذارد. تکامل این تضاد تؤمن با روند تقلیل و از میان رفتن وحدت میان نیروها و روابط تولیدی و بازتاب و بیانگر این روند تقلیل است و از این‌رو در مرحله‌ای از تکامل شیوه تولید تضاد در رابطه بین نیروهای مولد و روابط تولیدی

حکمفرما می‌گردد.

تضاد بین نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید در هر شیوه تولید طبقاتی همزمان با پیدایش آن شیوه تولید پدیدار می‌گردد و متناسب با پیشرفت شیوه تولید تکامل پیدا می‌کند و قبل از همه و اصولاً بصورت تضاد طبقه محکوم با طبقه حاکم، با کلیت مناسبات تولیدی حاکم بازتاب می‌یابد و در این شکل تا سطح روندی تماماً آشتی ناپذیر توسعه و تکامل پیدا می‌کند (فی‌المثل در جامعه سرمایه‌داری کل این تضاد بصورت تضاد کار و سرمایه و همچنین تا حدودی فرعی بصورت تضادهای داخلی بین اقسام سرمایه، و قبل از همه و اساساً بصورت تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی، بین آن طبقه و این مناسبات تولیدی تجلی می‌یابد). در این زمان که دیگر بلحاظ تاریخی نقش مترقبی شیوه تولید مزبور هرچه بیشتر به پایان و بدین معنا عمر طبیعی آن هرچه کاملتر بسر رسیده است امکاناً هنوز اشکالی از وحدت (در عین حال توأم با تضاد) بین بخش معینی از گروههای فرعی تولیدکنندگان در این شیوه تولید و طبقه حاکم، بین آنها و روابط تولیدی حاکم تداوم می‌یابد لیکن از آنجا که گروههای مذکور از این لحاظ بعنوان جانشین و نماینده طبقه حاکم در روندهای تولید، بعنوان انتقال‌دهنده خواست و سلطه طبقاتی وی بر توده تولیدکنندگان، و بنابراین بهثابه خود طبقه حاکم و بخشی از این طبقه عمل می‌نمایند لذا وحدت آنها با طبقه حاکم اشکالی از وحدت خود این طبقه با خودش را تشکیل می‌دهد.

از این زمان به بعد هر شکل از تطابق واقعاً موجود بین نیروها و روابط تولیدی و لذا تداوم روند حیات و تکامل شیوه تولید مزبور از یکسوی محصول تلاش و مبارزه طبقه حاکم برای تغییر مناسبات اجتماعی تولید و تطبیق آن با سیر تغییر و تکامل نیروهای مولد در محدوده این شیوه تولید و بدینطریق حفظ هم‌آهنگی بین نیروها و روابط تولیدی و ابقاء موجودیت و حاکمیت شیوه تولید و همچنین حاصل کوشش وی در این راستا برای انقیاد فکری و ایدئولوژیک و سیاسی توده‌های تولیدکننده و از سوی دیگر نتیجهٔ محدودیت‌های تاریخی و یا ناتوانی سیاسی و عدم موفقیت طبقه محکوم در مبارزه خود جهت سرنگونی و نابودی روابط تولیدی حاکم و ایجاد مناسبات تولیدی نوین است. اینگونه اشکال وحدت و تطابق بین نیروهای مولد و روابط تولیدی، که حالتی کم و بیش ظاهری و کاذب داشته و باین معنا اشکالی تصنیعی محسوب می‌شود، اشکالی است که بنحوی اوضاع و احوال معین تاریخی،

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره شرایط تحقق و تداوم آنرا فراهم آورده است و امکان‌آ همراه و تؤمن بالشكلی از انقیاد و عقب‌ماندگی ایدئولوژیک طبقه تحت سلطه، از خود بیگانگی اجتماعی او و ناتوانی او بلحاظ پیشبرد مبارزه خود علیه نظام اجتماعی حاکم است و یا همراه و تؤمن با محدودیت تاریخی اقتصادی طبقه تحت سلطه در مبارزه‌اش علیه طبقه حاکم و نظام حاکم می‌باشد مانند محدودیت تاریخی اقتصادی دهقانان وابسته در جامعه فئodalی. این محدودیت تاریخی اقتصادی بدین معناست که ابتدا ضرورتاً باید اقتصاد بورژوازی در درون جامعه فئodalی رشد کند و آنگاه بورژوازی بعنوان نماینده این نظام اقتصادی امکان‌آ همراه با دهقانان وابسته و سایر طبقات کم و بیش زیر سلطه نظام اقتصادی و اجتماعی فئodalی را بطور قطعی سرنگون و متلاشی سازند و از میان ببرند و لذا تا مدامیکه این رشد اقتصاد بورژوازی به سطح معینی نرسیده است سرنگونی و تابودی نظام فئodalی توسط دهقانان وابسته بعنوان طبقه تحت سلطه امکان‌ناپذیر است.

در شیوه تولید سرمایه‌داری نیروهای مولد بمنابه ابزارها و وسایل تولید نسبت به شیوه‌های تولید پیشین بنحوی بی‌سابقه و با آهنگی فوق العاده زیاد و کم و بیش بطور مدام رشد و تکامل می‌باید. تداوم حیات و تکامل این نیروهای مولد و شیوه تولید بصورت تداوم روند انباست سرمایه، انباستی که ضرورتاً تؤمن با افزایش نسبی سرمایه ثابت و کاهش نسبی سرمایه متغیر و متمرکزتر شدن سرمایه است، تجلی می‌باید. انباست سرمایه بمعنای تبدیل تمام یا بخشی از اضافه ارزش تولید شده به سرمایه، الحال آن به سرمایه پیشین می‌باشد. ولی فقط انباستی که تؤمن با متمرکزتر شدن سرمایه و کاهش سرمایه متغیر و افزایش سرمایه ثابت است شاخص واقعی‌تر و عمومی‌تر تکامل این نیروها و این شیوه تولید است. زیرا در اینجا افزایش نیروی بارآور کار و کاهش سرمایه متغیر و افزایش سرمایه ثابت- که در نتیجه تکامل تکنیک و وسایل تولید انجام می‌پذیرند- در عین حال تؤمن با افزایش کل سرمایه و تؤمن با تداوم روند تمرکز سرمایه‌ها می‌باشد و مجموعه این روندها هم حاکی از تکامل تکنیک بورژوازی است و هم حاکی از تحقق مداوم اضافه ارزش و فروش مداوم محصولاتی است که بطور فزاینده تولید می‌شوند و هم حاکی از تحقق ولع سیری ناپذیر سرمایه شخصیت یافته در جهت ازدیاد مداوم قدرت و ثروت خویش است؛ تکامل تکنیک همچنین با افزایش مداوم محصولاتی که تولید می‌شوند و فروش این محصولات و تبدیل اضافه ارزش نهفته در پیکر این

کالاها به سود وابستگی می‌یابد؛ و انباشت سرمایه در عین حال ضرورتاً توأم با متمرکزتر شدن آن، که هم تجلی تکامل تکنیک است و هم بیانگر اینست که قدرت و ثروت اجتماعی در انحصار تعداد بالسنیه محدودتری از سرمایه‌داران درمی‌آید، تحقق می‌پذیرد. لذا انباشت سرمایه بصورت مزبور، که مشتمل بر مجموعه‌ای از عوامل معین مرتبط با هم و وابسته بیکدیگر می‌باشد، بیانگر تکامل و رشد نیروهای مولد کاپیتالیستی و شیوه تولید بورژوازی و شاخص عمومی‌تری برای ارزیابی این رشد و تکامل است.

اینکه فرآیندهای انباشت و تمرکز سرمایه‌ها بزیان کدام سرمایه‌داران و اقشار سرمایه‌دار و بنفع کدامین آنها انجام می‌پذیرد، امریست که با تضادهای داخلی آنها ارتباط می‌یابد و به‌صورت کل سرمایه اجتماعی روند معین انباشت مداوم خود را طی می‌کند و در این میان همواره گروههای معینی از سرمایه‌های شخصیت یافته در باجمام رساندن این «رسالت» باصطلاح نقش اصلی را ایفاء می‌کنند.

در زمینه تغییر و تحولات مناسبات تولیدی بورژوازی بمنظور گشایش راه تکامل نیروهای مولده مثلاً چند نمونه کلی بشرح زیر می‌توان بیان نمود: مبارزه و رقابت بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته با یکدیگر بمنظور تسخیر مستعمرات و تسلط بر آنها، که حاکی از تلاش این طبقه برای گسترش حیطه تسلط سرمایه بر نیروی کار و چپاول منابع اقتصادی این کشورها و ایجاد بازار فروش کالا در آنها می‌باشد (روندي که در عین حال از ابتدای پیدایش سرمایه‌داری پا به عرصه وجود گذاشته است)، در مراحل بعدی تحول مناسبات تولیدی فئودالی و ماقبل سرمایه‌داری به مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده و تبدیل این کشورها به بازار صدور کالا و مکان تولید مواد خام ارزان و محل صدور سرمایه و بهره‌کشی از نیروی کار ارزان و...، که همگی بیانگر تغییرات روابط اجتماعی تولید، مناسبات بین بورژوازی بزرگ کشورهای پیشرفتی با کارگران و زحمتکشان و همچنین با طبقات حاکم کشورهای عقب‌مانده در جهت تداوم بخشیدن به روند انباشت سرمایه‌های مسلط جهانی است. و بدیهی است که در کشورهای عقب‌مانده نیز تلاشی روابط فئودالی، نیمه فئودالی و غیره و جایگزین شدن آنها با روابط سرمایه‌داری و تکامل این مناسبات تولیدی در عین حال بمثابه روند گشایش راه تکامل نیروهای تولیدی و بمثابه تغییر مناسبات تولیدی درجهت رشد و تکامل نیروهای مولده کاپیتالیستی و توسعه روند انباشت سرمایه در خود این کشورها محسوب

می‌شود. اینکه فی‌المثل این روندها و این تغییر و تحولات در مناسبات تولیدی در کشورهای مختلف در پهنه جهانی تا چه اندازه حاکی از تلاش بورژوازی جهت ایجاد مطابقت و هم‌آهنگی «تصنعتی» بین روند تکامل نیروهای مولد و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است و تا چه اندازه اینچنین نیستند و چرا و چگونه، مطلبی است که توضیح آن برای ما نیازمند مطالعه و بررسی معینی در این زمینه است اما بهر حال یک نکته اساسی هم اکنون برای ما مسلم است و آن اینکه روندهای مزبور به صورت تا آنجا که بمتابه روند توسعه و تکامل تولید سرمایه‌داری در کشورهای کم و بیش عقب‌مانده و لذا بمتابه روند تکامل معین اقتصادی و اجتماعی خود این جوامع متجلی می‌گرددند روندهای طبیعی و منطبق با ضروریات طبیعی سیر تکامل این جوامع محسوب می‌شوند.^۱

در جوامع طبقاتی مناسبات تولیدی حاکم سرانجام تماماً به مانع و سد راه تکامل نیروهای مولد یعنی تکامل ابزارها و وسایل تولید و تکامل و شکوفایی تولیدکنندگان و رابطه مادی آنها با وسایل و ابزارهای مزبور تبدیل می‌یابد و فقط در جوامع اشتراکی بدون طبقات و گروه‌بندیهای اجتماعی متضاد، بین نیروهای مولد و روابط تولیدی تضاد وجود نداشته و تضادهای شیوه تولید به حیطه روابط انسان، عناوان عنصر انسانی نیروهای مولد، با طبیعت محدود می‌گردد و بنابراین تنها بمتابه تضاد میان انسان و طبیعت جلوه می‌یابد و لذا در جامعه بدون طبقات میان نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید همواره تماماً وحدت وجود دارد. (در رابطه با توضیح مفاهیم صحیح نیروهای مولد و روابط تولیدی نامناسب نیست دوباره در اینجا به این نکته اشاره کنیم که تضاد انسان با طبیعت همان تضاد درونی خود نیروهای مولده است و بنابراین از اینجا نتیجه می‌شود که تضاد یا فقدان تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی فقط بمفهوم همان وجود یا فقدان تضاد میان نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید است و بدین مفهوم مصدق پیدا می‌کند و «مناسبات تولیدی» فقط بمفهوم روابط بین انسانها در حیطه تولید است و رابطه انسان با طبیعت را در برنمی‌گیرد. همچنین این بدان معناست که نیروهای مولد شامل طبیعت، تا حدی که این طبیعت بمتابه وسایل تولید یعنی

۱- و گذشته از این بهر حال روند رشد و تکامل تولید سرمایه‌داری در کشورهای مختلف جهان موجب رشد و آماده شدن هرچه بیشتر پیش شرط اجتماعی و مادی ضروری برای کنار به سوسیالیسم می‌گردد.

بمثابه مواد محمول کار و وسایل کار در حیطه تولید قرار می‌گیرد و کار فقط بستگی مستقیم آنرا با سایر حیطه‌های طبیعی قطع کرده است، نیز می‌شود).

تضادهای حیات مادی انسانها شامل تضادهای معینی در شیوه تولید مشتمل بر تضاد انسان با انسان و تضاد انسان با طبیعت می‌باشد. تضاد انسان با انسان یعنی تضادهای اجتماعی، که بازتاب و محصول تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولیدی هستند، در وجه نهایی از شرایط معین نیروهای مولد، از مناسبات معین انسان با طبیعت نشأت می‌یابند (مفهوم تضاد انسان با انسان و تضاد انسان با طبیعت را در نوشتهدی دیگر، در «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» مورد بررسی قرار داده‌ایم). فقدان تضاد در مناسبات اجتماعی تولید یعنی فقدان تضاد انسان با انسان - که در جامعه بدون طبقات تحقق می‌پذیرد - بمعنای فقدان تضاد بین نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید است. در جامعه کمونیستی مناسبات اجتماعی تولید هیچگونه مانعی در مسیر تکامل نیروهای مولد ایجاد نمی‌کند و بین آن دو هیچگونه تضادی وجود ندارد و جامعه فاقد تضادها و تصادمات اجتماعی خواهد بود. در تاریخ حیات اقتصادی و اجتماعی انسان، از زمانیکه بین نیروهای مولد و مناسبات اجتماعی تولید تضاد پدید می‌آید از همان زمان خود این مناسبات آمیخته به تضاد می‌گردد و این تضاد در عین حال بصورت مبارزات انسانها با یکدیگر بمنظور تغییر این مناسبات و امحاء این مناسبات بمثابه مانع پیشرفت و تکامل نیروهای مولد متجلی می‌گردد.

تکامل نسبتاً مداوم و دائمی نیروهای مولد یعنی تکامل مادی انسانها و وسایلی که آنها در امر استفاده از طبیعت و تغییر مواد طبیعی و منطبق ساختن آن با نیازهای خوبش بکار می‌گیرند یعنی تکامل پایان‌ناپذیر مناسبات انسان با طبیعت، خصوصیت ذاتی انسان و قانون اساسی رابطه انسان با طبیعت است. در رابطه میان انسان و طبیعت، در جریان کنش و واکنشی که میان انسان و طبیعت و از سوی انسان بمنظور شناخت طبیعت و بهره‌گیری از نیروهای طبیعی و تغییر مواد طبیعی در انطباق با نیازهای انسانی و مهار نیروهای مخرب طبیعت و غیره انجام می‌گیرد، خواست و استعداد ذاتی انسان برای ارتقاء و تکامل نسبتاً مداوم این رابطه یعنی گسترش و ارتقاء شناخت خود از طبیعت و شیوه‌های بهره‌گیری از طبیعت و تغییر مواد طبیعی و مهار نیروهای طبیعی از یکسو و پایان‌ناپذیری روند تکامل این شناخت و این شیوه‌ها از سوی دیگر تضادی را تشکیل می‌دهند که در حقیقت نیروی محرک روند

تکامل پایان ناپذیر نیروهای مولد محسوب می‌گردد. بدیهی است که این تکامل، در هر شرایط اجتماعی و طبیعی معین و مشخص، مستقیماً بتوسط موجبات طبیعی و اجتماعی و انسانی خاصی تحقق می‌پذیرد و در اشکال مشخصی ظاهر می‌یابد. تضاد عام میان انسان و طبیعت همواره بصورت تضادهای مشخص و خاصی متجلی می‌گردد.

رابطه انسان با طبیعت بطور کلی مشتمل بر دو وجه است، جنبهٔ دوگانه دارد: وحدت میان انسان و طبیعت که حاکی از شناخت انسان از طبیعت و شیوه استفاده از آن یا مهار و مقابله با آن و نیز حاکی از رفتار نامخرب و ناظالمانه او با آن است و تضاد میان انسان و طبیعت که بر عدم شناخت انسان از طبیعت و همچنین وجود رابطه مخرب و ستمگرانه او با آن (مانند تخریب محیط طبیعی زیست یا ستم بر حیوانات) دلالت دارد و نیروی محرک تغییراتی است که این رابطه طی می‌کند. وحدت میان انسان و طبیعت همانند تضاد میان آنها همواره در سطوح و اشکال معین و مشخصی وجود می‌یابد.

انسان در سیر تکامل رابطه خود با طبیعت با روند دیگری دارای سرشتی دیگر، با عاملی اجتماعی یعنی با هستی اجتماعی خویش بمثابه مناسبات انسانها با یکدیگر و قبل از همه روابط آنها در روند تولید درگیر و موافق می‌باشد. این عامل اجتماعی، که اساساً بوسیله همان رابطه انسان با طبیعت تعیین می‌یابد، از سوی دیگر بطور ناگزیر در سیر تکامل این رابطه دخالت و تأثیر می‌نماید و از این لحاظ بصورت وجود یا فقدان موانع اجتماعی در راه تکامل مناسبات انسان با طبیعت تجلی می‌یابد. این هستی اجتماعی انسان، به تأثر از رابطه‌ای که با نیروهای مولد دارد، در صورت اول خود آمیخته به تضاد و در صورت دوم فاقد تضاد می‌باشد. بطور کلی و با درنظر گرفتن سیر تکامل خود این هستی اجتماعی انسان، عامل اجتماعی یا روابط اجتماعی، در صورت اول، بمثابه مانعی در راه تحقق آزادی و برابری انسانها از لحاظ مناسبات‌نشان با یکدیگر و بلحاظ رابطه‌اشان با طبیعت عمل می‌نماید و در صورت دوم چنین مانعی محسوب نمی‌شود و این آزادی و برابری تا حداقل امکان‌پذیر متحقق می‌گردد.

مناسبات اجتماعی طبقاتی، مناسبات اجتماعی تضاد‌آمیز اگرچه بمثابه مانع راه تکامل رابطه انسان با طبیعت، تکامل نیروهای مولد عمل می‌کنند اما در حقیقت در وجه نهایی خود محصول و بازتاب سطوح معینی از فرآیند تکامل نیروهای مولد، تکامل رابطه انسان با طبیعت می‌باشند؛ مناسبات تولیدی آمیخته به تضاد خود محصول و بازتاب وجود تضاد بین نیروهای

مولد و این مناسبات است و تضاد بین نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید خود محصول سطوح معینی از روند تکامل رابطه انسان با طبیعت، تکامل نیروهای تولیدی است. اما تضادهای اجتماعی یعنی تضادهای بلاواسطه یا باواسطه طبقاتی، که نمایانگر روابطی هستند که مانع تکامل نیروهای مولد و شیوه تولید می‌باشند، از سوی دیگر در عین حال خود نیروی محرك تغییر و تحول این روابط و گشایش راه ترقی و تکامل نیروهای مولد محسوب می‌شوند. روند تکامل نیروهای مولد زمانی دیگر با روابط اجتماعی تولید در تضاد قرار نمی‌گیرد که این تکامل تماماً معطوف به امر تحقق و تداوم آزادی و برابری اجتماعی کامل تمامی انسانها باشد و این شرایط در جوامع فاقد طبقات تحقق پیدا می‌کند.

در هر جامعه که روابط اجتماعی تولید تکامل آزادانه و برابرانه تمامی انسانها را در قلمروی تولید و توزیع محصولات مادی و بالنتیجه بطور ناگزیر در زمینه‌های فکری، اخلاقی و معنوی مانع گردد، یعنی در هر جامعه‌ای که بدینسان میان نیروهای مولد و روابط تولیدی تضاد وجود داشته باشد، این جامعه و این مناسبات تولیدی خود حاوی تضاد و طبقاتی است. در آن مرحله تاریخی که مناسبات طبقاتی بکلی نابود می‌گردد، تکامل کمونیستی یعنی تکامل برابرانه و آزادانه انسانها بدون هیچگونه تضاد و تصادم با روابط اجتماعی تولید جریان می‌یابد. و بنابراین از این زمان به بعد تضاد میان نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید ناپدید خواهد شد و فقط تضاد پایان‌پذیر میان انسان و طبیعت باقی خواهد ماند. سوسياليسم از این لحاظ شکل خاص و خود ویژه‌ای دارد؛ بدین معنا که در جوامع سوسياليستی تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولید سیر تاریخی نابودشونده‌ای را طی می‌کند.

تکامل شیوه تولید بمعنای راستین و انسانی مشتمل بر تکامل و شکوفایی توده انسانها بمثابه عنصر انسانی نیروهای مولده است و مشتمل بر تکامل وسایل تولید به گونه‌ایست که تکامل توده انسانها را متحقق نماید. و از آنجا که این تکامل تمامی توده‌های انسانها را دربرمی‌گیرد لذا شامل تکامل تمامی انسانها بطور برابر و آزاد می‌باشد؛ و البته تحول مادی و معنوی انسانها از جامعه طبقاتی به سطح انسانهای اجتماعاً بطور کامل برابر و آزاد. که در دوران سوسياليسم انجام می‌پذیرد. مرحله خاص و ویژه‌ای از تکامل حقیقی و واقعی شیوه تولید محسوب می‌شود. تکامل انسانها بطور کاملاً برابر و آزاد روندی است که مختص انسانهای اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد می‌باشد و لذا متعلق به جوامع کمونیستی است. در این جوامع است

که تمامی پیشرفت‌هایی که در زمینه دانش‌های تئوریک و کاربردی، در زمینه وسایل کار و مکانیسم فنی تولید و در زمینه بهبود وسایل و خدمات مادی مصرفی بعمل می‌آیند، همگی بطور اجتماعاً برابر و بدون هیچگونه اسارت اجتماعی و تضاد اجتماعی، توسعه تمامی انسانها انجام می‌شوند و در اختیار تمامی انسانها قرار می‌گیرند یعنی بهمین نحو در راستای ارتقاء هرچه بیشتر سطح دانش‌های علمی و فنی تمام افراد و بهبود هرچه بیشتر شرایط فنی کار و رابطه همه افراد با وسایل تولید و ارتقاء هرچه بیشتر سطح رفاه و میزان برخورداری همه آنها از محصولات تولید و غیره انجام می‌پذیرند؛ و تکامل معنوی انسانها نیز در تطابق با این روند تکامل مادی آنها بطور هرچه بیشتر صورت می‌پذیرد.

فرهنگ معنوی، اخلاق، عواطف و تفکرات انسانها در تطابق با شرایط اقتصادی آنها تکوین می‌یابند و، در حالیکه خود نیز متقابلاً بر این شرایط تأثیر می‌گذارند و آنرا تعیین می‌کنند، ولی اساساً محصول و بازتاب این شرایط هستند یعنی توسعه این شرایط تعیین می‌یابند. و از سوی دیگر نیروهای مولد بمتابه وسایل کار و دانش‌های انسانها در زمینه تولید اشیاء مادی در وجه نهایی عنصر تعیین‌کننده شرایط اقتصادی آنها محسوب می‌گردد و در عین حال بتوسط عنصر دیگر این شرایط یعنی مناسبات اجتماعی تولید تعیین می‌یابد. بگونه‌ایکه در تطابق با شرایط معین شیوه تولید، شرایط معنوی معینی تکوین پیدا می‌کنند و تکامل انسانها در جهت رسیدن به انسانهایی بلحاظ اقتصادی کاملاً برابر و آزاد در عین حال مستلزم و متضمن تکامل آن نوع فرهنگ معنوی و اخلاق و تفکراتی است که با برابری و آزادی اقتصادی و اجتماعی آنها منطبق بوده و آنرا بازتاب و تأیید نماید.

بنابراین بطور اختصار و با توجه به دورانهای جوامع طبقاتی، تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی، «تکامل» در مفهوم راستین و انسانی آن، مشتمل بر روندهایی است که تکامل و شکوفایی تمامی انسانها بسوی آزادی و برابری کامل اجتماعی و در این ضمن ارتقاء فزاینده سطح رفاه و آسایش آنها و سطح برخورداری آنها از محصولات تولید را تحقق بخشد. لیکن سیر واقعی روندهای تکامل نیروها و روابط تولیدی در این دورانها مستقیماً بطور عموم فاقد این خصوصیت است و بلکه بصورت مراحل معین و مشخصی از تکامل و پیشرفت‌های نسبی و محدود توأم با دورانهای طولانی از توقفها و حرکت‌های غیر تکاملی و گاهگاهی توأم با دوره‌های قهرایی جریان می‌پذیرد.

چنانچه سیر تحول و تکامل شیوه تولید را بطور فرضی صرفاً از جهت ترقی و پیشرفت آن از جامعه اشتراکی ابتدایی بسوی جامعه جهانی کمونیستی آینده در نظر گیریم و تمامی سایر جریانها و حرکت‌هایی را که این نیروها در خارج از سیر ترقی مذکور طی می‌کنند حذف نماییم آنگاه دیده می‌شود که این مسیر فرضی صرفاً تکاملی و مترقی شیوه تولید عبارت از پویش پیوسته‌ای است در جهت تکامل مادی هرچه بیشتر تمامی انسانها بمثابه تولیدکنندگانی اجتماعاً کاملاً آزاد و برابر و تکامل وسائل کاری که تحت مالکیت کاملاً برابر تمامی آنها قرار داشته و با پیشرفت زمان تسلط آنها را بر طبیعت بطور هرچه کاملت و مطلوبتر فراهم می‌سازند و از کیفیت و حاصلبخشی بالاتر و بالاتری برخوردار می‌شوند. در اینصورت حیات معنوی بشر نیز همواره حقیقتاً و تا حد اکثر ممکن انسانی می‌بود و با پیشرفت زمان بیشتر و بیشتر تعالی و تکامل یافت. و چنانچه سیر تکامل شیوه تولید چنین می‌بود یعنی در اینصورت فرضی، طبقات اجتماعی بوجود نمی‌آمدند. اما پویش واقعی حیات اجتماعی، مادی و معنوی انسان مشتمل بر فرآیند معین پیچیده‌ای از روندهای مختلف تاریخی، اقتصادی، طبقاتی، سیاسی و معنوی است که- صرفنظر از اینکه کدامیک از اینها در وجه نهایی تعیین‌کننده است- بنحو معینی بطور متقابل از یکدیگر تأثیر می‌بدیرند و یکدیگر را تعیین می‌کنند بطوریکه مسیر واقعی تکامل شیوه تولید کوتاهترین مسیر و بدون پویشهای غیرمترقی نیست و بلکه بطور کلی از تعدادی صورت‌بندهای اقتصادی و اجتماعی طبقاتی معین گذار می‌کند و امکاناً در هر یک از این صورت‌بندی‌ها دوران تاریخی بسیار طولانی‌ای را بلاحظ تغییرات و پیشرفت‌های زائد و غیرضروری و بدون تحولات و دگرگونی‌های حقیقتاً تکاملی می‌گذراند.

تغییر و تحول نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید زمانی و تا حدودی حاکی از ترقی و تکامل بمعنای راستین و انسانی است که موجب بهبود و پیشرفت در شرایط اجتماعی و مادی و معنوی زندگی توده‌های انسانها و موجب بهبود و پیشرفت در نوع وسائل تولید در این جهت یعنی در راستای تکامل مادی و معنوی انسانها باشد. اما سیر واقعی این تغییر و تحول از زمان تلاشی جامعه اشتراکی ابتدایی تاکنون مستقیماً فقط در موارد و مقاطع زمانی محدودی بطور نسبی شامل بهبود و پیشرفتی در شرایط اجتماعی و زندگی انسانها بوده است. مثلاً تحول از نظام بردهداری به فئodalی به برگی انسانهایی که بمثابه جزئی از ابزار تولید تلقی می‌گردیدند

پایان داده آنها را در شرایط اجتماعی رعیت وابسته، که نسبت به برده از شرایط آزادتر و زندگی بالنسبه بهتری برخوردار است، و گامی بسوی بهبود وسایل کار و افزایش کاربرد این وسایل بجای انسان می‌باشد، قرار می‌دهد. بدین لحاظ این تحول تاریخی مترقبی محسوب می‌گردد. لیکن همینکه این تحول سرانجام پذیرفت و توده انسانها بمثابه دهقانان وابسته در نظام طبقاتی جدید، که طبقات فنودال نماینده و مدافع آن هستند، بزیر سلطه و ستم و استثمار این طبقات حاکم قرار گرفت آنگاه نظام اجتماعی فنودالی تماماً به مانع و سد راه ترقی و تکامل بعدی انسانها تبدیل می‌گردد و تغییراتی را که از این پس نیروها و روابط تولیدی در چارچوب نظام فنودالی طی می‌کند عموماً مبتنی بر حفظ و تداوم این نظام اجتماعی طبقاتی و ستمگرانه و فاقد بهبودی و پیشرفت در زندگی مادی و معنوی و شرایط اجتماعی آنها می‌باشد و لذا عموماً روندهایی مترقبی و تکاملی بهشمار نمی‌آیند.

تحول از اقتصاد فنودالی به اقتصاد سرمایه‌داری، که در نتیجه تعمیق و تشديد تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولیدی در جامعه فنودالی و ضرورت تلاشی این روابط و گشايش راه تکامل نیروهای مولد انجام می‌پذیرد، از آنجهت که توده‌های دهقانان را از وابستگی‌ها و سلطه و ستم فنودالی آزاد می‌نماید و موجب تکوین شرایط رشد و تکامل ابزارها و وسایل تولید می‌گردد، تحول تاریخی مترقبی‌ای در روند حیات نیروها و روابط تولیدی به حساب می‌آید. لیکن با انجام این تحول، نظام سرمایه‌داری رو به گسترش و تکامل می‌گذارد و دوباره مناسبات تولیدی جدید- که بورژوازی نماینده و مدافع آنست- با روند تکامل نیروهای مولده بیشتر و بیشتر در تضاد قرار می‌گیرد تا اینکه پس از مراحلی سرانجام تماماً سد راه روند پیشرفت نیروهای مولد بمثابه تکامل ابزارهای تولید و مکانیسم فنی تولید در راستای تکامل و شکوفایی واقعی کارگران و سایر تولیدکنندگان و رابطه مادی آنها با وسایل تولید و چگونگی اشتغال آنها در حیطه تولید خواهد گشت (آنچه که در دوران سرمایه‌داری واقعاً تحقق پیدا می‌کند، عبارت از تکوین و توسعه طبقه کارگر و تکامل بسیار زیاد وسایل تولید و دانش‌های بشر در زمینه تولید است یعنی چیزهایی که پیش شرط‌های انسانی و مادی گذار به اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم را تشکیل می‌دهند).

اما البته تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی بورژوازی تاریخاً لازم نیست که به مرحله مطلق و نهایی خود- که در زمان حاضر همانگونه که قبلاً در همین مبحث گفتیم هنوز با آن

فاصله نسبتاً زیادی داریم- برسد تا گذار به سوسياليسم انجام پذیرد بلکه در هر زمان که پیششرط‌های مادی و اجتماعی این گذار در سطحی واقعاً کافی فراهم گردید دیگر سیر تداوم حیات و تکامل شیوه تولید بورژوازی بلحاظ تاریخی اقتصادی تماماً زائد و غیرضروری است و بعلاوه پیش از رسیدن به این سطح و در تمام طول حیات نظام بورژوازی تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی- در هر حدی که باشد- بصورت تضادهای اجتماعی و اساساً و قبل از همه بصورت تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی و بصورت مبارزات طبقه کارگر و سایر مبارزات اجتماعی علیه بورژوازی و مظاهر مختلف نظام سرمایه‌داری و کلیت هستی این نظام بطور مدام همچنان تظاهر و تجلی پیدا می‌کند و این مبارزات از یکسوی امکانًا معطوف به سرنگونی قطعی نظام سرمایه‌داری بوده و از سوی دیگر در جهت حرکت شیوه تولید بورژوازی بنهوی و تا حدودی منطبق با خواستها و نیازهای توده مردم تأثیر می‌نمایند.

بنابراین آن تغییرات نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید در چارچوب نظام سرمایه‌داری که امکانًا از مشقات و نابسامانی‌ها و فقر و محرومیت زندگی کارگران و توده‌های مردم می‌کاهند و بدین معنا موجب بهبودهایی در زندگانی کارگران و سایر زحمتکشان می‌گرددند عمدتاً مشتمل بر تغییرات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی‌ای است که محصول و دستآورد مبارزات آنها علیه سرمایه محسوب می‌شوند (و البته دستآوردهای این مبارزات بر پایه فراهم‌شدن زمینه‌های مادی معین مساعد یعنی انباست وسایل تولید و افزایش بارآوری کار و ضرورت کاپیتالیستی بفروش رفتن یعنی مصرف شدن مقادیر فزاینده کالاهایی که تولید می‌شوند امکانًا زیادتر می‌گردد) و همچنین شامل پیشرفت‌ها و بهبودهایی در زمینه خود وسایل و تسهیلات مادی زندگی است که بمتابه محصول خودبخودی و ناگزیر پیشرفت و تکامل علوم و تکنولوژی تولید سرمایه‌داری در این عرصه‌ها متجلی می‌گرددن. لیکن بدیهی است که تمام اینگونه تغییرات و اصلاحات و پیشرفت‌ها، چنانچه بتوانند انجام پذیرند، بخصوص از جهات اجتماعی و معنوی از حدود معین و نسبتاً محدودی نمی‌توانند فراروند.^۱

۱- در اینجا نامناسب نیست به نظریه‌ای اشاره کنیم که استنباط می‌شود که اصلاحات و رiformهای اجتماعی‌ای که در داخل جوامع بورژوازی بنفع طبقه کارگر صورت می‌گیرند و یا اصلاحات اکنون نامعلومی که در آینده‌ها در درون این جوامع صورت خواهد گرفت را سوسياليستی و رشد سوسياليسم می‌داند و موید اینست که سوسياليسم در یک دوران

بسیار طولانی بطور تدریجی در بطن جوامع سرمایه‌داری بویژه در قلمروی اقتصادی توسعه خواهد یافت تا اینکه سرانجام «پوسته کلینتالیستی» خود یعنی بویژه حاکمیت سیاسی بورژوازی را در هم خواهد شکست و در نتیجه بدگر بطور قطعی در همه زمینه‌ها بر جامعه مسلط خواهد گردید. تا آنجا که من آشنائی دارم، بطور مشخص سميرامین چنین نظریه‌ای را طرح می‌کند (در این زمینه می‌توان به ترجمه فارسی «کنگره بین‌المللی مارکس»، اندیشه و پیکار، جلد دوم، بخش ویژه سميرامین رجوع نمود).

قبل از هر چیز باید بگوییم که ما سوسیالیسم را بمفهومی می‌دانیم که در کتاب «مقممه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» آنرا بیان داشته‌ایم. مقصود ما از سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی چیزی است که در این کتاب بیان گردیده است. بر طبق نظریه‌ما، بطور اختصار، سوسیالیسم زمانی آغاز می‌گردد که سیاست اجتماعی به پرولتاریا منتقل گردد و بدینگونه روند تاریخی کنار از سرمایه‌داری به کمونیسم، جامعه کاملاً بدون طبقات و آزاد از هرگونه ستمگری، بصورت یک فرآیند پیوسته و مداوم آغاز شود؛ از آن زمان به بعد هرگونه رفورم با عبارت صحیحتر هرگونه تغییر و تحول که در جامعه صورت می‌گیرد تغییر و تحولی است که در راستای پایان دادن به بازنده‌های سرمایه‌داری. که هنوز در جامعه وجود دارند. و حصول به کمونیسم انجام می‌پذیرد؛ سوسیالیسم ماهیتاً فرآیند تاریخی و در عین حال پیوسته و مداوم آن تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی است که با انتقال قدرت سیاسی و سیاست اجتماعی به طبقه کارگر آغاز می‌گردد و با تحقق کامل کمونیسم، یعنی نهایتاً جامعه جهانی کاملاً بدون طبقات و بدون دولت و عاری از هرگونه ستمگری در روابط و مناسبات بین انسانها و بین آنان و طبیعت، پایان می‌پذیرد. آنچه که سوسیالیسم محسوب می‌شود با در هم شکستن انقلابی نظام سرمایه‌داری آغاز می‌گردد و با تحقق قطعی کمونیسم پایان می‌یابد.

اما در نظریه‌ای که سميرامین طرح می‌کند، «سوسیالیسم». که بعلت درک ناقص او از این مقوله بنظر میرسد که مقصوش النقاط ناقصی از سوسیالیسم و کمونیسم باشد - عبارتست از: رهایی «از خود بیگانگی اقتصادگرایانه و از خود بیگانگی کار». که مفهومی گگ و نارسانست؛ رهایی از مردسالاری؛ تسلط بر «رابطه خود با طبیعت». که مسئله ستم بر حیوانات و امر پایان دادن به این ستم بکلی در آن نادیده گرفته شده است؛ گسترش «دموکراسی» تا «فراسوی محدودیت‌های تحمل شده ناشی از جایی عرصه‌های میریت اقتصادی و سیاسی». که منظور روش نیست؛ و رهایی از قلب بندی جهانی. این مفهوم از «سوسیالیسم» در واقع مشتمل بر ملمعه‌ای از چند عنصر مختلف روش و ناروشن ظاهرآً متعلق به سوسیالیسم و کمونیسم و در مجموع ناقص و نارسا می‌باشد و بطور اساسی مقاوت از مفهوم کمونیسم بمثابه یک کلیت معین کاملاً شفاف و فراگیرنده تمامی روابط انسانها با یکنیگر و با طبیعت و مقاوت از مفهوم سوسیالیسم بمثابه فرآیند تاریخی حصول به این کمونیسم است و بعلاوه چگونگی فرآیند گذار به این «سوسیالیسم» باصطلاح در همان بطن جوامع سرمایه‌داری بكلی نامعلوم گذاشته شده است. و اینها نخستین ایراد و نقص اساسی این نظریه یا تر را تشکیل میدهد.

ایراد اساسی دیگر این نظریه عدم توجه آن به امکان ناپنیریدن همزیستی و با هم بودن دو سیستم اجتماعی مختلف یعنی «سوسیالیسم» تکامل‌یابنده و سرمایه‌داری تقليل یابنده، بمثابه دو بخش متمایز از هم، در درون یک جامعه و با تکامل صرفاً رفورمیستی تدریجی سیستم اجتماعی بورژوازی به سوسیالیسم و کمونیسم است که نیلاً به شرح آن

می پردازیم:

اولاً اگر رفورم‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌ای که بنفع طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و عموماً در اثر مبارزات آنان در چارچوب جامعه سرمایه‌داری صورت می‌گیرند را بمثابه عناصر تشکیل‌دهنده آن «سوسیالیسم» رشد یابنده در دورن جوامع سرمایه‌داری تلقی کنیم، در اینصورت باید گفت که این رفورم‌های نه رفورم‌های سوسیالیستی بلکه امکان‌آفرین‌هایی یا گام‌هایی در چهت نزدیک‌تر شدن به سوسیالیسم محسوب می‌شوند ولی هنوز سوسیالیسم-مفهوم واقعی که من اثرا بیان داشته‌ام- نیستند. انها تعديلاتی هستند که توسط مبارزات اجتماعی بر نظام سرمایه‌داری تحملی می‌شوند. و نکته اصلی اینکه حاصل این رفورم‌ها، اگر هم بفرض همچنان تداوم و ازدیاد یابند- سرانجام بمثابه عناصری از خود نظام اجتماعی بورژوازی در آن تثبیق و ادغام می‌گردند و بدینسان این نظام تعديل می‌یابد و نه اینکه آنها سیستم یا بخش جداگانه و متمایزی را از این نظام در داخل جامعه تشکیل دهد. نظام بورژوازی بطور ناگزیر سرانجام حاصل تثبیت شده این رفورم‌ها را می‌پیندد و در خود ادغام و جذب می‌کند.

رشد این رفورم‌ها، در حد خود، امکان‌آفرینی تکامل مدنیت مقدماتی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم است؛ امکان‌آفرینی تکوین بخشی از پیش‌شرط اجتماعی ضروری برای آغازگری‌بین فرانزین تاریخی سوسیالیسم است. ثانیاً فی‌المثل همزیستی تاریخ‌آغازگری فنودالیسم زوال‌یابنده و سرمایه‌داری رشیدیابنده در داخل یک جامعه تا حدودی نیز به این علت بوده است که طبقه فنودال و بورژوازی دو طبقه استثمارگر و بینن لحاظ بنیادی هم‌جنس هستند و اقتصادهای فنودالی و سرمایه‌داری بین لحاظ هم ماهیت می‌باشند و این همانندی شرایط رشد اقتصادی بورژوازی در دورن جامعه فنودالی- که همچنین بصورت بورژواشدن خود فنودال‌ها تعجب می‌یابد. را به سهم خود مساعد و ممکن می‌سازد در حالیکه چنین همانندی و همجنسی در مورد بورژوازی و طبقه کارگر اساساً وجود ندارد. و این نیز عامل مهم بازدارنده‌ای در راه تکوین «سوسیالیسم» در بطن جامعه سرمایه‌داری و همزیستی آن با سرمایه‌داری بمثابه در بخش متمایز و جداگانه در یک جامعه واحد است.

ثالثاً تنها چیزی که در این زمینه در وهله نخست شاید بتوان تصور آنرا رد نکرد عبارت از صرف تصور رشد مالکیت دولتی بر وسائل تولید تا مرحله تسلط کامل اینچنین مالکیت دولتی، بمثابه سیستمی متمایز و جدا از مالکیت خصوصی، بر جامعه و در عین حال تأم و همراه با اصلاحات و رفورم‌های اجتماعی بسیار زیاد و وسیع بنفع کارگران و سایر تهییستان و زحمتکشان است. اما دورنمای تسلط یک چنین مالکیت دولتی در اقتصاد سرمایه‌داری- بنابر استنتاجات تئوریک و بنابر تجربیات و مشاهدات تاکونی از مالکیت های کاپیتانیستی- با دورنمای موجودیت مالکیت‌های خصوصی و شخصی بصورت شرکت‌ها و اتحادات و کنسرن‌های خصوصی و غیردولتی با ابعد مختلف و بعض‌اعویل‌آسا و بسیار عظیم اساساً در تتصاد می‌باشد و لذا پنیرفتی نیست. و اگر بفرض از این مطلب هم بگزیریم هنوز این نکته اساسی و بنیادی میهم و حلنشده بقی می‌ماند که بهر حال این رشد بسیار زیاد مالکیت دولتی بر وسائل تولید بطور ناگزیر یک بورژوازی دولتی با طبقه جدید نماینده و دفاع خود را بوجود می‌آورد که بر اقتصاد جامعه تسلط پیدا می‌کند و نه طبقه کارگر. و این اقتصاد و نظام اقتصادی نوعی سرمایه‌داری و بهر حال نوعی نظام طبقاتی را تشکیل می‌دهد و نه سوسیالیسم یا کمونیسم. و طبقه کارگر در هر زمانی برای احراز قدرت سیاسی و سیاست

اجتماعی و بالنتیجه برقراری جامعه سوسياليسنی یا اصطلاحاً سوسيالیسم بنظر نیل به کمونیسم، باید بورژوازی با طبقه حاکم خواه بورژوازی متعارف خصوصی و خواه آن بورژوازی اقتصاداً حاکم دولتی و خواه هر طبقه حاکم دیگر و نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم را سرنگون سازد و در هم شکند. پس مسئله در هر صورت اساساً تفاوت نمی‌کند. مگر اینکه باز هم فرض شود که اینچنین رشد بسیار تدریجی مالکیت دولتی بر وسائل تولید و امکانات اقتصادی در درون جامعه بورژوازی در عین حل تحت کنترل و مدیریت مستقیم خود کارگران و ارگانهای منتخب خود آنان صورت می‌پذیرد و بگونه ایکه در این ضمن یک بورژوازی دولتی یا طبقه اجتماعی مسلط و استمارگر جدیدی رشد نمی‌کند! اما آیا قبول چنین فرضی از جمله با توجه به آنچه که در کشورهای تاکنونی سرمایه‌داری دولتی مثلاً در اتحاد شوروی سابق و شرق اروپا تجربه شده است. چیزی بیش از انکاء بر یک توهم می‌تواند باشد؟

البته، همانگونه که قبلاً اشاره شد، در رابطه با سیر باصطلاح رشد و تکامل «سوسيالیسم» در بطن جامعه سرمایه‌داری تا مرحله‌ایکه بالآخره این سرمایه‌داری را بمثابه یک «پوسته کاپیتاالیستی» از میان بردارد و در همه حیطه‌ها بر جامعه مسلط گردد میتوان دو حالت مختلف تصور نمود: یکی حالت مورد نظر سیر مینی بر اینکه این «سوسيالیسم» رشد یابنده در عین حال سیستم یا بخش اساساً جدأگاهه و تمایزی از نظام سرمایه‌داری را در داخل جامعه تشکیل دهد و باینصورت با سرمایه‌داری بطور مساملت‌آمیز و در عین حال در حل کشمکش به حیات خود ادامه دهد، چنانکه فی المثل سرمایه داری اینچنین در بطن جامعه فردالی رشد و تکامل یافت و سرانجام بر کلیت جامعه حاکم گرددیـ. که چنین چیزی، با توجه به واقعیات تشکیل دهنده جامعه سرمایه داری که فرقاً نیز تا حدودی مورد توجه قرار گرفت، امکان ناپذیر است؛ دیگر اینکه اصلاحات انجام گیرنده در بطن جامعه موجب تعديل و باز تعديل نظام بورژوانی، بطور کم و بیش همزمان، در همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و رابطه با طبیعت(یعنی هم در محتوا و هم در «پوسته») در راستای نیل به کمونیسم، بمفهوم مورد نظر من، گردد و بینگونه بالآخره به کمونیسم بیانجامدـ. که من فکر میکنم حصول به کمونیسم از طریق چنین مسیر صرفاً رفورمیستی بسیار تدریجی، هر چقدر هم طولانی مدت مثلاً در طول مدت زمان قرن های متوالی یا حتی بیشتر، بدون تحقق مرحله تاریخی انتقالی معین سوسيالیسم، نیز امکان پذیر نمی باشد.

دو ابراد اساسی فوق الذکر نظریه یا تز مزبور مین آنست که این نظریه در کلیت خود صحیح و پذیرفتنی نیست و نیز نه از موضع و دیدگاه انقلابی و طبقاتی کارگری بلکه از بیدگاهی کاملاً رفورمیستی و تا حد زیلای بورژوانی یا خرده بورژوانی می نگرد و برخورد میکند.

سیر واقعی و عینی تکامل جوامع کنونی سرمایه‌داری در سطح جهانی در مجموع خود نه در جهت رشد و تکامل «سوسيالیسم» در بطن این جوامع بلکه در عین حال در سمت تکوین و فراهم شدن هرچه بیشتر و کاملتر بیش زمینه های اقتصادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسيالیسم بیش میرود.

شکست سوسيالیسم در اتحاد شوروی و کشورهای سابق اروپای شرقی و چین و غیره مهمتر از همه و اساساً بعلت پایین بودن سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی آنها در زمان بیش از انجام «انقلاب سوسيالیستی» و یا «گذار به سوسيالیسم» بود و از اینجا نتیجه می‌شود که تحقق پیروزمندانه سوسيالیسم در راه نیل به کمونیسم قبل از همه منوط به

پیشرفت نیروهای تولیدی در محدوده نظام سرمایه‌داری طبعاً از ضروریات روند بسط حاکمیت سرمایه و روند ابقاء و تداوم حیات این نظام اجتماعی محسوب می‌شوند. فرآیندهای تغییرات نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید در جامعه بورژوائی، روندهای تکامل کاپیتالیستی نیروهای مولد و روابط تولیدی یا انحطاط و زوال این نیروها و روابط می‌باشند. اما در هر صورت، پیشرفت در روند ترقی و تکامل نیروهای مولد، معنای حقیقی و واقعی، یعنی به نحوی که تماماً واقعاً معطوف به تکامل اجتماعی و مادی و معنوی و انسانی تمام انسانها باشد مستلزم سقوط حاکمیت سرمایه و درهم‌شکستن مناسبات سرمایه‌داری و برقراری مناسبات تولیدی سوسیالیستی است و این ضرورت در جامعه بورژوایی از زمانی که پیش‌شرط تاریخی اقتصادی گذار به سوسیالیسم واقعاً فراهم گردید، دیگر به مرحله واقعاً قطعی و کامل خود می‌رسد.

تضاد میان نیروهای مولد و روابط تولیدی در نظام سرمایه‌داری بصورت تضاد بین کار و سرمایه بطور اعم، تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی بطور اخص ظاهر می‌یابد؛ تضاد میان اشکال و اقسام مختلف سرمایه نیز جلوه‌هایی فرعی از تضاد عام میان نیروهای مولد و روابط تولیدی در نظام بورژوایی محسوب می‌شود.

بعارت دیگر این تضاد بصورت تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی (فردی و جمعی) بورژوازی معنای اشکال مختلف آنارشی در تولید و بیکاری توده‌های کارگر و همچنین تعارضات و تصادمات بین اشکال و اقسام مختلف سرمایه در سطوح مختلف جهانی و ملی، بصورت تضاد میان ثروت و قدرت اقتصادی متمرکز شده در دست بورژوازی و فقر و

اینست که شیوه تولید سرمایه‌داری در جامعه تا سطح معین بسیار بالاتی تکامل یافته باشد. این شکست تا حد قابل توجهی هم ناشی از عدم درک و برداشت صحیح جریانهای کمونیستی مسلط در آن کشورها از سوسیالیسم و کمونیسم بود و از اینجا معلوم می‌شود که باید درک درست و حقیقتاً کمونیستی از سوسیالیسم و کمونیسم بدست آورد. وانگویی بطور کلی بقاء سوسیالیسم برپا شده در یک کشور یا کشورهای جداگانه و امر تکامل این سوسیالیسم به کمونیسم ضرورتاً منوط و وابسته به توسعه و تکامل سوسیالیسم در سایر جوامع و در سطح کل جهان نیز هست و از اینجا نتیجه می‌گردد که بایستی بین مبارزات سیاسی و انقلابی پرولتاریا در کشورهای مختلف جهان حتی الامکان هرچه بیشتر پیوند و هم آهنگی ایجاد شود وغیره. بنظر من، چنین است آموزش مورد نیاز هم صحیح علمی و هم انقلابی و طبقاتی کارگری از تجربیات شکست سوسیالیسم در جهان تاکنونی و نه استنتاج تز رشد «سوسیالیسم» در بطن جوامع سرمایه‌داری.

محرومیت کارگران، جدایی و تضاد میان کار جسمی و کار فکری، تقابل و تضاد میان سطوح مختلف کارهای فکری و کارکردهای رهبر تولید، تضاد میان کارگر و وسائل کار او یعنی تسلط وسایل کار بر کارگران و اسارت و فرسودگی و تباہی آنها توسط وسایل کار و... و بصورت تضاد بین کشورهای عقب‌مانده و فقیر و پیشرفت‌هه و غنی و بالاخره بصورت تضاد بین تمدن انسانی و توحش مبتنی بر ستمگری بر حیوانات و نیز تضاد بین نیاز انسانها به منابع طبیعی و محیط‌زیست سالم از یکسوی و مصرف و نابودی سریع این منابع و تخریب این محیط از سوی دیگر تجلی پیدا می‌نماید.

تضادهای اقتصادی مزبور در طول دوران حیات و تکامل سرمایه‌داری عموماً بیشتر و بیشتر توسعه و تعمیق می‌باشد و از یکسو بیانگر موانع راه ترقی و تکامل نیروهای مولد از جهات مختلف و از سوی دیگر بمثابه نیروی محرک روند درهم‌شکستن روابط تولیدی سرمایه‌داری و گشاش راه تکامل و رشد نیروهای مزبور عمل می‌نمایند و لذا حل این تضادها منوط به تلاشی و سقوط نظام سرمایه‌داری و برقراری مناسبات سوسیالیستی می‌گردد. این تضادها در طی فرآیندهای تاریخی تحقق و تکامل سوسیالیستی بطور کامل امحاء و نابود می‌گردند.

بنابراین روابط تولیدی طبقاتی و ستمگرانه سرمایه‌داری اساساً و مستقیماً مانع تکامل و ترقی راستین و انسانی نیروهای مولد بمعنای تکامل این نیروها تماماً در راستای تکامل اجتماعی و مادی و معنوی توده انسانها می‌باشند. و دوران تاریخی تکامل کاپیتالیستی نیروهای مولد و روابط تولیدی در واقع بمثابه دوران تکامل وسایل تولید و دانش‌های بشری در زمینه تولید و بمثابه دوران تکامل طبقه اجتماعی پرولتاپیا برای گذار به سوسیالیسم تجلی پیدا می‌کند.

روابط تولیدی بورژوازی در مرحله معینی از حیات این شیوه تولید دیگر هرچه بیشتر از همه جهات یعنی همچنین از نقطه نظر کاپیتالیستی و امر تداوم روند انباشت سرمایه به مانع و سد راه پیشرفت نیروهای مولد تبدیل می‌گردد. و پیش از همه بر این اساس است که مثلاً همچنین دوره‌های تکوین و توسعه بحرانهای عمیق و وسیع واقعاً اقتصادی در جامعه بورژوازی و از هم گسیختن و توقف روند انباشت سرمایه و غیره توضیح می‌یابد. فرارسیدن این مرحله بطور هرچه بیشتری موید و بیانگر این امر است که دیگر تکامل نیروهای مولد، در راستای

تکامل واقعی انسان، فقط در چارچوب روابط تولیدی تکامل یابنده سوسياليستی امکان پذیر می باشد یعنی ترقی و تکامل نیروها و روابط تولیدی دیگر تنها به شیوه تکامل سوسياليستی می تواند تحقق یابد. لیکن بهر حال تداوم بازهم بیشتر روند حیات و تکامل شیوه تولید سرمایه داری فقط و صرفاً ممکن است از یک جهت واقعاً با نتیجه باشد و آن عبارتست از هرچه کاملتر فراهم شدن پیش شرط اقتصادی و اجتماعی ضروری برای گذار به سوسياليسم.

«تکامل» نیروهای مولد، در مفهوم باصطلاح عمومی خود، قبل از همه و بطور کلی مشتمل بر سیر رشد و تکامل این نیروها در چارچوب حاکمیت نظام اجتماعی ای است که این فرآیند در آن جریان می یابد. و لذا این فرآیند، چنانچه این نظام طبقاتی بوده باشد، در عین حال منطبق با دیدگاه و منافع طبقه استشارگر در این نظام اجتماعی است. اما آنچه که از نظر این طبقه حاکم ترقی و تکامل است، لزوماً یا قطعاً ترقی و تکامل معنای راستین و انسانی نیست. پس فرآیند مجبور برحسب نظام اجتماعی معین ممکن است روند تکامل راستین نیروهای مولد و لذا تماماً و مستقیماً در راستای تکامل اجتماعی ومادی و معنوی عmom انسانها باشد یا چنین نباشد. همچنین است در مورد روابط تولیدی، یعنی تکامل این روابط زمانی و تا حدی تکامل راستین و انسانی است که در راستای تحقق آزادی و برابری اجتماعی تمام انسانها و یا در راستای ارتقاء سطح این آزادی و برابری باشد.

نیروهای مولد و روابط تولیدی، در جامعه بورژوازی، از زمان معینی دیگر از هر جهت هرچه بیشتر قادر به ادامه تکامل به شیوه کاپیتالیستی نیستند بلکه به شیوه معین دیگری می توانند به تکامل خود ادامه دهند. و این شیوه تکامل سوسياليستی است. این شیوه تکامل بطور مشخص با انجام انقلاب اجتماعی سوسياليستی آغاز وظهور پیدا می کند. تکامل سوسياليستی نیروها و روابط تولیدی فرآیند نابودی کامل بقایای روابط تولیدی سرمایه داری است، فرآیند تکامل وسایل تولید و روابط انسانها با این وسایل در جهت تحقق مالکیت کاملاً برابر تمامی افراد بر این وسایل و حصول بالاترین میزان بارآوری کار ممکن با این وسایل و بهبود هرچه کاملتر این وسایل و تحقق هرچه بیشتر آزادی انسان در قبال طبیعت و... است، فرآیند واقعی ایجاد برابری و آزادی تمامی انسانها از تمامی جهات اجتماعی است و لذا فرآیند نابودی کامل طبقات و گروه بندی های اجتماعی متضاد در جامعه و در سطح جهانی است. این

تکامل، فرآیند نابودی هرگونه تضاد در مناسبات اجتماعی تولید و هرگونه تضاد بین این مناسبات و نیروهای تولیدی است. این تکامل همچنین در بردارنده پایه و شالوده مادی و اجتماعی فرآیند پایان دادن قطعی به وجود هرگونه ستم در مناسبات انسان با حیوانات است. در طی روندهای تکامل فی المثل فئودالی یا کاپیتالیستی نیروهای مولد و روابط تولیدی امکاناً، در مقاطع تاریخی یا زمانهای معینی، پیشرفت و بهبودی نسبی و محدود در زندگی توده انسانها بوجود می آید لیکن روندهای مذکور مشتمل بر تحول از یک نظام ستمگرانه طبقاتی به چنین نظام دیگر یا تعییراتی در چارچوب همان نظام است. اما تکامل سوسیالیستی نیروهای مولد و روابط تولیدی، بمعنای فرآیند تاریخی تکامل زندگی اجتماعی و مادی و معنوی تمام انسانها تا سطح انسانهای اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد و با زندگی مادی و معنوی بسیار پیشرفته و شکوفاست یعنی فرآیند ایجاد شیوه تولید کمونیستی و جامعه کمونیستی است. تکامل سوسیالیستی شیوه تولید مشتمل بر فرآیند تاریخی مادی و اجتماعی پایان گیری قطعی همه و هرگونه ستم در کلیه مناسبات انسانها با یکدیگر و با سایر موجودات ذیحیات و رهائی قطعی بشریت از هرگونه ستمگری و ستمکشی در قلمروی اجتماعی و در حیطه روابط او با عرصه های طبیعت است.

۵- طبقات اجتماعی

الف- مفهوم کلی طبقات

طبقات اجتماعی بر حسب تفاوت میان گروههای افراد از لحاظ رابطه‌اشان با وسایل تولید و موقعیت‌اشان در سازمان تولید اجتماعی و در نظام تقسیم کار تکوین می‌یابند؛ طبقات اجتماعی براساس آن نوع روابط مالکیت که مشتمل بر نابرابری بین افراد و انقیاد بخشی از آنها توسط بخش اقلیت دیگر است و در نتیجه منجر به استثمار اکثریت توسط اقلیت می‌شود تشکیل می‌گردد. چنانچه تاریخ اقتصادی انسانها را از بد پیدایش طبقات مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که در طی مرحله معینی از تکامل رابطه انسان با طبیعت عبارت دیگر تکامل نیروهای مولد، روابط مالکیت دچار دگرگونی می‌گردد و طبقات اجتماعی پدیدار می‌شوند و از آن پس بطور کلی از طریق تحول در مناسبات مالکیت و براساس چنین تحولی است که طبقات و مناسبات طبقاتی گذشته از میان می‌روند و طبقات و مناسبات طبقاتی جدیدی بوجود می‌آیند.

برای تعریف طبقات اجتماعی نه تنها مشخصه‌های اقتصادی موجودیت آنها بلکه باید تا حد مکان سایر خصوصیات اجتماعی آنها را نیز در نظر گرفت تا هستی اجتماعی آنها بطور هرچه کاملتر بیان گردد و بدینگونه می‌توان چنین مفهومی را ارائه نمود؛ طبقات اجتماعی بر گروههای نسبتاً وسیعی از افراد در سیستم اجتماعی تاریخاً معین اطلاق می‌شود که بر حسب رابطه‌اشان با وسایل تولید و جایگاه و نقش‌اشان در نظام تولید اجتماعی و سازمان اجتماعی کار و در نتیجه بر حسب شیوه و میزان دریافت آنها از ثروت‌های اجتماعی و بنابر جایگاه سیاسی و معنوی و منزلت اجتماعی‌ای که- منطبق با موقعیت اقتصادی‌شان- احراز می‌نمایند از یکدیگر متمایز می‌گردند. وجوده اصلی و اقتصادی این مفهوم از طبقات اجتماعی در واقع توسط لینین (در «ابتکار عمل بزرگ») تعریف و بیان گردیده و بنظر ما لازم است که وجوده معنوی و سیاسی آنها را نیز در نظر گرفت و بدینگونه این مفهوم کاملتر می‌شود.

در این ارتباط چند مشخصه طبقات اجتماعی بشرح زیر، که حاکی از شرایط معنوی و سیاسی آنهاست، مطرح می‌گردد: یکی ایدئولوژی طبقاتی و دیگری غناه و فقر فرهنگی و معنوی. البته بدیهی است که سطح رفاه افراد متعلق به طبقات اجتماعی مختلف نیز با یکدیگر متفاوت است. فی‌المثل عموماً زندگی بورژواها کم و بیش توانم با رفاه و تجمل و تسهیلات بسیار زیاد و تفریحات و میهمانی‌های فراوان و مجلل - که نمایانگر آن بخش از اضافه ارزش تولید شده است که به مصارف خصوصی خود بورژواها و خانواده‌های آنها می‌رسد - در مقابل زندگی کم و بیش فقیرانه و محدود و نسبتاً محقر کارگران قرار دارد و یا زندگی افراد خردبوزرا نسبت به کارگران عموماً و رویه‌مرفته تا حدودی متفاوت و بیانگر سطح رفاه متفاوتی است. لیکن تفاوت در سطح رفاه و سبک زندگی خصوصی افراد بخودی خود بوسیله این مطلب که سهمی که افراد طبقات مختلف از ثروت اجتماعی دریافت می‌کنند متفاوت است و اینکه طبقات مختلف در عین حال دارای فرهنگ‌های مختلف و منجمله از لحاظ فرهنگ زندگی خصوصی نیز تا حدودی کمتر یا بیشتر مختلف هستند معکس و بیان می‌گردد و لذا عنوان یک مشخصه متمایز و جداگانه نمی‌تواند تلقی گردد.

اما ایدئولوژی طبقاتی در رابطه با آگاهی اعضاء طبقه اجتماعی نسبت به موقعیت، منافع و اهداف طبقاتی خویش و در رابطه با مبارزه اجتماعی و سیاسی آنها و خصایص فکری، اخلاقی، معنوی و فرهنگی خاص آنها مطرح می‌گردد و رشد و تکامل ایدئولوژیک طبقه اجتماعی خصوصاً در مورد طبقات تحت سلطه با شرایط و عوامل سیاسی و اجتماعی و تاریخی مختلفی بستگی می‌یابد و لذا کمبود و فقدان نسبی آن در طبقه اجتماعی از نظر کلی نمی‌تواند جایگاه و نقش اجتماعی و تاریخی طبقه را نفی نماید هرچند در موارد خاصی و از جهات مشخصی ممکن است چنین مصدق پیدا کند.

همچنین در تطبیق با غناه یا فقر اقتصادی طبقات اجتماعی، امکاناً اشکال و درجات مختلفی از غناه یا فقر فرهنگی، فکری و معنوی نیز در افراد متعلق به طبقات مختلف بوجود می‌آید و چنین تمایزات فرهنگی و معنوی اگرچه بخشاً نتیجه تفاوت در میزان و تنوع آموزش‌های مستقیم افراد طبقات مختلف می‌باشد لیکن تا حد زیادی نیز معلول روندهای پیچیده‌تر طبقاتی و بازتاب پیچیده‌تر جایگاه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و فرهنگی طبقات مختلف است. لذا این تمایزات نیز بسهم خود جزئی از اجزاء مشکله و مشخصه‌ای از

مشخصات طبقات اجتماعی به شمار می‌رود.

ذکر این نکته لازم است که «جایگاه معنوی و سیاسی و منزلت اجتماعی»، که بمتابه جزئی از مشخصه‌های طبقات اجتماعی مورد توجه قرار گرفت، بطور کلی مفهومی متفاوت از «مشاغل ایدئولوژیک و سیاسی» دارد، هرچند آنها در موارد بسیاری ممکن است بر یکدیگر منطبق و با هم یکسان گردند. مشاغل مذکور بیانگر بخش‌های روساختی نظام‌های اجتماعی مورد نظر می‌باشند و از این لحاظ افراد شاغل در این بخش‌ها یا مستقیماً افرادی از خود طبقه حاکم و مالکان وسایل تولید هستند و یا بمتابه وابستگان و نمایندگان ایدئولوژیک و سیاسی این طبقه عمل می‌نمایند و چنانچه مطلب به همینجا محدود می‌شود مفهوم مزبور زائد و تکراری می‌بود. لیکن موقعیت سیاسی و معنوی و منزلت اجتماعی در مورد تمامی اقسام و طبقات اجتماعی مطرح می‌گردد و جایگاه آنها و روابط آنها با یکدیگر از این جهات محصول شکل مناسبات آنها با وسایل تولید و جایگاه آنها در نظام اقتصادی حاکم است.

در اشکال مختلف نظام‌های طبقاتی، همینکه استقرار و قطعیت پیدا نمودند، نمونه‌هایی در رابطه با آنچه گفته شد بر حسب نظام طبقاتی مشخص بشرح زیر دیده می‌شود: اعضاء طبقه حاکم یا مستقیماً به اعتبار جایگاه مسلط و تعیین‌کننده‌ای که در مناسبات مالکیت دارا هستند جایگاههای عمدۀ‌ای را در سازمان سیاسی و نهادهای ایدئولوژیک جامعه اشغال می‌نمایند (و این مشاغل بسهم خود بر قدرت و اعتبار و منزلت اجتماعی آنها می‌افزاید) و یا بدون اینکه مستقیماً دارای مشاغل سیاسی و ایدئولوژیک باشند از نفوذ و قدرت نسبتاً زیادی در حیطه‌های سیاسی، حقوقی، فرهنگی و غیره برخوردارند و در این حالت اخیر صاحبان مقام‌ها و مشاغل مهم ایدئولوژیک و سیاسی - که اساساً حافظ و نماینده نظام اقتصادی حاکم هستند - اگرچه امکان‌آز قدرت و منزلت اجتماعی بالا و بالاتری برخوردارند ولی در واقع بمتابه کارگزاران گروهها و کسانی عمل می‌کنند که قدرت اقتصادی را در اختیار خود دارند. همچنین توده‌های طبقه محکوم، طبقه استثمارشونده، طبقه کم و بیش فاقد مالکیت و از لحاظ اقتصادی تحت سلطه، فاقد قدرت سیاسی و حاکمیت فرهنگی هستند و بلکه از این جهات نیز در موقعیت و شرایط تحت سلطه‌ای قرار دارند و غیره.

هر طبقه یا قشر اجتماعی معین در تحلیل نهایی بر پایه جایگاه اقتصادی خود و در تطبیق با آن مکان و جایگاه معینی را در مناسبات سیاسی و روابط معنوی جامعه اشغال می‌نماید،

جایگاه و مکانی که حاکمیت یا فقدان حاکمیت و تحت سلطه بودن آنها را در حیطه‌های سیاسی و معنوی بیان و مشخص می‌سازد. این شرایط سیاسی و معنوی طبقات اجتماعی گرچه مستقیماً و یا بنحوی پیچیده و در تحلیل نهایی محصول شرایط اقتصادی آنها محسوب می‌گردد لیکن در عین حال در حد خود بر شرایط اقتصادی آنها تأثیر گذارده و آنرا تعیین می‌نماید و حتی در مواردی با آن بنحوی جداناپذیر درآمیخته می‌شود ولی بطور کلی اجراء متمايز و معینی بالتبه مستقل از هستی اقتصادی آنها را تشکیل می‌دهد. معذلک، در تحلیل نهایی، این شرایط اقتصادی است که شرایط سیاسی و شرایط معنوی را تعیین می‌سازد و این جایگاه‌های اقتصادی افراد است که جایگاه‌های سیاسی و معنوی آنها را تعیین می‌کند و نه برعکس^۱.

۱- در کلیه نظامهای طبقاتی (بردهداری، فودالی، سرمایه‌داری و غیره) بطور کلی این جایگاه افراد در زیر ساخت اقتصادی است که جایگاه آنها را در روساخت اجتماعی معین می‌کند، در تحلیل نهایی این جایگاه‌های افراد در مناسبات مالکیت و نظام تولیدی است که جایگاه‌های سیاسی و معنوی آنها را تعیین می‌بخشد. این مطلب تجلی این قانون اساسی و مسلم است که فرآیند کلی حرکت پیچیده جامعه بگونه‌ایست که روساخت اتی های سیاسی و معنوی با زیرساخت‌های اقتصادی تطبیق داشته و از آن تعیین می‌کند. اگر این قانون اساسی ماتریالیستی پذیرفته شود بمعنای اینست که درستی و صحت مطلب مذکور نیز تأیید و پذیرفته می‌شود. معذلک این قانون بدبیه و مسلم از سوی برخی کسان که خود را مارکسیست می‌دانند نیز مورد شک و تردید یا انکار قرار گرفته است. نامناسب نیست که در اینجا به نظریه سميرامین در این زمینه که از جمله بینگونه کسان است اشاره نماییم.

سمیرامین همه نظامهای طبقاتی ماقبل سرمایه‌داری: بردهداری، فودالی و غیره را فقط بمثابه یک نظام واحد بنام «نظام مبتنی بر خراج» تلقی می‌کند و معتقد است که این نظام با «تعیین اقتصاد از سیاست» تعریف می‌شود؛ و «در شیوه مبتنی بر خراج، قدرت بر ثروت حاکم است. حال آنکه برعکس، در شیوه سرمایه‌داری ثروت بر قدرت حکومت می‌کند» (ترجمه فارسی «کنگره بین‌المللی مارکس»، اندیشه و پیکار، جلد دوم، بخش مخصوص سميرامین، صفحات ۲۳۰-۲۳۴). بینگونه ولی بطور ضمنی قانون ماتریالیستی و علمی انباط روساخت سیاسی با ساختمن اقتصادی جامعه را زیر سؤال می‌پرسد و منکر می‌شود.

ما در اینمورد خواننده را نخست به این استنتاج صحیح و علمی مارکس از فرآیند تاریخ ارجاع می‌دهیم که: همواره و در همه اعصار «ساختمن اقتصادی اجتماع مبنای واقعی ای است که بر پایه آن رونای حقوقی و سیاسی ساخته می‌شود و اشکال معینی از وجود اجتماعی با آن تطبیق می‌کند»؛ «شیوه تولید حیات مادیست که بطور کلی پروسه زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را تعییل می‌کند» (جلد اول کتاب سرمایه، ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۲). بنظر ما نیز این نظریه مارکس یک استنتاج صحیح، ماتریالیستی و علمی از تاریخ اجتماعی است و چنین استطباطی مغایر با

نظریه سمیرامین و نظرات کم و بیش مشابه می‌باشد. درباره این تز اساسی صحیح و ماتریالیستی در مورد تاریخ اجتماعی و چگونگی جوامع پسری، مارکس در جاهای دیگر مثلاً در همان جلد اول کتاب سرمایه در همان صفحه و پا در مقدمه «نقی در اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۹) نیز مطالبی بیان نموده است که میتوان به آنها رجوع نمود.

اشکال سیاسی و حقوقی و اشکال معنوی بطور کلی همواره زایدیده شرایط معین مادی یعنی اقتصادی هستند؛ همواره و بطور کلی زیرساخت اقتصادی یا ساختمن اقتصادی جامعه («ساختمن اقتصادی» بنظر ما بمعنای شیوه تولید یعنی مناسبات اجتماعی تولید و نیروهای مولده در مجموع خود می‌باشد) پایه و اساسی را تشکیل می‌دهد که روساخت‌های سیاسی و حقوقی و فلسفی و اخلاقی و هنری و معنوی را تعین می‌بخشد بدون اینکه مقصود انکار تأثیر متقابل این روساخت‌ها بر زیرساخت اقتصادی باشد. این یکی از مبانی نظری مقدماتی کمونیستی است که بنظر ما نیز بر درستی و اعتبار آن تردید وارد نیست.

معنلک ما این نظریه مارکسیستی را اگر بتوان گفت. بطريق دیگری و فقط در ارتباط با روساخت سیاسی، که مورد نظر سمیرامین در اثر نامبرده از او است، بصورت زیر اثبات می‌نماییم:

هم در نظام‌های بردهداری و فوڈالی و هم در نظام سرمایه‌داری، هدف تعیین‌کننده و بنیادی که یک هدف اقتصادی بوده و کلیت این نظام‌ها را تعین می‌بخشد عبارت از تصاحب مازاد تولید یا اضافه‌کار از تولیدکننده است. بردهار یا فوڈال و یا سرمایه‌دار برای کسب ثروت مادی و احراز قدرت و برتری اجتماعی و در این راستا برای تأمین خواست‌ها و نیازهای مادی خود و وابستگان و عوامل خود باید از برده پا رعیت وابسته یا کارگر اضافه‌کار بیرون بکشد و مازاد محصول تولیدشده توسط او را تصاحب کند. این هدف که یک هدف اقتصادی است و بینگر ماهیت اجتماعی خاص اقتصاد جامعه می‌باشد تار و پود کلیت نیروهای مولده و مناسبات اقتصادی جامعه را تعین می‌بخشد. و اساساً این هدف است که ایجادکننده و بوجودآورنده دولت و سازمان سیاسی و قدرت سیاسی حاکم در این نظام‌هاست. زیرا دولت و قدرت سیاسی حاکم از طبقات اقتصادی و سیاسی بر بیکیگر است؛ و این نقش دوم دولت و قدرت سیاسی در تحلیل نهایی معلوم و زایده امر اقتصادی‌ای است که نقش اول را موجب می‌گردد.

اما از سوی دیگر آن هدف اقتصادی استثماری. که کلیت شرایط و مناسبات اقتصادی جامعه را تعین می‌بخشد در مرحله تاریخی معینی از تکامل نیروهای مولده، تکامل برآوری کار و تقسیم کار در حیات بشریت بوجود می‌آید و تا مرحله تاریخی معینی از پیشرفت و تکامل نیروهای مولده تداوم می‌باید. در تحلیل نهایی نیروهای مولده بمثابه بخشی از ساختمن اقتصادی و شرایط مادی جامعه. مناسبات اجتماعی تولید بمثابه بخش دیگر از این شرایط مادی و ساختمن اقتصادی. را متعین می‌سازد، و این مناسبات اجتماعی تولید قبل از همه توسط هدف اجتماعی خاص آن. که در جوامع طبقاتی همان هدف استثماری است. مشخص می‌گردد.

ساختمن اقتصادی جامعه در مرحله تاریخی معینی از تکامل تاریخی خود به نظام اقتصادی طبقاتی می‌انجامد و از این طریق موجب پیدایش و تکامل حیات سیاسی می‌گردد و بیژگی‌های این اشکال سیاسی را تعین می‌نماید.

اما در نظام بردهداری ساختمن اقتصادی یا بطور مستقیم و خلاصه‌تر مناسبات اقتصادی بگونه‌ایست که مازاد تولید یا

حاکمیت طبقاتی در قلمروی روبنای اجتماعی، بدیهی است باستثناء جامعه سوسیالیستی، حاکی از اعمال ستمگرانه سلطه سیاسی و معنوی گروه نسبتاً قلیلی از انسانها بر انسانهای دیگر است، مبین شرایط مساعد برای اشاعه و گسترش افکار و سیاست و فرهنگ اقلیت‌هایی از انسانها به زیان اکثریت است، بیانگر شرایط مساعد برای شکوفایی و رشد سیاسی و فکری و فرهنگی خاص پاره‌ای از انسانها و نامساعد برای اکثریت آنهاست.

ب- شکل‌گیری و تکوین طبقات اجتماعی

هر نظام طبقاتی از دو طبقه اجتماعی کاملاً متضاد، مسلط و تحت سلطه، حاکم و محکوم،

اضافه کار از طریق مالکیت صریح و مستقیم بر خود بردها (علاوه بر وسائل تولید) تصاحب می‌گردد و لذا در این زمینه اجباری غیراقتصادی و مستقیماً قهرآمیز بوجود می‌آید. بدین علت در جامعه بردهداری، سازمان سیاسی حاکم در عین حال با امور اقتصادی در هم آخیخته و بینگونه قدرت سیاسی و بطور مشخص اعمال قهر بطور مداوم و جدال‌پذیری در داخل حیطه اقتصاد دخالت دارد و بینمعنا چنین نقش مستقیمی را در موجودیت بخشیدن به اقتصاد (طبقاتی حاکم) ایفاء می‌نماید؛ امر بردهسازی جدید افراد از طریق جنگ و بمثابه نتیجه اعمال قهر، خود تجلی معنی از چنین دخالت قدرت سیاسی در درون حیطه اقتصادی است. در نظام فنودالی نیز که تصاحب مزاد تولید و اضافه کار از رعیت وابسته از طریق وابستگی دهقان به زمین تحت مالکیت فنودال و به فنودال. که بیشتر یک طریق غیراقتصادی و بطور کلی حد واسطی از اقتصادی و غیراقتصادی است. صورت می‌گردد، اعمال قهر بمثابه تجلی قدرت سیاسی علیه رعیت وابسته در داخل حیطه اقتصادی از سوی ارباب فنودال تا حدودی بطور مستقیم و مداوم ضرورت می‌یابد و قدرت سیاسی حاکم با قدرت اقتصادی بمعنای مالکیت‌های فنودالی بطور جدال‌پذیری در هم ادغام می‌شوند و چنین سازمانی شکل می‌گیرد. ولی در نظام سرمایه‌داری (در اینجا مقصود ما آن جوامعی است که در آنها اشکال خصوصی سرمایه‌داری و نه دولتی حاکم و مسلط است) از آنجا که بیرون کشیدن و تصاحب اضافه‌کار از کارگر توسط سرمایه‌دار تماماً از طریق اجبار اقتصادی انجام می‌پذیرد لذا ضرورت ندارد که روساخت سیاسی و قدرت سیاسی حاکم، که اساساً همان وظیفه و نقشی را ایفاء می‌کنند که در نظام‌های بردهداری و فنودالی عهددار بودند بطور دائمی و صریحاً و بطور جدال‌پذیر در داخل حیطه تولید سرمایه‌داری نفوذ نماید و با آن ادغام گردد بلکه موجودیت بالنسبة جدگانه و مستقلی پیدا می‌کند. در همه این نظام‌های طبقاتی مختلف، روساخت سیاسی حاکم اساساً توسط زیرساخت اقتصادی و روابط تولیدی حاکم تعین می‌یابد و در انتباق با این زیرساخت ویژگی‌های معنی پیدا می‌کند.

استثمارگر و استثمارشونده، و امکاناً برخی اشارات اجتماعی ای تشکیل می‌گردد که طبقات فرعی نظام اجتماعی محسوب می‌شوند و با نجاه معینی در مکان‌های اقتصادی اجتماعی بینابینی و حد واسطه بین آن دو طبقه قرار دارند. هر نظام اقتصادی جدید طبقاتی همینکه پا به عرصه وجود گذاشت، در طول زمان، متناسب با درجه رشد و توسعه خود، هرچه بیشتر پهنا و ژرفای جامعه را دربرمی‌گیرد و بقایای نظام یا نظام‌های اقتصادی و اجتماعی پیشین را از میان برミ‌دارد تا اینکه سرانجام بمتابه نظام اجتماعی عمده بر جامعه حکم‌فرما می‌گردد و امکاناً تا سطح یگانه نظام اجتماعی و اقتصادی دربرگیرنده کل جامعه پیشرفت و توسعه می‌یابد.

حاکمیت اقتصادی و اجتماعی گروهی از انسانها بر انسانهای دیگر، شکل‌گیری و تداوم حیات نظام‌های طبقاتی و طبقات اجتماعی حاکم و تحت سلطه، تلاشی آنها و تکوین نظام‌های اجتماعی و طبقات اجتماعی جدید در سیر تکامل و حیات صورت‌بندی‌های اجتماعی، بتحوی ضروری و ناگری انجام می‌پذیرد.

اساس مکانیسم اقتصادی تکوین نظام‌های اجتماعی طبقاتی عبارت از تکوین نابرابری در روابط مالکیت بر وسایل تولید و معیشت است. هر نظام طبقاتی معین مبتنی بر شکل معینی از نابرابری در مناسبات مالکیت بمفهوم وسیع آن است. طبقات اجتماعی بر پایه گسترش وسیع مالکیت گروه نسبتاً قلیلی از افراد از یکسوی و فقدان مالکیت کم و بیش کامل توده‌های وسیع انسانها از سوی دیگر شکل می‌گیرد. و این روابط مالکیت طبقاتی در شرایط تاریخی معینی - در مرحله بردیداری و تا حدودی در مرحله فئodalی - تا حد مالکیت طبقه حاکم بر خود انسانهای تولید‌کننده بمتابه ابزار تولید پیش می‌رود.

در ابتدا مناسبات میان انسانها یعنی روابط اقتصادی و اجتماعی در هر تیره، قبیله و غیره مناسباتی غیرطبقاتی و مبتنی بر برابری است و جوامع بشری بصورت جوامع اشتراکی ابتدایی حیات دارند. در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولد و درنتیجه رشد نیروی بارآور کار، مالکیت‌های خصوصی در اشکال فردی یا جمعی پیدایش یافته رو به توسعه و رشد می‌گذارد و در نتیجه گروه‌بندی‌های اجتماعی طبقاتی تکوین و تکامل می‌یابد. ثروتهاش شخصی و مالکیت خصوصی بویژه در رشته دامداری، که درنتیجه تقسیم کار طبیعی بین زن و مرد در اختیار مردان قرارگرفته است، بوجود می‌آید و افرادی از میان مردان صاحب چنین ثروتهاش

شخصی میشوند و در ضمن مردانه ای و فروضی زنان دربرابر مردان پیدایش یافته و رشد مینماید. بدین ترتیب گروه قلیلی از انسانها ثروت‌های کلانی را در اختیار خود می‌گیرند، در سازمان تولید و اقتصاد اجتماعی جایگاهی مسلط و رهبری‌کننده احراز می‌نمایند و بالاخره از طریق برده‌ساختن توده‌های انسانها، آنها را همانند اشیاء و بمثابه ابزارهای کارِ قادر خصوصیات انسانی در بدترین شرایط مورد استثمار و بهره‌کشی قرار می‌دهند. و بدینگونه این عربان ترین و ابتدایی‌ترین شکل و طریق استثمار و تصاحب اضافه کار انسان یا تبدیل انسان به وسیله تولید اضافه محصول و افزودن به ثروت و لذا قدرت ثروتمدان، شکلی که با سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی انسان در آن عصر انطباق داشت، تکوین و توسعه پیدا می‌کند. بردهداران برای در انقیاد نگاهداشتمن برددها و همچنین بمنظور اعمال سلطه بر یکدیگر و حراست از منافع و حاکمیت خود در برابر یکدیگر نیروهای مسلح و دولت سیاسی نیز تشکیل می‌دهند، صاحب قدرت سیاسی می‌گردند و حاکمیت خوبش را در سایر حیطه‌های اجتماعی توسعه می‌بخشند.

نامناسب نیست در اینجا خاطر نشان نمود که، چنانکه تاریخ جوامع طبقاتی نشان می‌دهد، نیروهای مسلح طبقات حاکم و دولتهای سیاسی مافوق توده‌های مردم نه تنها بمنظور انقیاد و سرکوب اعراضات و جنبش‌ها و قیام‌های طبقه محکوم، توده‌های تحت استثمار و ستم بلکه تا حدود وسیعی نیز بمنظور حل قهرآمیز تضادهای داخلی گروههای مختلف طبقه حاکم و طبقات حاکم، بمنظور تحقق بخشیدن به توسعه طلبی‌ها و قدرت طلبی‌های آنها و اعمال سلطه آنها بر یکدیگر و حفظ مالکیت‌ها و قدرت‌های اقتصادی و سیاسی اشان در برابر یکدیگر ایجاد و تشکیل می‌شوند. دولت هم وسیلهٔ مهار و سرکوب طبقه تحت سلطه توسط طبقه استثمارگر حاکم و هم وسیلهٔ مهار و سرکوب طبقات استثمارگر حاکم توسط یکدیگر یعنی وسیلهٔ اعمال سلطه اقتشار و طبقات حاکم بر یکدیگر و حراست از منافع اقتصادی و سیاسی اشان در برابر یکدیگر است. دولت وسیلهٔ سیاسی انقیاد و وسیلهٔ مهار و سرکوب در هر دو زمینه است.^۱ فقط در جوامع سوسیالیستی، دولت پرولتاپیا- بهرشکل

۱- فی‌المثل لنین در «دولت و انقلاب»، بمنظور روشن‌شدن «روش انقلاب سوسیالیستی پرولتاپی نسبت به دولت» و مبارزه با «خرافات و تحریفات اپورتونیستی» رایج در آن‌زمان دربارهٔ دولت، با اینکه «دولت» را بلاحظ کلی و بطور تئوریک مورد بررسی قرار می‌دهد معنیک آنرا (در جوامع طبقاتی‌ای که تا حال وجود داشتماند) فقط بمثابه ارگان

حاکمیت طبقه استثمارگر بر طبقه استثمارشونده و وسیله سرکوب طبقه تحت سلطه توسط طبقه حاکم و نظیر آن می‌داند و از دولت بمنایه وسیله سیاسی و قهرآمیز حل تضادهای درونی طبقه و طبقات حاکم سخنی نمی‌گوید. جنین نظری، که در ارتباط با طبقه تحت سلطه واضحًا درست است، اشکال بزرگی دارد. چونکه دولت علاوه بر اینکه وسیله معین حفظ حاکمیت طبقه استثمارگر بر طبقه استثمارشونده و وسیله مهار و سرکوب (و نه تنها سرکوب) طبقه تحت سلطه توسط طبقه حاکم است، بطور وسیعی نیز وسیله‌ای است که اقشار و طبقات استثمارگر حاکم برای حراست از منافع اقتصادی و سیاسی خود در برابر یکدیگر و برای اعمال سلطه بر یکدیگر و مهار و سرکوب همیگر از آن استفاده می‌کنند. بطور خلاصه دولت ارگان طبقه حاکم برای مهار و کنترل و سرکوب طبقه تحت سلطه و برای مقابله با طبقات حاکم یکدیگر است؛ و براساس چنین نقش سیاسی دولت یعنی حکومت است که کارکردهای اجتماعی او نیز شکل می‌گیرند و امکانًا گسترش می‌یابند، چنانکه فی المثل دولت‌های بورژوازی عموماً عهددار وظایف اجتماعی مختلف و متعدد و وسیعی نیز هستند.

همانگونه که فوچاً بیان گردیده، فقط دولت پرولتاریا بهوشکل و بهر اندازه که هنوز در جامعه سوسیالیستی وجود دارد تجلی معین روبنایی حاکمیت پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی بر اشکال مختلف بقایای بورژوازی و وسیله دفاع از جامعه سوسیالیستی در برابر بورژوازی و بقایای بورژوازی و وسیله مهار و سرکوب بورژوازی است.

همچنین نامناسب نیست که در اینجا خاطرنشان نماییم که: بیهی است مقصود از دولت «دولت سیاسی» است و دولت در مفهوم خاص خود به دولت سیاسی که فوچاً تشریح شد اطلاق می‌شود. اما «دولت اقتصادی» مشتمل بر نهادهای مبتنی بر مالکیت‌های دولتی است و اگرچه اینها نهادهای یکدیگری بینایاً متفاوت از نهادهای دولتی بمفهوم خاص و سیاسی را تشکیل می‌دهند، معلمک بر تعلقات و اختیارات عمومی و مشترک کل طبقه حاکم دلالت داشته و باین نحو به «دولت» مفهوم وسیع‌تری می‌بخشد. نهادهای دولتی مزبور بیانگر مالکیت‌های اقتصادی‌ای هستند که تحت سلطط و اختیار مشترک طبقه حاکم می‌باشند و یا از متعلقات عمومی و مشترک این طبقه محسوب می‌شوند و بیانگر شکل یکدیگری از اعمال سلطه و رهبری جمعی و مشترک کم و بیش کل طبقه حاکم بر طبقه تحت سلطه و کل جامعه می‌باشد. «دولت» و «دولتی»، آنگونه که متدالوں شده است، در مفهوم درست و عامتری، بهرگونه نهاد یا وسیله و چیزی اطلاق می‌شود که تحت مالکیت مشترک یا تحت اختیار و حاکمیت کم و بیش کل طبقه حاکم بوده باشد. و از اینروست که به هر نوع موسسه یا وسایلی که تحت مالکیت و اختیار افراد جداگانه و منفرد طبقه حاکم باشد باصطلاح خصوصی یا شخصی و غیردولتی گفته می‌شود. فی المثل بورژوازی دولتی و سرمایه‌داری دولتی، بمنایه مفاهیم و مقولات، بر این اساس پدیدار گردیده‌اند. بورژوازی دولتی به گروهی از افراد اطلاق می‌گردد که تمام یا بخش عده وسایل تولید و معاش اجتماعی را بصورت سرمایه و اساساً بنحو یکپارچه و از هم جدانگیری تحت مالکیت مشترک خویش دارند، بگونه‌ایکه سهم و قدرت هر یک از این افراد در این مالکیت متناسب با مقام و جایگاه معینی که در روند هدایت اجتماعی این وسایل احرار می‌نماید تعیین می‌شود. در اینصورت مجموع سرمایه‌های دولتی، بمنایه یک سیستم معین و متمایز، سرمایه‌داری دولتی محسوب می‌گردد.

اشکال یکدیگر مالکیت‌های جمعی سرمایه اساساً نوعی اشکال فردی و شخصی مالکیت هستند یعنی در این اشکال هر

و بهراندازه که هنوز هست. وسیله سیاسی اعمال حاکمیت جامعه بر بقایای بورژوازی و وسیله مهار و انقیاد بورژوازی توسط جامعه محسوب می‌شود.

در تطابق با رشد نابرابری در روابط مالکیت، رشد شرایط اقتصادی تقسیم انسانها به گروههای متضاد مسلط و تحت سلطه، استثمارگر و استثمارشونده، و بمثابه بازتاب و محصول معنوی این روند تحول اقتصادی، افکار و تمایلات و فرهنگ سلطه‌جویی و برتری طبی و غیره که استثمار انسان توسط انسان، اسارت انسان توسط انسان، سلطه و ستم انسان بر انسان را از نظر فکری، عاطفی، اخلاقی و معنوی مورد تأیید قرار می‌کند در تقابل و تضاد با افکار و اخلاق و فرهنگ واقعاً برابری طبی و آزادی خواهی و غیره، که در شرایط زندگانی توده‌های تحت سلطه و استثمار تکوین و پرورش می‌یابد، رو به رشد و توسعه می‌گذارد و بدینگونه روند تکامل گروه‌بندیهای اجتماعی طبقاتی و تقسیم جامعه به طبقات از لحاظ معنوی نیز تأیید و امکان‌پذیر می‌گردد و تسهیل و تسريع می‌شود.

فرد شریک و سهامدار و صاحب سرمایه اساساً قسمت جداینیر معینی از کل سرمایه جمعی را در مالکیت فردی خود دارد در حالیکه سرمایه‌های دولتی در سرمایه‌داری دولتی. بحاظ مالکیت اساساً یک واحد یا کلیتی یکپارچه و از هم جداناینیر را تشکیل می‌دهند که بینصورت تحت مالکیت مشترک تمام بورژوازی دولتی بوده و قدرت و سهم فردی هر یک از این افراد متناسب با جایگاهی که در این سیستم اهراز می‌نماید و منطبق با رابطه‌ای که با سرمایه‌ی با سرمایه‌های معینی دارد، تعیین می‌شود. در این سیستم، وسائل تولید بصورت سرمایه، یعنی در شکلی که براساس استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار مزدی متکی است، حیات داشته و در عین حال بصورت مجموعه اساساً یکپارچه و جداناینیر تحت اختیار و مالکیت مشترک گروه نسبتاً قلیلی از افراد بنام بورژوازی دولتی قرار دارد. این بورژوازی، همانند سایر طبقات حاکم، طبعاً قدرت و حاکمیت سیاسی یا دولتی را نیز تحت اختیار خود دارد.

سرمایه‌های تحت مالکیت دولت، در جوامعی که سرمایه‌های خصوصی بخش عده و اصلی سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهند، در واقع نه تشکیل‌دهنده سرمایه‌داری دولتی بلکه عموماً همان سرمایه‌های دولتی محسوب می‌شوند که در خدمت بورژوازی خصوصی هستند و در اینصورت بورژوازی دولتی بمفهوم واقعی وجود ندارد. سرمایه‌داری دولتی بمفهوم واقعی در جوامعی بوجود می‌آید که مجموع سرمایه‌های دولتی آنقدر بزرگ و تعیین‌کننده و متمایز باشد که در شکلی یا بصورت سیستمی مستقل و متمایز (از سرمایه‌داری خصوصی و نه در اختیار و در خدمت آن)، بنام سرمایه‌داری دولتی، متألبی گردد و یک بورژوازی خاص را بمثابه نماینده و در اختیاردارنده این سرمایه‌ها و بطور متمایز از اقشار بورژوازی خصوصی، موسوم به بورژوازی دولتی ایجاد نماید.

بطور اختصار می‌توان گفت که متعلقات سیاسی و اقتصادی عمومی و مشترک طبقه حاکم، «دولتی» و اجزاء مشکله «دولت» در مفهوم وسیع محسوب می‌گردد.

همواره در طی فرآیندهای تاریخی تشکیل و تکامل طبقات، گروهی قلیل در تقابل با گروهی کثیر و شامل اکثریت افراد تشکل اقتصادی اجتماعی یافته و بصورت دو طبقه متضاد تکوین پیدا می‌کنند. بگونه‌ایکه یکی یعنی اولی قدرت اقتصادی و اجتماعی جامعه را در دست خود می‌گیرد و دیگری یعنی دومی فاقد این قدرت اقتصادی و اجتماعی می‌گردد، یکی وسایل تولید را تحت اختیار و مالکیت خود دارد و دیگری فاقد چنین مالکیت است و این مالکیت بیشتر یا کمتر از او سلب شده است. گروهی نسبتاً قلیل با قدرت اقتصادی و اجتماعی زیاد در برابر گروهی نسبتاً کثیر و وسیع بدون قدرت اقتصادی و اجتماعی، اولی بمثابه استثمارگر و دومی بمثابه استثمارشونده، بدینگونه تشکل اجتماعی پیدا می‌کنند. آنچه را که هر یک نفر از توده‌های وسیع طبقه محکوم بمثابه ثروت، مالکیت بر وسایل تولید و اضافه محصول از دست می‌دهد، چیزی نسبتاً اندک و کوچک است ولی از تجمع و حاصل جمع تمام این چیزهای نسبتاً اندک و کوچک متعلق به تمام فرد فرد طبقه محکوم در قطب مقابل یعنی در دست طبقه قلیل حاکم، چیزهایی بسیار بزرگ بصورت قدرت اقتصادی، مالکیت بر وسایل تولید و ثروت بوجود می‌آید. تمام آنچه را که هر تعداد نسبتاً زیادی از افراد توده‌های تهییدست و محروم از دست می‌دهند یک نفر از طبقه ثروتمند حاکم به انسانی بدبست می‌آورد. تحقق قدرت و ثروت کلان افراد راه و طریقی جز این ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

این روند اجتماعی و تاریخی تهییدستشدن عده‌ای کثیر در برابر و بازاء ثروتمندگرددین عده‌ای قلیل همینکه پا گرفت و تا حد معینی پیشرفت و استقرار پیدا نمود، نهادهای مربوط به خود را پیدا کرد و بصورت رسم و عادت و قانون درآمد و در اذهان جای گرفت و بر اجتماعی تحمیل گردید، در مراحل و زمانهای بعدی همچنان ادامه پیدا می‌کند و بر طبق روند ذاتی خودش هرچه بیشتر و بیشتر بر تعداد تهییدستان و میزان فقر و محرومیت آنها می‌افزاید و از سوی دیگر هرچه بیشتر و بیشتر ثروت آن گروه قلیل افزونتر می‌شود. کسانی که اینگونه ثروت‌های کلان را بدبست می‌آورند در تطابق با آن ضرورتاً قدرت و حاکمیت اجتماعی را نیز بدبست می‌آورند و توده‌های کثیر که بدینطریق تهییدست و فقیر می‌گردند در تطابق با آن ضرورتاً به انسانهای بدبست این قدرت اجتماعی و محکوم و تحت سلطه تبدیل می‌یابند.

این روندها در مراحل تاریخی معینی که بوجود می‌آیند تا حدودی در انتطابق با تکامل نیروهای مولد بمثابه تکامل وسایل و ابزارهای تولید می‌باشند. یعنی در سیر واقعی تاریخ،

مراحلی پدید می‌آیند و به شکلی ظهور و تکوین می‌یابند که در آن تکامل معین ابزارها و وسایل تولید بطور ناگزیر از طریق تمرکز و تجمع آنها در دست عده‌ای بالسنیه محدود و قلیل تحقق می‌پذیرد. تکامل معین ابزارها و وسایل تولید و دانش‌های بشر در مراحل تجزیه و تلاشی جوامع اشتراکی ابتدایی و در مراحل گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری و در مراحل رشد این شیوه تولید، نمونه‌های بزرگ و برجسته‌ای در این زمینه محسوب می‌شوند.

در ابتدا یعنی در آخرین مراحل جوامع اشتراکی ابتدایی، رشد نیروهای مولد و نیروی بارآور کار این امکان مادی را بوجود می‌آورد که مازاد تولیدی بیشتر از مصرف ایجاد شود و تولیدکنندگان بتوانند محصولی قدری بیشتر از آنچه که خود نیاز دارند و مصرف می‌کنند تولید نمایند. پایه اقتصادی ثروتمندشدن عده‌ای قلیل و تهییدشدن عده‌ای کثیر، استثمار انسان توسط انسان و تکوین طبقات اجتماعی از اینجا آغاز پیدا می‌کند. اما این امکان مادی تولید مازاد که البته پیش شرط ضروری جهت ثروتمند شدن عده قلیلی از افراد و پیدایش و رشد مالکیت خصوصی بوده به تنها نمیتوانسته به چنین پدیدهای منجر شود بلکه میل به انباشت ثروت و افزایش قدرت شخصی خویش یا خواست انجام این کار نیز میباشست در نزد افراد بشر وجود میداشته است تا این امکان مادی را به چنین واقعیتی مبدل سازد و گرنه این پیشرفت نیروهای مولد میباشد به تکامل بیشتر همان نظام اشتراکی منتهی میشد؛ میل و خواستی که بنظر می‌آید در آن زمینه اجتماعی نظام اشتراکی نمیتوانسته بوجود آید. من فکر میکنم که پنج عامل بشرح زیر، همگی با هم یا چند تا یا یکی از آنها، موجب تکوین این میل و خواست شده است:

- ۱- اعمال سلطه و ستم بر حیوانات که باعث بوجود آمدن خصیصه اخلاقی و تمایل فکری سلطه گرانی و ستمگری نزد بشر و تا سطح بسط و تعمیم آن در مورد انسانها گردیده است.
- ۲- احتیاج بشر به رهائی از سختی و مشقت آنچنانی در تولید مایحتاج خود که محصول سطح فوق العاده نازل نیروهای مولد بوده و امکانًا منجر به تمایل اخلاقی و فکری گردآوری ثروت و امکانات مادی شخصی بهر قیمت شده است.
- ۳- امکانًا در زمانهای پیش از رشد مالکیت خصوصی، بعلت تکامل نیروهای مولد و امور اجتماعی و معنوی، تا حدودی و بنوعی یک تقسیم کار مبتنی بر جدائی کار فکری و رهبری از کار جسمی - که در آن افراد شاغل در کارهای نوع اول نسبت به سایر افراد برتری پیدا میکنند - بوجود آمده که منجر به پیدایش تمایل اخلاقی و فکری برتری طلبی و سلطه جوئی نزد افراد مذبور و آنگاه

سرایت و انتقال آن به عموم افراد شده است. ۴- موقع گاه بگاه جنگ های خونین بین قبایل (برسر حفاظت از سرزمین ها یا تجاوز به آنها یا چیزهای دیگر) و کشتار انسانها در این جنگها و بعضًا کشن اسیران گرفته شده از آنها و غیره که منجر به رشد خوی و خصیصه اخلاقی قساوت و تسلط گرائی در نزد افراد شده است. ۵- در رابطه با زنان همچنین وجود احتمالی آرزو و خواست مردان برای داشتن حق «پدری» و «پدر بودن» نسبت به فرزندان خود که امکانًا به پیدایش تمایل اخلاقی و فکری متحقق ساختن آن بهر نحوی منتہی گردیده است.

به حال، جوامع برددهاری که بشرح فوق پدیدار می‌گرددن، یعنی جوامعی که در آنها شیوه تولید برددهاری اصلی ترین شیوه تولید استثماری است، کم و بیش اشکالی از بقایای اقتصادهای ماقبل برددهاری و اقتصاد کالایی و در پارهای موارد اشکالی از تولید فنودالی- که به علیٰ تاریخاً همزمان با نظام برددهاری تکوین یافته‌اند- را نیز در بر دارند و بحسب شرایط خاص طبیعی و تاریخی ای که در آن پیدایش و تکامل می‌یابند خصوصیات ویژه‌ای پیدا می‌کنند. در نتیجه طبقات برددهار و برد و مناسبات میان آنها در مکان‌ها و زمان‌های مختلف در عین حال خود ویژگی‌هایی پیدا می‌کند و همچنین همراه با آنها طبقات و گروههای اجتماعی کم و بیش کمتر مهم و یا فرعی دیگری که نماینده اشکال اقتصادی غیربردهاری (مانند دهقانان آزاد یا وابسته یا پیشه‌وران و کسبه یا بازرگانان و غیره) و یا نماینده و بیانگر فعالیت‌های مربوط به روساخت اجتماعی نظام برددهاری می‌یابند، حیات می‌یابند.

جوامع برددهاری در اثر تعمیق و تشدید مضلات و تضادهایی که با آنها درگیر بودند و اساساً بعلت اینکه بردگان هیچگونه نفع و علاقه و انگیزه‌ای در کار تولید نداشتند و بطور خلاصه بعلت عدم تکامل بازدهی تولید و انحطاط نیروهای مولد، از ادامه حیات بازمی‌ایستند و رو بزوal می‌گذارند. نظام برددهاری توسط نظام طبقاتی فنودالی که در آن توده‌های تولیدکننده دیگر ابزارهای کار محسوب نمی‌شوند و تا حدودی بر وسائل تولید مالکیت دارند، جایگزین می‌گردد. طبقات اجتماعی در جامعه فنودالی نیز طبعاً بحسب شرایط خاص تاریخی و زمان و مکانی که این جامعه در آن تکوین و حیات می‌یابد ویژگی‌های خاص و متفاوتی دارند و علاوه بر دو طبقه اصلی فنودال و رعیت وابسته اقسام اجتماعی دیگری چون

پیشه‌وران و بازرگانان و دهقانان آزاد را شامل می‌گردد.^۱

در نتیجهٔ رشد اقتصاد سرمایه‌داری، که در بطن اقتصادهای کالایی در داخل جامعه فئودالی صورت می‌گیرد و یا بدؤاً از سایر جوامع به جوامع فئودالی وارد می‌شود و غیره، اقتصاد فئودالی رو به تلاشی می‌گذارد. سرمایه‌داری در سیر تکامل خود هم مستقیماً در جهت تلاشی اقتصاد فئودالی و اشغال حوزه‌های عملکرد آن عمل می‌کند و هم با رشد بخشیدن به بورژوازی و مبارزه سیاسی وی و مبارزات دهقانان و همچنین پرولتاریا و مبارزات او، نظام اجتماعی و اقتصادی فئودالی را مورد هجوم قرار می‌دهد. سرانجام، جامعه فئودالی تلاشی یافته و از میان می‌رود و نظام سرمایه‌داری با طبقات اجتماعی خاص خود بر جامعه حاکم می‌گردد.

ج- اقشار مختلف طبقه اجتماعی

یکسانی و برابری اعضاء هر طبقه اجتماعی از لحاظ رابطه‌اشان با وسائل تولید، نقش‌اشان در نظام تولید اجتماعی و سازمان اجتماعی کار و شیوه و میزان دریافت آنها از ثروت اجتماعی و از لحاظ موقعیت معنوی و سیاسی و منزلت اجتماعی، نه یکسانی و برابری مطلق بلکه نسبی و در حدود معینی است بطوریکه آنها از این جهات به گروههای یکسان‌تر و همانندتری تقسیم می‌گردد که اصطلاحاً اقشار مختلف آن طبقه را تشکیل می‌دهند. هر طبقه اجتماعی براساس وجود مشترک معینی که اعضاء آن با یکدیگر دارند از سایر طبقات اجتماعی متمایز می‌شود مثلاً بورژوازی یعنی گروه نسبتاً محدودی از افراد که وسائل تولید و وسائل معیشت را بصورت سرمایه در اشکال مختلف مالکیت‌های فردی و

۱- در زمینه شناخت‌های مقدماتی مورد نیاز درباره جوامع بردباری و فئودالی عمدتاً کتاب‌های «فورمالسیون‌های اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری» نوشته مارکس، ترجمه فارسی، «تکامل فوادلیسم در ایران»، جلد اول، نوشته فرهاد نعمانی (بخش‌های مربوط به فوادلیسم در اروپا و ایران) و ترجمه فارسی «تاریخ جهان بستن» اثر «هیئتی از دانشمندان و مورخان اتحاد شوروی» مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ضمناً بعلت فقدان شناخت کافی و عدم دسترسی به منابع مورد نیاز درباره «شیوه تولید آسیایی»، چنانچه اگر چنین شیوه تولیدی وجود داشته است، از طبقات اجتماعی جوامع مبتنی بر این شیوه تولید سخنی گفته نشده است.

جمعی در انحصار خود دارند و از طریق استثمار کارگران مزدی و تصاحب اضافه ارزشی که توسط آنها تولید می‌شود زندگی خصوصی و اجتماعی خود را تحقق می‌بخشند، گروهی از افرادی هستند که از این جهات با یکدیگر همانندی و تشابه دارند و بدینوسیله از سایر طبقات اجتماعی تمایز و جدا می‌شوند. طبقه اجتماعی در عین حال براساس تفاوت‌های معینی که میان اعضاء آن وجود دارد به گروههای متفاوت معینی که اشاره مختلف آن طبقه را تشکیل می‌دهند تقسیم می‌گردد مثلاً قشرهای مختلف بورژوازی در یک جامعه بورژوازی معین.

این عدم یکسانی و نابرابری و ناهمگونی اقتصادی و اجتماعی میان گروههای مختلف طبقه اجتماعی و در نتیجه تقسیم آن به قشرهای مختلف عموماً در مورد طبقه استثمارگر حاکم دامنه بسیار وسیعی می‌تواند بخود گیرد و در مورد طبقه تحت سلطه از همه محدودتر و کمتر است. علت این امر آنست که عدم یکسانی و ناهمگونی اقتصادی و اجتماعی در داخل طبقه اجتماعی تحت سلطه از محدوده معین و محدودی که همان مرزهای طبقاتی این طبقه است نمی‌تواند فراتر رود و گرایش و عملکرد قوی همه اشاره مختلف طبقه حاکم معطوف به استثمار هرچه بیشتر تمامی توده‌های استثمارشونده و نگاهداشتن آنها در پایین‌ترین سطح زندگی و سطح اجتماعی ممکن است. لذا این نایکسانی‌ها در مورد این طبقه اجتماعی بیشتر از همه و عمدتاً مشتمل بر اختلاف در نوع کار و حرفة افراد و اختلاف در شرایط خاص تاریخی و وضعیت خاص اجتماعی و جغرافیایی زندگانی آنها می‌باشد. فی‌المثل عدم یکسانی و تفاوت‌های مذکور در میان اعضاء طبقه کارگر- که نسبت به طبقات برد و رعیت وابسته بیشتر است- با نوع تخصص و مهارت و شرایط کار آنها، میزان دستمزد آنها و سطح تکامل تاریخی آنها مرتبط می‌گردد. در حالیکه تفاوت‌های میان اعضاء طبقه حاکم از لحاظ وسعت مالکیت بر وسائل تولید و میزان حاکمیت اقتصادی و از لحاظ میزان قدرت سیاسی و غیره دامنه بسیار وسیعی را می‌تواند دربر گیرد.

طبقه اجتماعی حاکم، بر مبنای تفاوت در میزان و نوع و حیطه مالکیت اعضاء آن و جایگاه اجتماعی ویژه آنها، به اشاره مختلف و معینی تقسیم می‌گردد. مثلاً در جامعه فئودالی، طبقه فئودال، بر حسب میزان مالکیت‌های فئودالها و نوع این مالکیت‌ها از لحاظ مشروط و نامشروط و فردی یا جمعی‌بودن و غیره، به گروههای مختلف و معینی تقسیم می‌شود و یا در جامعه بورژوازی بر حسب سطح تکامل و شکل خاص نظام سرمایه‌داری، ما با

اقشار مختلف بورژوازی چون بورژوازی صنعتی و بورژوازی تجاري، بورژوازی انحصاری و غيرانحصاری، بورژوازی بزرگ يا متوسط خصوصی، بورژوازی بزرگ و متوسط دولتی و غيره مواجه می باشيم که بر پایه میزان و شکل خاص سرمایه های تحت مالکیت آنها و حیطه عملکرد این سرمایه ها از یکدیگر متمایز می گردد. همچنین در نظام های طبقاتی بخشی از طبقه حاکم نه براساس «مالکیت» بر وسائل تولید بلکه امكاناً بعلت وابستگی های معین اقتصادی ای که با بخش های اصلی طبقه اجتماعی مزبور دارد در زمرة این طبقه قرار می گیرد. فی المثل در اشکال سرمایه داری خصوصی، گروه معینی از افراد کم و بیش بدین علت که به نمایندگی از سوی سرمایه داران و بمنظور رهبری و هدایت امور متعلق به آنها، عهددار مقام ها و مشاغل مربوط به سطوح فوقانی امر رهبری اداری، فنی و علمی در مؤسسات تولیدی و اقتصادی می باشند و از این طریق بخشی از اضافه ارزش تولید شده را دریافت می نمایند جزئی از بورژوازی محسوب می گردد.

در هر جامعه بورژوازی معین اقشار مختلف طبقه حاکم بمثابه اقشار مختلف یک طبقه اجتماعی که همان طبقه بورژوازی است تلقی می گردد لیکن در سطح جهانی و در ارتباط با جوامع مختلف ما با طبقات مختلف بورژوازی مواجه هستیم. نظام سرمایه داری توسط یک طبقه اجتماعی معین بنام بورژوازی، که نمایانگر کل سرمایه اجتماعی شخصیت یافته است، نمایندگی می شود؛ نظام بورژوازی از دو طبقه اجتماعی اصلی متضاد یعنی بورژوازی و طبقه کارگر تشکیل می یابد. لذا چنانچه این نظام اجتماعی را در محدوده اجتماعی و جغرافیایی ملی (کشوری) در نظر گیریم، آنگاه در هر جامعه ملی معین ما با یک طبقه بورژوازی مشکل از قشرهای مختلف و در سطح جهانی با طبقات مختلف بورژوا مواجه می باشیم. و این شیوه نگرش از جهات معینی بشرح زیر درست است: نابرابری و عدم توازن در روند تکامل سرمایه داری در کشورهای مختلف و تفاوت در اشکال و ویژگی های سرمایه داری و بورژوازی کشورهای مختلف و غیره و بالاخره اینکه پرولتاریا بطور عمده و در درجه نخست در کشور موطن خود، که بیانگر محدوده اجتماعی و جغرافیایی خاص زندگانی یک یا تعدادی ملت است، علیه بورژوازی بطور اعم و برای سرنگونی بورژوازی و انجام انقلاب سوسیالیستی بطور اخص مبارزه می کند.

بطور کلی بورژوازی از گروههایی از افراد تشکیل می یابد که، بمثابه یک طبقه اجتماعی،

برحسب اینکه بر زمینه تاریخی، اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگ و زبان مشترک یا مختلفی تکوین یافته و از این جهات تعلقات مشترک یا مختلفی داشته باشند بصورت بورژوازی یک کشور یا کشورهای مختلف و بنابراین از این لحاظ تا حدودی بصورت گروههایی با شرایط و منافع و علائق و وابستگی‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مشترک یا مختلف، با اشکالی از وحدت یا تضاد، همبستگی یا گستاخی هستی پیدا می‌کنند. بورژوازی نماینده سرمایه‌های دارای وسیع‌ترین سلطه جهانی نیز در وهله نخست بهمراه بورژوازی کشور یا کشورهای خاصی، بعنوان بورژوازی ملت یا ملت‌های خاصی ظاهر می‌گردد. پرولتاریا نیز، بواسطه وابستگی‌های ملی خود (وابستگی‌های معین سرزمینی، تاریخی، اقتصادی و غیره) و الزامات و اجبارهای ناشی از آن، بطور ناگزیر قبل از همه و عمدتاً در سرزمین موطن خود علیه بورژوازی (هر بورژوازی) و برای سرنگونی سرمایه و برقراری و پیشبرد سوسیالیسم مبارزه می‌کند.

لیکن چنانچه نظام سرمایه‌داری را در سطح کل جهان، در محدوده جامعه سرمایه‌داری جهانی در نظر گیریم آنگاه، بدین معنا، ما با یک طبقه اجتماعی حاکم بر سراسر جهان: یک بورژوازی جهانی بهمراه یک طبقه واحد مشتمل بر بورژوازی تمامی کشورها و در مقابل آن پرولتاریای جهانی مشتمل بر پرولتاریای تمام کشورها مواجه می‌باشیم. و این طرز نگرش نیز از جهاتی معین از این قبیل درست است: جهانی شدن هرچه بیشتر و فزایندهٔ شیوه تولید سرمایه‌داری و لذا وابستگی و پیوند وسیع و عمیق و همه جانبه اقتصاد سرمایه‌داری در سطح جهانی، انقیاد و استثمار پرولتاریا و زحمتکشان کشورهای عقبمانده توسط بورژوازی کشورهای پیشرفت، وحدت تاریخی و بنیادی تمام طبقات بورژوا در سطح جهانی علیه پرولتاریا و مبارزات وی، وحدت بنیادی پرولتاریای جهانی و ضرورت اتحاد عملی وی در مبارزه علیه بورژوازی و وابستگی جنبش‌های طبقه کارگر در سطح جهانی به یکدیگر و نیازمندی مبارزه طبقاتی پرولتاریا در هر کشور به حمایت پرولتاریای سایر کشورها، وابستگی مراحل بالایی روند پیشرفت و تکامل سوسیالیسم در هر کشور به روند تحقق و تکامل سوسیالیسم در کشورهای دیگر جهان و غیره.

بهمینسان ممکن است، منطبق با واقعیات جهان سرمایه‌داری، تقسیم‌بندی‌های دیگری از بورژوازی جهانی مثلاً از لحاظ وحدت نسبی اشکال یا افشار معینی از این بورژوازی در مقابل

اشکال و اقشار معین دیگری از آن چون بورژوازی دولتی در مقابل بورژوازی خصوصی در سطح جهانی یا بورژوازی متوسط در مقابل بورژوازی بزرگ انحصاری در مجموعه کشورهای ایالات متحده آمریکا و ژاپن و اروپای غربی کنونی و غیره لازم گردد. و یا می‌توان «بورژوازی جهانی» را بمفهوم خاص بمفهوم بورژوازی‌ای دانست که قلمروی تسلط و بهره‌کشی سرمایه‌های تحت اختیار وی (یعنی بازار فروش و خرید کالا، بازار پول و بازار کار کم و بیش تحت تسلط و اختیار این سرمایه‌ها) در سطحی جهانی گسترش دارد، تعداد زیادی از جوامع سرمایه‌داری در سطح جهانی را دربرمی‌گیرد یعنی بورژوازی نماینده سرمایه‌های مسلط جهانی، سرمایه‌های در اصطلاح امپریالیستی^۱؛ لذا بورژوازی بزرگ کشورهای پیشرفته کنونی بورژوازی

۱- لازم است در اینجا مقصودمان از «سرمایه امپریالیستی» را بیان نماییم: بنظر ما «امپریالیسم» بدواً بر سرمایه‌داری مشکل از «سرمایه مالی». که از اوخر قرن نوزدهم در سیر تکامل سرمایه‌داری در کشورهای «غربی» پیدار گردیده است. اطلاق می‌شود و بر هژمونی‌طلبی و سلطه‌جویی «سرمایه مالی» در سطح جهانی و بین‌المللی تأکید دارد. «سرمایه مالی» را فی‌المثل لنین به نقل از هیلفینینگ چنین تعریف می‌کند: سرمایه مالی عبارتست از ادغام سرمایه‌بانکی و سرمایه صنعتی در طی روند تاریخی تمرکز تولید و تشکیل انحصارها در نتیجه رشد این تمرکز. این سرمایه مالی که از اوخر سده نوزدهم میلادی بطور قطعی پا به عرصه وجود می‌گذارد را همانگونه که تا حدودی متناول است می‌توان «سرمایه انحصاری» دانست و با این نام در عین حال تغییراتی را که تا محل گذارنده است در آن ملحوظ نمود و اشکل جدید انحصارات و کنسرن‌ها و بانک‌های بزرگ و شرکت‌های بزرگ چنین‌لیکی و فرامالی و غیره را در زمرة آن قرار داد. «امپریالیسم»، بنابر تعریف ما، به تکمیل‌اقتبانی بخش از نظام جهانی سرمایه‌داری مشتمل بر سرمایه‌داری انحصاری عمل‌کننده در مقیاس جهانی گفته می‌شود و بر هژمونی‌طلبی و سلطه‌جویی جهانی و بین‌المللی این بخش یعنی سرمایه‌های انحصاری در حیطه‌های اقتصادی و سیاسی دلالت دارد. و این تعریف از امپریالیسم با تعریف لنین از این مقوله که در کتاب «امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» آمده است، متفاوت می‌باشد. فی‌المثل لنین می‌نویسد: «سرمایه‌داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه‌داری تبدیل شد» یا «امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری است که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیاست بست آورد» و یا «امپریالیسم از لحظه‌ماهیت اقتصادی خود سرمایه‌داری انحصاریست». او بطور خلاصه پنج مشخصه برای امپریالیسم قائل می‌شود: ۱- رشد تمرکز تولید سرمایه‌داری تا حدی پیش می‌زود که انحصارها نقش قاطعی در حیات اقتصادی پیدا می‌کنند؛ ۲- در هم‌بینختن سرمایه‌بانکی با سرمایه صنعتی و در نتیجه ایجاد الیگارشی مالی؛ ۳- صدور سرمایه اهمیت جدی کسب می‌نماید؛ ۴- پیدایش اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داری‌ای که جهان را بین خود تقسیم نموده‌اند؛ و ۵- «تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد». مطالعه دقیق جملات نقل شده در فوق و بهتر از آن کل متن «امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» نشان می‌دهد که، چنانچه

با انتخاب واژه «امپریالیسم» برای «مرحله سرمایه‌داری انحصاری» و تلقی این مرحله بمثابه «بالاترین مرحله سرمایه‌داری» نیز مخالفت نداشته باشیم، هنوز الاقل این ابراد اساسی دیده می‌شود که لنین در اینجا امر تکامل سرمایه‌داری در عده کشورهای جهان و امر خودپویابی و استقلال نسبی خاص این جوامع را نادیده می‌گیرد و از کنار آن رد می‌شود و این مطلب که آیا این سرمایه‌داری انحصاری بوجود آمده در تعدادی از کشورهای غربی و زبان‌تنها بمثابه مرحله‌ای و بخشی از سرمایه‌داری محدود به این کشورها محسوب می‌شود که در عین حال حاوی سودجویی در مقیاس جهانی و هژمونی‌طلبی جهانی است یا اینکه تنها سکل کلپتاپلیس در برگیرنده کل جهان می‌باشد را ناروشن و مسکوت می‌گذارد (شاید هم علت یا یک علت آن اینست که در آنرمانها عده جوامع جهان همگی هنوز در مراحل حاکمیت نظامهای فتووالی و نیمهفتووالی و سایر اشکال پیشاسر مایه‌داری قرار داشتند). تعریفی که ما از امپریالیسم ارائه داشته‌ایم در حالیکه مبتنی بر همین بررسی‌های لنین نیز هست اما این تاریخی و ابهام اساسی نظریه لنین در مورد مفهوم امپریالیسم را بر طبق بیانگاه ما بر طرف مینماید و مفهومی منطبق با شرایط امروزی جهان برای «امپریالیسم» عرضه می‌دارد.

تعريف ما از این واژه یعنی مفهوم و مضمونی که ما برای «امپریالیسم» قائل می‌شویم با واقعیت جهان سرمایه‌داری در یک مقیاس تاریخی درازمدت و از جمله شامل دورانهای کنونی و مهمتر از همه از لحظه‌ستله رشد و تکامل سرمایه‌داری در کشورهای کم و بیش عقب‌مانده که حدود ۸۰ درصد جمعیت کنونی جهان را تشکیل می‌دهند بطرور صحیح تر و دقیق‌تر انتطباق دارد. اینکه این مفهوم در آینده‌های نسبتاً دور نیز باز صدق خواهد نمود یا تغییر خواهد یافت، چیزی است که ما نمی‌توانیم آنرا پیش‌بینی کنیم.

بر طبق برداشت ما: سرمایه‌داری از یکسوی یک سیستم جهانی است یعنی اقتصاد سرمایه‌داری هر کشور در پیوند عمیق و همه جانبه و جدا ناگذینی با اقتصاد سایر کشورها قرار داشته و جزئی جدانپذیر از یک سیستم جهانی یا یک کلیت ارگانیک واحد جهانی محسوب می‌شود و از سوی دیگر در عین حال اقتصاد سرمایه‌داری هر کشور بمثابه یک موجودیت بالنسیه مستقل و مخصوص خود آن کشور هستی پیدا می‌کند و چنین خصوصیتی دارد؛ سرمایه‌داری از یکسوی یک موجودیت جهانی و بین‌المللی و از سوی دیگر یک هستی بالنسیه مستقل معین کشوری و ملی دارد. و «امپریالیسم»، نه بمفهوم عمومی این کلمه بلکه بمفهوم ویژه‌ای، که از اوخر قرن نوزدهم در نتیجه تکامل سرمایه‌داری بیانگذشت یافته است بر سرمایه‌داری انحصاری عملکننده در مقیاس جهانی اطلاق می‌شود و بر تسلط و هژمونی‌طلبی اقتصادی و سیاسی سرمایه‌های بزرگ انحصاری بر این سیستم جهانی دلالت می‌کند. کلیت سرمایه‌داری در سطح جهانی شامل بخش‌های مختلفی است و بطور درست بوسیله مقوله «سیستم جهانی سرمایه‌داری» در مفهوم وسیع و عام آن بیان می‌گردد و نه بوسیله مقوله «سیستم جهانی امپریالیستی» یا «امپریالیسم جهانی»؛ مقوله «نظام جهانی امپریالیستی» بطور صحیح نه بر کلیت وجود سرمایه‌داری در سطح مجموع جهان بلکه فقط بیانگر بخش معینی از این سرمایه‌داری شامل تکامل‌یافته‌ترین بخش یعنی سرمایه‌داری انحصاری عملکننده در مقیاس جهانی بوده و بر رژیم هژمونی‌طلبی اقتصادی و سیاسی سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی بر کلیت سیستم جهانی سرمایه‌داری دلالت دارد و بالنتیجه البته امپریالیسم بنحوی ارگانیک و کمتر یا بیشتر بر سرمایه‌داری داخل کشور عقب‌مانده و کلیه امور این جامعه اعمال نفوذ و سلطه مینماید و با آنها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

جهانی محسوب می‌شوند.

ج- حاکمیت طبقاتی در قلمروی روساخت اجتماعی

در پیش دیدیم که طبقه اجتماعی حاکم بر پایه سیاست اقتصادی خود و بالنتیجه بهره‌کشی از طبقه تحت سلطه، استثماری که امکان مادی اعمال حاکمیت وی در سایر حیطه‌های اجتماعی، در زمینه‌های سیاسی، معنوی و فرهنگی را نیز ایجاد می‌نماید، کم و بیش بر تمامی مناسبات اجتماعی حاکمیت پیدا می‌کند. حاکمیت سیاسی و تسلط فکری و فرهنگی طبقه حاکم که از جمله بصورت حاکمیت ایده‌ها و نظرات مورد توافق او در اذهان توده‌های طبقه تحت سلطه متجلی می‌گردد. در حالیکه بمثابه شرایط ضروری ابقاء و تداوم حاکمیت اقتصادی وی عمل می‌کند در عین حال اجزاء خاص و معینی از حاکمیت اجتماعی، از هستی و حیات اجتماعی این طبقه را تشکیل می‌دهد؛ حاکمیت سیاسی و معنوی نه تنها وسایل مهار و سرکوب و وسائل انقیاد قهرآمیز و انقیاد فکری و معنوی ضروری جهت تحقق و تداوم منافع اقتصادی طبقه حاکم محسوب می‌گرددند و اساساً چنین هستند بلکه در عین حال

اصطلاح «سرمایه‌داری جهانی» را در مفهوم ویژه‌ای می‌توان بمعنای امپریالیسم بکار برد و آن وقتی است که مقصود از آن عملکرد و عملکنندگی جهانی سرمایه‌های بزرگ جهانی باشد، همانگونه که اصطلاحاً «بورژوازی جهانی» در مفهوم خاص بر بورژوازی امپریالیست که عملکرد سرمایه‌های تحت اختیارش تعداد زیادی از کشورها و کم و بیش کل جهان را در بر می‌گیرد. دلالت دارد در حالیکه در مفهوم عام و وسیع بمعنای مجموع کلیه طبقات و گروههای بورژوازی در سطح کل جهان است.

از آنجه که کنتم همچنین بده می‌شود که نه هر «سرمایه انحصاری» بلکه فقط سرمایه‌های انحصاری‌ای که واقعاً در سطح بین‌المللی و جهانی عمل می‌کنند امپریالیسم را تشکیل می‌دهند.

بیهی است که امروزه نیز هنوز سرمایه‌های جهانی یعنی سرمایه‌های بزرگ انحصاری عملکننده در سطح جهانی عموماً تحت اختیار و کنترل بخش‌هایی از بورژوازی کشورهای ایالات متحده آمریکا، ژاپن، آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، کانادا و غیره و بین معنا متعلق به این کشورها. که کشورهای امپریالیستی نیز نامیده می‌شوند می‌باشند و سلطه و هژمونی این سرمایه‌ها بمعنای هژمونی این کشورها در سطح بین‌المللی نیز هست.

بطور خلاصه «سرمایه امپریالیستی» همان سرمایه انحصاری عملکننده در مقیاس جهانی است.

بمثابه خواستها و منافع خاص و جداگانه‌ای از مجموع خواستها و منافع اجتماعی او تجلی می‌یابند. قدرت سیاسی و حاکمیت ایدئولوژیک که اساساً وسایل تحقیق و گسترش قدرت و حاکمیت اقتصادی طبقه حاکم را تشکیل می‌دهند در عین حال جنبه مستقلی بخود می‌گیرند و از اینرو بمثابه اجزاء خاصی از کل قدرت و حاکمیت این طبقه متجلی می‌شوند.

گروههای مختلف طبقه حاکم عموماً متناسب با میزان حاکمیت اقتصادی خویش - که خود محصول وسعت حیطه مالکیت آنهاست و همچنین به نقش حوزه مالکیت آنها در اقتصاد اجتماعی بستگی دارد - در قدرت سیاسی و در حاکمیت فرهنگی سهمی می‌باشند.

طبقه اجتماعی حاکم اساساً و در درجه نخست به طبقه اقتصادی حاکم اطلاق می‌گردد، طبقه‌ای که در مناسبات مالکیت جایگاه مسلط و تعیین‌کننده دارد و از طریق استثمار تولیدکنندگان و تصاحب بخشی از حاصل کار آنها زندگی خویش را می‌گذراند. لیکن همانگونه که قدرت و حاکمیت اقتصادی اعضاء طبقه حاکم یکسان و برابر نیست، قدرت سیاسی حاکم نیز بطور یکسان و برابر در اختیار تمامی افراد و گروههای طبقه حاکم قرار ندارد و آنها ضرورتاً متناسب با میزان حاکمیت اقتصادی خود در حاکمیت سیاسی مشارکت دارند. گروههای مختلف طبقه حاکم از یکسوی همگی بدین لحاظ در حاکمیت سیاسی سهمی هستند که این حاکمیت بمثابه وسیله معین تداوم حیات کل نظام اجتماعی حاکم و موجودیت کلیه اشار طبقه حاکم عمل می‌کند. اما از سوی دیگر، بلحاظ مناسبات میان گروههای مختلف طبقه حاکم، قدرت سیاسی کم و بیش در دست گروه معینی مرکز گردیده و منطبق با منافع خاص این گروه قرار می‌گیرد بطوریکه در مواردی قدرت سیاسی حاکم بنفع بخشی از این طبقه تا حد متملاشی ساختن و از میان بردن بخشی دیگر پیش می‌رود. فی المثل تلاشی قدرت سیاسی و سلب مالکیت از سرمایه‌داران بزرگ خصوصی توسط بورژوازی دولتی و یا گروهی از فئودالها توسط گروهی دیگر. در واقع بطور نسبی قدرت سیاسی حاکم عموماً در اختیار گروه معینی از طبقه حاکم قرار دارد و مطابق با منافع او عمل می‌کند، گروهی که وسیع‌ترین و عمده‌ترین وسایل تولید را تحت مالکیت خویش دارد و دارای بیشترین قدرت اقتصادی است. فقط پس از حصول سرمایه‌داری به سطح معینی از تکامل که در آن دمکراسی بورژوازی، بمثابه خصوصیت خاص روبنای سیاسی این نظام، بمثابه محصول غلبه قطعی این نظام بر بقاپای روبنایی ماقبل سرمایه‌داری، بر جامعه حاکم می‌گردد یعنی فقط در جوامع

سرمایه‌داری باصطلاح دموکراتیک این تمرکز انحصاری قدرت سیاسی و حاکمیت فرهنگی در دست گروه خاصی از بورژوازی یعنی قشر فوقانی آن، تا حدودی تعديل پیدا می‌کند و این قدرت و حاکمیت بمثابه آنچه که متعلق به تمام افشار و گروههای تشکیل‌دهنده کل این طبقه است تجلی می‌یابد.^۱

۱- «دموکراسی» بنظر ما بمعنای رهبری و اداره حکومت توسط مردم است. دموکراسی امری است که اساساً جنبه سیاسی و مفهوم سیاسی دارد و از این طریق بیشتر یا کمتر در حیطه‌های اقتصادی اجتماعی (مثلًاً برای توده‌های مردم در جامعه بورژوازی بصورت تأمین بیمه‌های مختلف اجتماعی، آزادی اتحادیه‌ها و تشکل‌های صنفی و غیره) و در حیطه فرهنگی (مثلًاً بصورت آزادی و تعدیگرایی فرهنگی و هنری و ادبی و غیره در جامعه بورژوازی) تجلی می‌یابد. دموکراسی بنابر مفهوم خود بطور حقیقی و کامل تنها در جامعه سوسیالیستی می‌تواند تحقق پیدا کند اما در جامعه بورژوازی هم ممکن است بنحوی کم و بیش صوری و ناقص صورت پذیرد. دموکراسی بورژوازی، دموکراسی در چارچوب حاکمیت سرمایه، لااقل در شکل امروزی اش، بنظر ما در وله نخست مشتمل بر دو وجه است: (۱) دموکراسی برای افشار و گروههای مختلف بورژوازی که بر وجود امکان مشارکت هرچه بیشتر کلیه این افشار و گروهها در اداره و رهبری حکومت و دولت دلالت دارد؛ (۲) وجود نوعی سازش و مصالحه و توافق تاریخی بین تمام افشار و طبقات جامعه بورژوازی و در چارچوب حاکمیت سرمایه، که میان میزان معینی از توازن قوای طبقاتی بوزیره بین طبقه کارگر و بورژوازی است. و تجلیات اقتصادی فوق‌النکر دموکراسی بورژوازی محصول این توازن قوای طبقاتی بخصوص بر پستر شرایط اقتصادی پیش‌فرهه معینی است. این وجه اخیر دموکراسی بورژوازی البته حاکی از مشارکت صوری و ظاهری طبقه کارگر و لایه‌های پایینی افشار میانی در رهبری و اداره امور دولت و جامعه می‌باشد. چونکه نظام سرمایه‌داری خود مبتنی بر حاکمیت یک گروه قلیل بنیاداً استمارگر و ستمگر بر توده مردم و لذا در ذات و بنیان خود در تضاد با دموکراسی بمعنای واقعی است.

می‌توان گفت دموکراسی بورژوازی، همانگونه که سمیرامین در جایی اشاره می‌کند، بطور کلی چهارمشخصه به این شرح دارد: ۱- حقوق بشر بمفهوم معمول کنونی آن در چارچوب جامعه بورژوازی؛ ۲- آزادی‌های اجتماعی و فردی ممکن در چارچوب نظام سرمایه‌داری؛ ۳- تعدیگرایی سیاسی و عقیدتی؛ ۴- دولت بورژوازی مبتنی بر قانون و قانون‌گرای؛ و بنظر ما باید جانی دین از حکومت و تأمین حقوق افکلتهای ملی و تحقیق (تبیین) برای زن و مرد را نیز بطور مشخص به این چهار مشخصه اضافه نمود. هرچقدر دموکراسی بورژوازی وسعت و عمق بیشتری باید و بنحوی که ذکر شد میزان بیشتری گروههای مختلف بورژوازی و سایر طبقات و افشار را در برگیرد، بهمان نسبت مشخصه‌های ذکر شده میزان بیشتری تحقق و تجلی پیدا می‌کند.

این نکته نیز قابل نکر است که بنظر ما- اگرچه دموکراسی اساساً در مرحله معینی از روند تاریخی تکامل سرمایه‌داری و در نتیجه غلبه قطعی آن بر بقایای سیاسی و اینتلولژیک و روینایی ضدموکراسی فنودالی و ماقبل سرمایه‌داری می‌تواند وجود و کسترش باید ویژگی و میراث خاص تاریخی فرهنگی جوامع نیز ممکن است تا حدودی در تکوین یا عدم

معذلک آنچه که بیان گردید ناقض این مطلب نیست که ما در تاریخ واقعی جوامع طبقاتی شاهد دوره‌های خاصی هستیم که قدرت سیاسی در حال انتقال از دست اقشاری از طبقه حاکم به قشرهای دیگر است یا کم و بیش طبقات اجتماعی مختلفی بطور موقت و گذرا در حاکمیت سیاسی مشارکت دارند یا قدرت سیاسی استثنائاً در اختیار هیچ طبقه یا قشر اجتماعی معینی قرار ندارد یا قشرهای اجتماعی نوپا و در حال تکونی قدرت سیاسی را به تصرف خود درآورده است و غیره. می‌توان گفت که وجود جوامع سرمایه‌داری دموکراتیک نیز بر نوع ویژه‌ای از این دوره‌های تاریخی خاص ولی امکاناً بسیار طولانی مدت، و بر نوع خاصی از خود ویژگیهای حاکمیت سیاسی طبقه حاکم و بر شکلی از تعديل یافتنی این حاکمیت دلالت دارد.

همچنین قشرهای مختلف طبقه حاکم متناسب با نقش و جایگاه اقتصادی و سیاسی خود بر حیطه‌های فرهنگی و معنوی جامعه حاکمیت پیدا می‌کنند. در واقع گروهی که بر بیشترین و عمده‌ترین وسایل تولید مالکیت داشته و حاکمیت سیاسی را در انحصار خود دارد عموماً بیشتر از دیگران قادر به اعمال خواستها و خصوصیات فرهنگی و گرایشات فکری خاص خویش می‌باشد و در حیطه‌های معنوی و فرهنگی نیز، تا حدی که از این لحاظ نسبت به

نکوین آن مؤثر باشند. مثلاً وجود دموکراسی بورژوازی در هندوستان کنونی بنظر می‌آید تا حدودی نیز محصول وجود تاریخی امر «تسامح و مدارا» بمتابه یک خصوصیت بر جسته مذاهب هندوئیسم و غیره که در طول قرون متعددی در این جامعه رایج بوده‌اند می‌باشد. بدیهی است که عوامل دیگری هم مانند چگونگی توازن قوانین و اتفاقات بین اقسام مختلف بورژوازی و بین تمامی طبقات و چگونگی پیشرفت و تأثیرگذاری مبارزات اجتماعی یا فقدان یا وجود تسلط امپریالیسم جهانی بر جامعه و غیره تا حدودی کمتر یا بیشتر بر امر برقراری یا عدم برقراری دموکراسی بورژوازی مؤثر واقع می‌گردد.

در اینجا نامناسب نیست که به این نکته بطور روشن‌تر توجه نمانیم که اصطلاح رایج و متداول «دموکراسی» مفهومی مقاولات از «حاکمیت مردم» به عنای جامع و کامل آن است. زیرا حاکمیت مردم در مفهوم جامع آن بر حاکمیت آنان بر کلیه حیطه‌های اجتماعی و قبل از همه بر قلمروی اقتصادی و بر مالکیت مشترک آنان بر کلیه وسایل تولید دارد در حالیکه دموکراسی اساساً و مستقیماً محدود به حوزه سیاسی است و می‌توان گفت بیانگر حکومت مردم به عنای سیلیسی آن است. حاکمیت مردم بطور واقعی در جامعه سوسیالیستی تحقق می‌پذیرد و بیانگر نظام سوسیالیستی است، و دموکراسی سوسیالیستی بمتابه بخشی از این حاکمیت، بمفهوم حکومت مردم، مشارکت و دخالت واقعی آنان در کار هدایت و رهبری و مدیریت امور سیاسی و تجلی این امور در رهبری و مدیریت در حیطه‌های اقتصادی و فرهنگی و غیره می‌باشد.

سایر اقسام تفاوت دارد، دارای بیشترین حاکمیت است.

بهر حال آنچه گفته شد معنای نابودی و امحاء فرهنگ خاص طبقه تحت سلطه و اقسام اجتماعی میانی نیست بلکه فرهنگ و افکار و اخلاق خاص این طبقات اجتماعی نیز کم و بیش زیر سلطه فرهنگ حاکم حیات و تداوم دارند همچنانکه حاکمیت سیاسی و تسلط افکار و نظرات سیاسی طبقه حاکم بمعنای امحاء قطعی افکار و نظرات سیاسی طبقه محکوم و نابودی قطعی جنبش‌های سیاسی توده‌های مردم نیست. حاکمیت ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی طبقه حاکم عموماً نه حاکمیت مطلق بلکه حاکمیتی نسی و محدود به حدود معینی است. بعلاوه مطالب فوق بیانگر جواب مشترک و عام روندهای حاکمیت معنوی و فرهنگی در جوامع طبقاتی است لیکن در موارد تاریخی خاصی پدیده‌های ویژه دیگری از قبیل پذیرش تحمیلی عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک سایر اقسام و طبقات اجتماعی توسط قشر اجتماعی حاکم یا نفوذ و تداخل فرهنگ سایر طبقات اجتماعی در فرهنگ طبقاتی حاکم و حاکمیت یافتن موقتی و گذرای گرایشات فکری و فرهنگی طبقات تحت سلطه و غیره نیز تحقق پیدا می‌کند.

ح- مطالبی راجع به طبقات و اقسام و گروههای

مختلف اجتماعی بویژه در جامعه سرمایه‌داری

در جوامع برده‌داری، طبقه حاکم برده‌دار وسایل تولید از قبیل اراضی کشاورزی، دام‌ها، معادن، ابزارهای کار و سایر وسایل معمول در آن دوران و همچنین وسایل معاش را در اشکال معینی از مالکیت‌های فردی و جمعی در اختیار خویش دارد و در مقابل طبقه برده شامل توده‌های انسانهایی است که نه تنها از مالکیت بر وسایل تولید و معیشت بلکه اساساً از هر گونه آزادی انسانی نیز محروم می‌باشند و بمثابه بخشی از وسایل کار تحت مالکیت برده‌داران قرار دارند و توسط آنها خرید و فروش می‌شوند و در کار تولید وسایل مادی و سایر فعالیت‌های مورد نیاز برده‌داران مورد بهره‌کشی و استثمار قرار می‌گیرند. برگان عموماً از

حقوق اجتماعی و سیاسی افراد آزاد جوامع بردهداری محروم هستند و زیر سیطره سیاسی و حقوقی و فکری بردهاران قرار داشته و اعتراضات و جنبش‌ها و قیام‌هایشان به شدت سرکوب می‌گردد. گذشته از ویژگی‌های متفاوتی که در جوامع مختلف بردهداری در رابطه با چگونگی رفتار با برداگان و شدت استثمار و بهره‌کشی از آنها دیده می‌شود، فقط در طی دوران تلاشی و زوال بردهداری است که از شدت انقیاد و استثمار بردها کاسته می‌گردد.

افراد به علی چون عدم توانایی در پرداخت مقررات خود و مهمتر از همه در نتیجه اسیرشدن در جنگ‌ها و کشورگشایی‌های بردهاران و سران قبایل و اقوام به برده تبدیل می‌گردند. فرزندان بردها نیز همچون والدین خود برده محسوب می‌شوند.

گذشته از این دو طبقه اجتماعی که دو سوی کاملاً متقابل نظام بردهداری را تشکیل می‌دهند و متعلق به این نظام اجتماعی هستند، طبقات و قشرهای اجتماعی دیگری نیز در جوامع بردهداری بمیزانی کمتر یا بیشتر و عمده‌تر بشرح زیر دیده می‌شوند، طبقات و اقسامی که جایگاه‌های اجتماعی و اقتصادی خاصی متمایز از طبقات برده و بردهار اشغال می‌نمایند: جماعات خودبسنده رستایی مشکل از دهقانان آزاد و متکی بر مالکیت‌های ارضی اشتراکی و یا فردی که نمایانگر بقایای اقتصادهای ماقبل بردهداری هستند؛ و گروههای چون پیشه‌وران و بازرگانان آزاد با مالکیت‌های خصوصی و اکثرًا کوچک و محدود که در تولید برخی وسایل کار و معیشت و یا در زمینه مبادله وسایل مذکور و محصولاتی که از رشته‌های تولید بردهداری به حوزه گردش و مبادله وارد می‌شوند اشتغال دارند.

دهقانان، پیشه‌وران و بازرگانان مجبور به پرداخت مالیات و عوارض و امکاناً انجام برخی خدمات نظامی و غیره برای دولت‌های بردهار می‌باشند و حقوق اجتماعی و سیاسی آنها، بعنوان افراد آزاد، بنابر قوانین و سنن حاکم در جوامع بردهداری عموماً از حقوق اعیان و اشراف بردهدار و صاحب قدرت متمایز و محدودتر است.

همانگونه که گفته شد، طبقات اجتماعی فرعی در جامعه بردهداری نماینده اشکالی از اقتصادهای غیرهبردهاری بشرح زیر می‌باشند: تولید و اقتصاد کالایی که بمثابه شکل خاص و اساساً مستقلی از مناسبات تولیدی بردهاری، از طریق مبادله محصولاتی که از تولید بردهداری وارد حوزه مبادله می‌شوند و از طریق تأمین برخی وسایل مورد نیاز تولید بردهاری، با این مناسبات تولیدی پیوند و ارتباط می‌یابد. و اقتصادهای مشاعی و خرده مالکی

جماعت‌های روستایی که خودبسنده هستند و خارج از چارچوب خاص روابط تولید بردهداری قرار می‌گیرند.

در جامعه بردهداری همچنین با فعالیت‌هایی مواجه هستیم که نمایانگر کاربرد اجبار غیراقتصادی در روند تولید بردهداری و بیانگر کاربرد قهر و کنترل قهرآمیز عليه برده‌ها می‌باشد و فعالیت‌هایی جهت حفظ نظم اجتماعی و حقوقی بردهداری محسوب می‌شوند یا مبین کاربرد قهر از سوی گروههای بردهدار علیه یکدیگر یعنی حاکی از کشورگشایی‌ها و جنگ‌های آنها با یکدیگر هستند. این گونه فعالیت‌ها به حیطه نیروهای مسلح و دولت بردهداران مربوط می‌شوند. گروههای شاغل در سطوح پائینی اینگونه فعالیت‌ها، که با محصولات تولیدشده توسط برده‌ها زندگی می‌کنند، در واقع عوامل کنترل و سرکوب بردهداران و دولت‌های بردهداری را تشکیل می‌دهند. سطوح فوقانی مشاغل رهبری و فرماندهی و مدیریت در حیطه‌های مختلف عموماً در دست افراد و گروههایی از خود بردهداران قرار دارد.

در جوامع فئوالی، وسایل عمدۀ تولید چون اراضی کشاورزی و مراعع و جنگل‌ها و منابع آب قابل استفاده در اشکال معین فردی، جمیعی و دولتی تحت اختیار و مالکیت طبقه فئوال قرار دارد. در مقابل دهقانان وابسته شامل گروههای وسیعی از انسانها هستند که در قطعه زمینهایی که مالکان فئوال در اختیار آنها می‌گذارند با ابزاری که در مالکیت شخصی خود دارند کار می‌کنند و قسمتی از محصولات تولیدشده را بعنوان بهره مالکانه در اشکال مختلف جنسی و پولی به فئوال‌ها و دولت فئوالی می‌پردازنند. بعلاوه آنها مجبور به انجام بیگاری و پرداخت عوارض و مالیات هستند.

دهقانان باشکال و درجات مختلف به فئوال‌ها و زمین‌های تحت مالکیت آنها وابسته و لذا مقیدند و مجبورند که بر روی اراضی مذکور کار کنند و غالباً همراه با این اراضی، در مواقعی که رخ می‌دهد، به فئوال‌های دیگر واگذار می‌شوند و یا به تصرف آنها درمی‌آیند. زیر سلطه سیاسی، نظامی، حقوقی و فرهنگی فئوال‌ها زندگی می‌کنند و مجبور به تحمل انواع ستم‌های اجتماعی می‌باشند.

اقشار اجتماعی فرعی جوامع فئوالی بطور عمدۀ از پیشه‌وران و بازرگانان با مالکیت‌های خصوصی و دهقانان آزاد با مالکیت‌های اراضی اشتراکی یا فردی و اقتصادهای کم و بیش

طبیعی و خودبستنده دهقانی تشکیل می‌گردد. این اشاره اجتماعی در قبال دولت مرکزی و حکومتهای محلی مجبور به پرداخت مالیات و عوارض و امکاناً انجام برخی بیگاری‌ها و خدمات نظامی هستند. بازرگانان و کسبه و پیشه‌وران آزاد نماینده اقتصاد کالایی هستند که یک شکل اقتصادی خاص و اساساً مستقل از تولید فئودالی است، شکلی که در عین حال بواسطه تأمین برخی وسایل مورد نیاز اقتصاد فئودالی و به گردش درآوردن محصولاتی که از حیطه تولید فئودالی وارد حوزه مبادله می‌شوند با مناسبات تولیدی مذکور پیوند پیدا کرده است. تولید طبیعی و خودبستنده دهقانان آزاد نیز شکلی جداگانه و مستقل از تولید فئودالی به شمار می‌رود. بدیهی است که در جامعه فئودالی ممکن است بقایایی از روابط تولیدی برده‌داری هنوز وجود داشته باشد.

افراد شاغل در سطوح مختلف مشاغل نظامی، سیاسی، اداری و غیره در جوامع فئودالی در دورانهای مختلف می‌توان گفت که به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته در عین حال بطور مشروط یا غیرمشروط مالک بعضی از اراضی هستند و بنابراین در زمرة خود فئودال‌ها محسوب می‌شوند و دسته دیگر کسانی هستند که صرفاً عوامل و وابستگان و نماینده‌گان نظامی و سیاسی و ایدئولوژیک فئودال‌ها محسوب می‌گردند و بدون داشتن زمین و رعیت و استثمار مستقیم دهقانان با آنچه که در قبال خدمات خود از فئودال‌ها دریافت می‌دارند گذران می‌کنند.

در جوامع سرمایه‌داری وسایل تولید و معاش در اشكال مختلف مالکیت‌های فردی، جمعی و دولتی در انحصار سرمایه‌داران قرار دارد و در مقابل کارگران از مالکیت بر وسایل تولید جدا و محروم بوده، بمشابه افرادی آزاد و بدون وابستگی‌های دهقانان وابسته در نظام فئودالی، تنها نیروی کار خود را در اختیار دارند و از این‌رو برای گذران زندگی مجبور به فروش آن به سرمایه‌داران می‌باشند. بورژوازی با بهره‌کشی از کارگران، بخشی از کار آنها را بمتابه اضافه کار یا بصورت اضافه ارزش تصاحب می‌نماید. طبقه کارگر بوسیله بورژوازی شدیداً استثمار می‌شود.

در اینجا به حاشیه می‌رویم و مسئله افزایش بارآوری و حاصلبخشی کار و بالنتیجه از دید اضافه ارزش تولیدشده و امکاناً افزایش میزان برخورداری کارگر از کالاهای مصرفی و ارتقاء سطح زندگی او در اثر ابداعات و اختراعاتی که در وسایل کار و مکانیسم فنی تولید توسط

دانشمندان و مخترعین انجام می‌گیرد را مورد توجه قرار می‌دهیم، مسئله اساسی‌ای که تا حدیکه ما اطلاع داریم مارکس در جاهائی که لازم بوده به آن نپرداخته و از کنار آن رد شده است:

گروههای اجتماعی متشکل از دانشمندان و مخترعین، از پژوهشگران و متفکرین در زمینه‌های علمی و فنی در جامعه بورژوازی معمولاً گروههایی غیرکارگر و بخش معینی از اقشار اجتماعی میانی یا بورژوازی و بهر حال گروههایی مشتمل بر افرادی محدود و ویژه و جداگانه محسوب می‌شوند. اینان هستند که گذشته از افزودن بر شدت کار از طریق تشدید و تسريع حرکت کارگر در کار با ابزار از طریق تغییر در این ابزار، با ایجاد تحولات دیگری در وسایل کار و مکانیسم فنی تولید موجب ارتقاء بارآوری کار می‌گردند؛ افزایش نیروی بارآور کار از طریق صرف تغییر در سازمانبندی کار در پروسه تولید معمولاً چیز مهمی محسوب نمی‌شود. تشدید و تسريع حرکت کارگر یا افزایش شدت کار، معنای ازدیاد مقدار کار انجام شده در واحد زمان است و چیزی از ارتقاء بارآوری یعنی نیروی بارآور کار در برندارد. فقط آن تحول در وسایل کار و مکانیسم فنی تولید که برای مقدار کار واحد محصول بیشتر بدست می‌دهد ابداع و نوآوری افزاینده نیروی بارآور کار محسوب می‌گردد و این چیزی است که در اینجا مورد نظر ماست. اینکه بارآوری کار کارگر مثلاً ۲ یا ۳ یا ۵ برابر می‌شود حاصل اینگونه ابداعات و نوآوری‌هایی است که توسط متفکران و پژوهشگران علمی و فنی، دانشمندان و مخترعین و تحت انگیزش و هدایت سرمایه انجام می‌پذیرد. و از این طریق است که قدرت ثروت‌آفرینی کارگر و امکان‌آن بخش از این ثروت که به خود او اختصاص می‌یابد نیز فزوئی می‌گیرد.

در تولید بورژوازی، غرض و مقصد از افزایش بخشیدن به نیروی بارآور کار از طریق ابداع و نوآوری در وسایل کار و مکانیسم فنی تولید طبعاً عبارت از کوتاه‌کردن زمان کار لازم و تطویل زمان کار اضافی یعنی بالابردن نرخ «اضافه ارزش» و سود سرمایه است. بنابر آنچه گفته شد پس باید این اضافه ارزش مستقیماً توسط کارگران تولید شود ولی بطور غیرمستقیم تا حدی بیشتر یا کمتر در اثر فعالیت‌های ویژه ابداع‌کنندگان و نوآوران حاصل گردد و همچنین است در مورد امکان افزایش میزان برخورداری خود کارگر از کالاها و خدمات مصرفی و کاهش زمان کار او و بدینگونه ارتقاء سطح زندگی‌اش. اما موضوع از این قرار است که حاصل فعالیت‌های این کسان (نوآوران و ابداع‌کنندگان) چنان خصلت و خصوصیتی دارد که صرفاً از

آن خود آنها نیست و متعلق به عموم و تمام انسانهاست. و همین حقیقت است که بطور علمی و انسانی مسئله را حل می‌کند و تولید اضافه ارزش تماماً توسط خود کارگر و تولید وسایل زندگی او تماماً توسط خود او را تبیین می‌نماید. وجود گروههای اجتماعی ویژه متشكل از داشمندان و مخترعین، متفکرین و پژوهشگران علمی و فنی، جدا و مستقل از طبقه کارگر و غالباً تحت اختیار سرمایه، یک خصوصیت طبقاتی و ستمگرانه و محصول تاریخ نظامهای طبقاتی بطور اعم و نظام بورژوازی بطور اخص می‌باشد؛ وجود این گروههای اجتماعی ویژه و ممتاز بازاء موجودیت تودههای عادی و محروم و تحت سلطه و استثمار تحقق پیدا می‌کند. لذا در یک نگاه تاریخی- طبقاتی، از دیدگاه انسانی و علمی، حاصل فعالیتهای ویژه آنها متعلق به عموم انسانها محسوب می‌شود.

در جامعه طبقاتی، کار تحقیق علمی و ابداع و اختراع براساس وجودیابی طبقات تحت سلطه و استثمار و بطور طبقاتی و ستمگرانه بصورت فعالیتهای ویژه و جداگانه معینی درآمده و عموماً در انحصار گروه معدودی از خواص و افراد ممتاز قرار گرفته است در حالیکه این تقسیم طبقاتی کار مغایر با اصول انسانی و غیرانسانی است و لذا دستآوردهای علمی و فنی این کسان و ثمرات این دستاوردها بگونهای هستند که از دیدگاه انسانی باید از متعلقات عموم انسانها تلقی گرددند. دستآوردهای علمی و فنی مکتشفین و ابداع‌کنندگان و مخترعین را صرفاً متعلق به خود اینها یا مایملک سرمایه‌داران و بورژوازی دانستن، امری عمیقاً ستمگرانه و ناصحیح است. اینکه این کسان بهر حال از هوش و استعداد وافری برخوردار بوده‌اند و این هوش و استعداد ممکن است تا حدی ارشی بوده باشد، در اینصورت نیز آنچه که گفتیم از اعتبار نمی‌افتد زیرا چنین تمایز طبقاتی بین آنها و کارگران و توده مردم در هر حال یکی از مشخصه‌های نظامهای طبقاتی است و با ایجاد جامعه بدون طبقه کمونیستی آنی کاملاً از میان خواهد رفت (در ضمن بدیهی است که مقصد ما در اینجا از این کسان نه هر دانشمند و پژوهشگر علمی و فنی بلکه فقط آنهاست که واقعاً مکتشف یا ابداع‌کننده و مخترع هستند).

از این گذشته، این اکتشافات و نوآوری‌ها و اختراعات، که نه تنها امر افزایش بارآوری کار بلکه امور دیگری در زندگی انسان را نیز دربرمی‌گیرند، همان دانش‌های تئوریک و کاربردی بشر در عرصه تولید را تشکیل می‌دهند و این دانش‌ها در همین جوامع طبقاتی نیز چیزی

متمايز از کالاها و چيزهایی چون فلان نان و لباس و اتومبیل یا فلان کارخانه یا فلان منبع طبیعی در فلان کشور هستند؛ اينها که موجودیتی مادی دارند در تعلق خصوصی افراد و گروههای خاصی از افراد قرار می‌گيرند و بمثابه مایملک صرف اين یا آن تجلی می‌باشد لیکن دانش‌ها که موجودیت ذهنی داشته و بصورت ابزار و وسائل مادیت پیدا می‌کنند از متعلقات عمومی انسانها و کل بشریت محسوب می‌گرددند و علی‌الاصول مایملک خصوصی صرف این یا آن فرد یا گروه از افراد نمی‌توانند باشند، در عمل خواه همه افراد پسر آنها را فرا گرفته باشند و خواه تنها این یا آن فرد یا گروه و این یا آن بخش از انسانها آنها را بدانند و بکار گیرند و خواه در راه کسب و فراییری و کاربرد آنها موانعی وجود داشته یا ندادشته باشد. اگر دانشی صرفاً در انحصار فرد یا گروهی قرار گرفت، اصولاً این امر ناهنجار و موقتی بوده و عموماً این انحصار بزودی درهم شکسته می‌شود و آن می‌تواند در اختیار عموم قرار گیرد و از این جمله است مواردی که دانش بعنوان تکنولوژی فروخته می‌شود. اکتشافات و ابداعات و اختراعات همینکه صورت گرفتند، این دانش‌ها همینکه بدست آمدند، از آن عموم افراد بشر محسوب می‌شوند. وانگهی، این دانش‌ها همچون شناخت‌های ایدئولوژیک نیستند که در جامعه طبقاتی در حقیقت تنها متعلق به این یا آن طبقه اجتماعی باشند و نه از آن عموم؛ آنها سرشت صرفاً علمی داشته و مستقل از تعلقات خاص طبقاتی و ایدئولوژیک انسانها به همه اینان تعلق دارند. علم و تکنیک بمثابه دانش‌های تئوریک و کاربردی، که پیشرفتشان بارآوری کار انسانها را بالا می‌برد و بدینگونه میزان برخورداری آنان از وسائل زندگی و از وقت آزاد را ارتقاء می‌بخشد و موجب سهولت و راحتی در کار با ابزارها و بهبود در کیفیت وسائل زندگی می‌گردد و قلمروی شناخت و بهره‌گیری انسان از طبیعت را گسترش می‌دهد و پایه مادی پیشرفت و رهایی اجتماعی و معنوی او و شیوه فنی تغییر مطلوب در رابطه‌اش با طبیعت را فراهم می‌سازد، علی‌الاصول مایملک خصوصی فرد یا گروه خاصی نیستند و به عموم بشریت را تعلق دارند. دانشمندان و متفکرین و پژوهشگران علمی و فنی فقط افتخار انجام این کشفها و نوآوری‌ها و اختراعات را پیدا می‌کنند و بدینگونه امکاناً در زمرة خدمتگزاران بشریت و پیش‌برندگان تاریخ او قرار می‌گیرند؛ بعلاوه موارد زیادی هست که آنها از این بابت حقوق‌های بالنسیبه کلان و امتیازات زیادی از سرمایه‌داران یا دولت بورژوازی دریافت می‌دارند. در هر صورت همینکه آنها نظریه جدیدی را تدوین کردنده یا روش یا ابزار یا وسیله جدید یا

متکامل‌تری را ابداع نمودند، این چیزهای نو بمثابه دانش‌های نو از حیطه تملک خصوصی آنها- که بنابر آن تنها خودشان و امکاناً همراه با سرمایه‌داران باید از حاصل آن برخوردار گردند- بیرون می‌آید و علی‌الاصول در اختیار همگان و در زمرة تعلقات عموم بشریت قرار می‌گیرد.

بنابراین در تولید بورژوائی، در هر سطح از تکامل علم و تکنیک، کل آنچه که در پروسه تولید آفریده می‌شود، شامل اضافه ارزش که به تصاحب سرمایه‌دار درمی‌آید و چیزی که خود کارگر بدست می‌آورد، تنها توسط خود کارگر تولید و حاصل می‌گردد. اما امر افزایش نیروی بارآور کار در اثر تحول در تکنیک به همینجا ختم نمی‌شود و مطلب مختصر دیگری بشرح زیر را نیز دربرمی‌گیرد:

ازدیاد نیروی بارآور کار که متناسب با میزان پیشرفت علم و تکنیک صورت می‌گیرد در عین حال عموماً متضمن افزایش حجم ارزشی وسایل تولید بکار گرفته شده توسط کارگر می‌باشد و این افزایش طبعاً بیانگر تجمع اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران پیشین برای بکارگیری بمثابه وسایل تولید توسط کارگر کنونی نیز هست. ارتقاء بارآوری کار معنای بکارگیری حجم ارزشی بیشتری از وسایل تولید توسط هر کارگر در واحد زمان است زیرا که در اثر این ارتقاء در رابطه با هر کارگر وسایل کار پیچیده‌تر و متکامل‌تر گشته و- بفرض ثابت بودن بارآوری کار مورد نیاز برای تولید این وسایل- بمثابه تجسم و تبلور کار بیشتری ظاهر می‌گردد و مقدار مواد خام بیشتری در واحد زمان توسط او بکار برد می‌شود. با ازدیاد میزان بارآوری کار مقدار ارزشی وسایل تولید مورد کاربرد هر کارگر در موسسه تولیدی افزایش می‌یابد و این افزایش نتیجه تجمع اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران زمانهای قبل و نسل‌های قبلی کارگران و امکاناً توسط دیگر زحمتکشان و سایر مردمان است که اکنون بصورت وسایل تولید برای کاربرد توسط کارگر کنونی مهیا و فراهم شده است. پس ارتقاء قدرت خلاقه و ثروت آفرینی کارگر که وابسته به میزان پیشرفت علم و تکنیک است متضمن ازدیاد حجم ارزشی وسایل تولید مورد کاربرد کارگر و لذا مستلزم انباشت اضافه ارزش‌های تولید شده پیشین بصورت وسایل تولید جدید نیز هست.

به ادامه مطلب باز می‌گردیم: سلطه سرمایه بر کار در روند کار بصورت برتری و تسليط کار فکری و رهبری تولید بر کار جسمی، تسلط و رهبری مدیران، کارکنان فکری، «مراقبان» و

غیره بر کارگران و انتقاد و اسارت و تباہی کارگران بوسیله ماشین و وسایل و شرایط کار تجلی پیدا می‌کند و در روند تولید بصورت تصاحب بخشی از حاصل کار کارگر توسط سرمایه‌دار متجلی می‌گردد. در سایر عرصه‌های اجتماعی بصورت سلطه و ستم سیاسی و فرهنگی و تسلط فکری بورژوازی بر طبقه کارگر گسترش می‌یابد.

در شیوه تولید سرمایه‌داری از یکسوی روابط تولیدی بورژوازی که ذکر آن رفت و از سوی دیگر- از مرحله‌ای که ماشین جای ابزارهای دستی را می‌گیرد- وسایل کار ماشینی همراه با کارگران بمثابه انجام‌دهنده‌گان کارهای سخت و فرسوده‌کننده یدی و جسمی و دارای مهارت‌های نسبتاً ساده و محدود اساساً یدی و جسمی و همچنین دانشمندان و مهندسان و مدیران و غیره با دانش‌های علمی و ممتاز و برتر قرار گرفته‌اند.

اقشار اجتماعی فرعی و میانی و متوسط و سایر گروههای متوسط اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری عبارتند از (ما «طبقات» میانی و فرعی جامعه بورژوازی را بعلت اینکه طبقات فرعی این جامعه محسوب می‌شوند بطور ویژه «اقشار» می‌نامیم): ۱- پیشه‌وران و کسبه و دهقانان خرده مالک و تمام گروههای دیگری که دارای مالکیت‌های کوچک و شخصی بر وسایل تولید و مبالغه می‌باشند و بدون بدست آوردن سود سرمایه فقط با حاصل کار خود با این وسایل زندگی می‌کنند. ۲- گروههای شاغل حقوق‌بگیر در سطوح پائینی کارهای واقعاً فکری: علمی، فنی و اداری در حیطه‌های تولید و اقتصاد سرمایه‌داری در موسسات مختلف تولیدی، خدماتی^۱ و بازرگانی. ۳- گروههای شاغل در سطوح پائینی نهادهای روبنایی: سیاسی،

۱- مقصد از موسسات خدماتی اشکال خاصی از موسسات تولیدی و تجاری بورژوازی است که برخی خدمات مادی مورد نیاز افراد یا موسسات تولیدی یا بعضی موسسات دیگر را تولید و عرضه می‌نمایند از قبیل موسسات مختلف آموزشی، پزشکی، درمانی، بهداشتی، تفریحی، حمل و نقل، پست، تلگراف، تلفن و غیره. این موسسات بجای تولید و فروش کالا بصورت اجسام مادی، کالا بصورت خدمات مادی تولید و عرضه می‌کنند. البته بخشی از این خدمات مانند حمل و نقل افراد و خدمات تقریبی در واقع و بطور عمد مشتمل بر مصرف طولانی مدت برخی کالاهایی است که بصورت اجسام مادی وجود دارند و بینگونه توسط افراد مختلف و متعدد مورد استفاده قرار می‌گیرند. نامناسب نیست که در اینجا خاطرنشان نماییم که روندهای تولید و عرضه خدمات معنوی از قبیل تولید و عرضه فیلم‌های سینمایی، نمایش تئاتر و نظائر آنها و یا مثلاً بخش معینی از خدمات آموزشی مستقیماً در حیطه معنوی و روساخت اینتلولژیک قرار می‌گیرند.

نظامی، پلیسی، آموزشی، فرهنگی، حقوقی و قضایی جامعه بورژوازی (البته شاغلین سطوح پائینی رشته‌های آموزش‌های عمومی و تخصصی بمثابه آموزش‌های مورد نیاز تولید اجتماعی- که اکثریت مجموع افراد شاغل در بخش‌های آموزشی جامعه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند- در زمرة دسته دوم قرار می‌گیرند).

دسته اول یا مانند پیشه‌وران و کسبه بلحاظ منشاء خود نمایندهٔ بقایای اقتصاد کالایی ماقبل سرمایه‌داری هستند که هنوز بوسیله روند تاریخی توسعه و تکامل سرمایه‌داری نابود نشده‌اند و در عین حال تا حدی که در جریان اجتماعی مبالغه محصولات تولید بورژوازی یعنی کالاهای تولید شده در واحدهای تولیدی کاپیتالیستی اشتغال دارند و از وسائل و ابزارهای تولیدشده در رشته‌های تولید کاپیتالیستی و از دانش و فنون جدید اقتصاد بورژوازی استفاده می‌کنند با شیوه تولید سرمایه‌داری پیوند و تلفیق یافته‌اند و یا اینکه مانند دهقانان امکاناً نمایانگر شکل تولیدی در حال گذاری هستند که پس از تلاشی شیوه تولید فئووالی و غیره تشکیل و جاشنین آن گردیده و از سوی دیگر هنوز توسط روند تکامل تولید سرمایه‌داری در حیطه کشاورزی نابود نگردیده است. و البته این اقتصاد دهقانی نیز ممکن است بطرقی که فوق ذکر گردید با تولید سرمایه‌داری پیوند یافته و با آن تلفیق یافته باشد.

گروههای اجتماعی مذکور، بواسطه مالکیت شخصی بر وسائل تولید و مبالغه و اینکه فقط بوسیله آنچه با کار شخصی خود با وسائل مزبور بدست می‌آورند و بدون کسب هیچ یک از اشکال سود سرمایه گذران می‌کنند و امکاناً از طریق پرداخت عوارض و مالیات به دولت بورژوازی و یا به روش‌های اقتصادی توسط بورژوازی استثمار و چپاول می‌شوند، بطور کلی در جایگاه اقتصادی و اجتماعی میانی‌ای در جامعه بورژوازی قرار می‌گیرند، بخشی از قشرهای میانی جامعه بورژوازی اصطلاحاً موسوم به خردبوروژوازی یا «خرده بورژوازی خصوصی» به شمار می‌روند. بدیهی است که پیشه‌وران و کسبه و دهقانی که بطور کلی به هیچ شکلی از طریق بهره‌کشی از نیروی کار کسب درآمد نمی‌کنند و عایدی آنها تماماً یا حداقل عمدتاً محصول کار خودشان با وسائلی است که در مالکیت شخصی خود دارند در زمرة اشار اجتماعی میانی جامعه بورژوازی محسوب می‌شوند و بدینگونه از بورژوازی کوچک و گروههای تحتانی سرمایه‌داران متمایز می‌گردند. لایه‌های پائینی این بخش از اشار میانی همچنین در معرض خطر ورشکستگی و سقوط به صف طبقه کارگر قرار دارند

دسته دوم شامل افرادی می‌گردد که در سطوح پائینی کارهای فکری در حیطه‌های تولید و مبادله کالا – که در شیوه تولید سرمایه‌داری باشکال و درجات معینی از کار یابی و جسمی جدا گردیده و بعنوان جزئی از قطب سرمایه در تقابل و تضاد با آن قرار می‌گیرد – شاغل هستند و لذا رویه‌مرفته و بطور نسبی، در حیطه‌های محدود و جزئی، روندهای کار در اقتصاد بورژوازی را رهبری و هدایت می‌کنند و از این جهت بعنوان نمایندگان بورژوازی در این سطوح از روندهای تولید و مبادله اجتماعی جلوه می‌کنند و علاوه نسبت به کارگران بطور متعارف رویه‌مرفته سهم بیشتری از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارند و از منزلت اجتماعی بالاتری برخوردارند، و از سوی دیگر بعلت فقدان مالکیت بر وسایل تولید و مبادله، برای گذران زندگی مجبور به فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران هستند و امکاناً توسط سرمایه استثمار می‌شوند و تحت سلطه و فرمانروائی آن قرار دارند. آنها از یکسوی بمثابه افراد فاقد مالکیت بر وسایل تولید که مجبور بفروش نیروی کار خویش هستند کمتر یا بیشتر تحت سلطه و ستم سرمایه قرار دارند و از این لحاظ در زمرة کارگران قرار می‌گیرند و از سوی دیگر عهده‌دار فعالیت‌هایی هستند که در حیطه‌های نسبتاً محدود عملکردشان بر کارهای جسمی برتری یا کنترل و رهبری دارند و سلطه سرمایه بر کار را متحقق می‌سازند و بنابراین آنها از این جهت در قطب سرمایه قرار می‌گیرند و لذا خصلت اجتماعی دوگانه و متضادی دارند، در جایگاه اقتصادی اجتماعی‌ای بالاتر از طبقه کارگر و پائین‌تر از (گروههای تحتانی) بورژوازی قرار می‌گیرند، بخش معینی از اقشار اجتماعی میانی به‌شمار می‌رond.

در اینجا جایگاه طبقاتی کارکنان فکری سطوح پائینی بخش‌های خدماتی آموزشی را ذیلاً بطور خاص مورد توجه قرار می‌دهیم. این نکته نیز قابل ذکر است که چنانکه می‌دانیم در جوامع بورژوازی ممکن است بخشی از موسسات آموزشی، مانند خیلی دیگر از موسسات خدماتی، مستقیماً بصورت موسساتی سرمایه‌داری عمل نمایند یعنی در قبال مبالغی که از افراد بعنوان دانش‌آموز، دانشجو و غیره دریافت می‌دارند آنها را در رشته‌های معینی آموزش می‌دهند و بدینطریق سود بدست می‌آورند. بخش‌های دیگر که عرضه‌کننده آموزش‌های رایگان می‌باشند، هزینه‌هایشان کم و بیش از منابع مالی دولتی و عمومی یعنی از مجموع بودجه یا ارزشی که دولت بورژوازی در اختیار خود دارد تأمین و عمدتاً بعنوان بخشی از هزینه‌های بهای نیروی کار اجتماعی آینده از منابع مزبور پرداخت می‌شود. می‌توان گفت که

این هزینه آموزش افراد بمثابه دارندگان نیروی کار عموماً در زمانهای بعدی بهنگام اشتغال آنان در رشته‌های تولید و مبادله کالا، بصورت کاهش‌های معینی در میزان مزد یا حقوقی که دریافت می‌دارند بازپرداخت می‌شود. وجود یا فقدان استثمار کارکنان موسسات آموزشی و میزان این استثمار را می‌توان از مقایسه میزان دریافتی و میزان کار آنها با ارزش و بهای نیروی کار مشابه در رشته‌های تولید و سایل مادی برآورد و تعیین نمود.

این گروههای اجتماعی در حالیکه از یکسوی برای گذران زندگی مجبور بفروش نیروی کار خود به بورژوازی و دولت آن می‌باشند و امکان‌توسط اینها استثمار می‌شوند و در رشته‌های تولید خدمات آموزشی و تولید نیروی کار بمثابه یک کالای ویژه شرکت دارند در عین حال از سوی دیگر در امر هدایت عملی انسانها و عناصر انسانی برای آماده ساختن اشان بعنوان نیروی کار تحت انقیاد و تسلط سرمایه اشتغال دارند و از این لحاظ نماینده سرمایه محسوب می‌شوند. و بعلاوه گروههای مجبور در مقایسه با کارگران از مقام و منزلت اجتماعی بالنسبه بالاتری برخوردارند و بطور متعارف سهم بیشتری از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارند. بنابراین آنها، همانند عموم کارکنان فکری سطوح پائینی حیطه‌های تولید سرمایه‌داری، در زمرة بخش معینی از اقشار اجتماعی میانی قرار می‌گیرند (البته آن گروه از کارکنان موسسات آموزشی مذکور که در رشته‌های ویژه آموزش ایدئولوژی‌ها و نظرات سیاسی بورژوازی و مذهبی و غیره اشتغال دارند جزء اقشار اجتماعی میانی محسوب نمی‌شوند و صرفاً در زمرة عوامل ایدئولوژیک بورژوازی قرار دارند).

اما دسته سوم از اقشار و گروههای اجتماعی‌ای که به سه دسته تقسیم گردیدند، شامل گروههایی از افراد است که در سطوح پایینی نهادهای روساختی بورژوازی بشرط زیر اشتغال دارند: مراکز آموزش، اشاعه و تبلیغ ایدئولوژی‌ها، تئوری‌ها و سیاست‌های بورژوازی، آموزشگاههای سیاسی، نظامی و غیره، مطبوعات و رسانه‌های گروهی، نهادهای سیاسی و دیپلماتیک، نیروهای نظامی و سرکوبگر، پلیس سیاسی و سازمانهای اطلاعاتی، محاکم حقوقی و قضایی سیاسی، سایر محاکم قضایی، نهادهای پلیسی، موسسات مالیاتی و غیره. گروههای مذکور بلحاظ مقدار سهمی که از اضافه ارزش تولید شده در جامعه دریافت می‌دارند هرچند که کم و بیش در سطح اقشار اجتماعی میانی قرار می‌گیرند لیکن بنابر نقشی که در نظام اجتماعی بورژوازی ایفاء می‌نمایند هیچگونه طبقه یا قشر اجتماعی خاصی را تشکیل

نمی‌دهند و صرفاً در زمرةً وابستگان و عوامل سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی محسوب می‌شوند.

البته امکان دارد که برخی از نهادهای فوق‌الذکر جامعه بورژوازی هم بنحوی اجراکننده قوانین، مقررات و ضوابط نظم اجتماعی بورژوازی باشند یعنی بمثابة عوامل ایدئولوژیک و حقوقی بورژوازی عمل کنند و هم در عین حال خدمات معینی را کم و بیش برای عموم طبقات و اقشار اجتماعی و یا در رابطه با تولید اجتماعی انجام دهنند مانند پلیس راهنمایی و رانندگی. افراد شاغل در سطوح پائینی مشاغل مربوط باین نهادها از لحاظ طبقاتی بطور کلی در مکانی مابین سطوح پائینی وابستگان و عوامل ایدئولوژیک بورژوازی و دسته دوم از اقشار اجتماعی میانی قرار می‌گیرند و بدیهی است که جایگاه مشخص‌تر طبقاتی این افراد بسته به وضع مشخصی که در این زمینه دارند تعیین می‌شود.

واضح است که گروههای تحتانی وابستگان و عوامل ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی (یعنی دسته سوم) در تطابق با مشاغل مختلف و خاصی که دارند ویژگی‌های اجتماعی و معنوی متفاوتی بخود می‌گیرند.

در اینجا لازم می‌بینیم که مينا و مکانیسم اقتصادی اجتماعی این مطلب را که چرا اقشار اجتماعی دسته دوم نسبت به کارگران بطور متعارف میزان بیشتری از ثروت اجتماعی را دریافت می‌دارند بشرح زیر توضیح دهیم: ابتدا ارزش نیروی کار را از دو جهت در نظر می‌گیریم: یکی نیروی کار بمثابة کالا که ارزش آن برابر با مقدار زمان کار اجتماعی لازم برای تولید و بازتولید آن در جامعه بورژوازی می‌باشد و این ارزش، گذشته از تفاوت مربوط به هزینه آموزش و تدارک نیروی کار، در هر شرایط و مرحله معین از حیات تولید سرمایه‌داری یعنی در هر جامعه بورژوازی معین و در هر زمان معین در مورد همه افراد (حامل نیروی کار) یکسان و برابر است. و دیگری ارزشی که در میزان ارزش مصرف تولید شده توسط نیروی کار تجسم پیدا می‌کند و بستگی به شدت و مهارت در کار و شرایط و سطح تکامل ابزارها و وسائل تولید و میزان آموزش نیروی کار دارد و لذا از یکسوی متناسب با میزان تکامل ابزارهای تولید افزایش می‌یابد و از سوی دیگر در هر شرایط و مرحله معین نیز در مورد افراد مختلف تفاوت می‌نماید. ولی بطور کلی و در رابطه با موضوع مورد بررسی ما، برای تعیین ارزش نیروی کار بلحاظ دوم باید نیروی کار را از هر جهت یعنی از لحاظ وسیله کار و مواد محمول کار و از

لحاظ خود کار، تحت شرایط عادی آن یعنی شرایط معمول و متداول ملاحظه نمود و بصورت نیروی کار متوسط اجتماعی در نظر گرفت و زمان به کار رفته در تولید ارزش مصرف را زمان کار اجتماعاً لازم محسوب نمود (در زمینه آنچه گفته شد مثلاً می‌توان به کتاب سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی، مجموع صفحات ۸۱ - ۷۷، ۱۸۲ - ۱۸۳ و ۲۰۱ و آنتی دیوهرینگ، ترجمه فارسی، مبحث «کار ساده و کار مركب» رجوع نمود).

با توجه به مطالع مذکور، تنها تفاوتی که بین کار فکری و کار جسمی دیده می‌شود، گذشته از خصوصیت خود آنها بمثابه کار فکری و کار جسمی، تفاوت در میزان و هزینه آموزش آنهاست. هیچ نوع تفاوت دیگری واقعیت نداشته و وجود ندارد. کارهای فکری نسبت به کارهای جسمی بدرجات و اشكال مختلفی از آموزش مقدماتی زیادتری برخوردارند و لذا هزینه آموزش و تدارک آنها بدرجات مختلفی زیادتر است؛ نیروی کار فکری فقط متناسب با میزان آموزش بیشتری که نسبت به کار جسمی داشته است در مدت زمان یکسان در مقدار ارزش بیشتری تجسم پیدا می‌کند. و هیچ تفاوت دیگری از دوچهت فوق الذکر بین آنها دیده نمی‌شود. مثلاً نمی‌توان گفت که شرایط در عصر پیدایش و تکامل سرمایه‌داری تاکنون به گونه‌ای بوده است که عموماً در هر رشته معین کارهای فکری نسبت به کارهای جسمی از نقطه نظر نیروی بارآور کار، بلحاظ متوسط اجتماعی، با آهنگ بیشتری رشد و ارتقاء یافته‌اند. با کمی توجه و تعمق دیده می‌شود که چنین چیزهایی وجود خارجی ندارد. بعلاوه چنانکه در دوره‌های کنونی در خیلی از کشورهای مختلف سرمایه‌داری رایج و متداول است هزینه آموزش نیروی کار فکری بصورت تحصیلات دانشگاهی و نظائر آن هم در موارد زیادی بخساً از بودجه عمومی و دولتی و بخساً بوسیله خود شخص و خانواده او پرداخت می‌شود. بطور اختصار تفاوت در میزان ارزش مولد و تولیدی کار فکری نسبت به کار جسمی معادل با تفاوت در میزان هزینه آموزش آنها می‌باشد.

اما آن تفاوتی که در میزان حقوق یعنی میزان سهم کارکنان فکری مزبور از ثروت اجتماعی نسبت به میزان مزد کارگران دیده می‌شود، در حالت متعارف و از لحاظ متوسط اجتماعی، بدرجات مختلفی بیشتر از مبالغ صرف شده بمثابه هزینه آموزش و تدارک نیروی کار فکری است (متأسفانه ما به ارقام معینی در این ارتباط دسترسی نداشتم تا آنها را در اینجا نقل نمائیم ولی تجربه و مشاهدات عینی نظر ما را تأیید می‌کند). این تفاوت عمدتاً

پاداشی محسوب می‌شود که کارکنان فکری بابت خدمات خود بعنوان نماینده و عامل سرمایه در روندهای تولید و مبادله کالا از بورژوازی دریافت می‌دارند. این تفاوت بیشتر شامل همان پاداشی است که برای عنصر غیرمولد یعنی عنصر هدایت و رهبری، که لاینفک کار فکری ضروری روند تولید و مبادله کالاها است، یعنی برای اداره و هدایت و رهبری امور از سوی سرمایه‌دار و بجای خود وی یا خدمت بمنظور تحقق سلطه عملی سرمایه بر کار در روندهای واقعی کار و تولید اضافه ارزش و فرآیندهای تدارکاتی مورد نیاز روندهای مذکور پرداخت می‌شود.

گذشته از خصوصیت این تفاوت که توضیح داده شد، البته این مطلب همچنان به قوت خود باقی است که نفس کار هدایت و رهبری در همان سطوح پائینی (اگر هم بفرض درآمدی اضافی و پاداشی بخاطر آن به افراد تعلق نگیرد) در عین حال بخودی خود علت و وسیله‌ای است که کارکنان فکری مزبور را در جایگاه‌های مسلط و برتری نسبت به کارگران در نظام تولید مادی اجتماعی قرار می‌دهد و آنها را در حدود معینی در عین حال بصورت عامل و نماینده سرمایه در می‌آورد و بطور کلی یعنی با توجه به تمام آنچه گفته شد آنها را بصورت طبقه یا قشری تبدیل می‌کند که کم و بیش متمایز از کلیت طبقه کارگر و بالتبه بالاتر و برتر از آن محسوب می‌شوند. و این هم حاکی از وجود تمایزات طبقاتی است. این تمایزات و اختلافات طبقاتی و حد و مرز آنرا در این مبحث بیان داشتایم.

آن گروههای اجتماعی که در سطوح فوقانی فعالیت‌های فکری مورد نیاز تولید بورژوازی استغال دارند در زمرة بخشی از بورژوازی محسوب می‌گردند و جایگاه طبقاتی آنها را بعداً دوباره مورد توجه قرار خواهیم داد.

البته به یک معنا تمامی افراد شاغل در سطوح پائینی و فوقانی فعالیت‌های فکری: اداری و فنی و علمی مورد نیاز تولید بورژوازی در زمرة یک قشر اجتماعی خاص قرار می‌گیرند و لایه‌ها و بخش‌های مختلف این قشر را تشکیل می‌دهند اما از آنجا که جایگاه و نقش اقتصادی و اجتماعی لایه‌های مختلف این قشر واقعاً با هم تفاوت دارند و لایه‌های پائینی واقعاً تا حد تعیین‌کننده‌ای بمتابه فروشنده‌گان نیروی کار (فکری) خود به سرمایه‌داران متجلی می‌شوند لذا متمایز نمودن شاغلین سطوح پائینی بمتابه یک قشر اجتماعی معین میانی جامعه بورژوازی واضحأ درست و مناسب است.

بدهیه‌ی است که در رابطه با آنچه گفته شد محققان، مختربین، مبتکرین و غیره که فعالیت‌ها و دست‌آوردهای آنها موجب تکامل وسایل کار و مکانیسم فنی تولید بورژوازی و در نتیجه موجب افزایش میزان بارآور کار می‌گردد استثناء می‌شوند. اینان با فعالیت‌ها و دست‌آوردهای خود یعنی با افزایش دادن نیروی بارآور کار، در مقایسه‌های مختلف و بدرجات مختلف، باعث بالارفتن ماحصل کار تولیدی عموم تولیدکنندگان می‌گردد. لذا در وهله نخست بنظر می‌رسد که ارزش کار آنها را با ملاک اقتصادی فوق الذکر نمی‌توان تعیین نمود و ماحصل فعالیت‌های آنها ممکن است فوق العاده زیاد و غیرقابل سنجش و اندازه‌گیری باشد. لیکن همانگونه که قبلاً بیان و تشریح گردید ماحصل فعالیت‌های آنها به عموم انسانها تعلق دارد. آنها در جامعه بورژوازی با فعالیت‌های خود در درجه نخست در خدمت تولید بورژوازی، در خدمت سرمایه قرار دارند^۱ ولی بطور کلی از لحاظ نقشی که در روند تکامل جامعه بشری ایفاء می‌نمایند باید مورد توجه و ارزیابی قرار گیرند. بعداً در رابطه با بررسی جایگاه طبقاتی دانشمندان و صاحبان سطوح فوقانی مشاغل علمی و فنی تولید بورژوازی دوباره در این باره سخن خواهیم گفت.

مبحث را با بررسی نکاتی در پیرامون اقسام اجتماعی میانی در مقایسه با طبقه کارگر ادامه می‌دهیم:

تقسیم طبقاتی کار و نقش تقسیم کار در تکوین طبقات اجتماعی را قبلاً در مبحث «شیوه کار و تقسیم کار» مورد بحث قرار دادیم و در این زمینه نظراتی را نیز از مارکس نقل نمودیم. اما نکته قابل ذکر اینست که مارکس در کتاب سرمایه بقدر کافی به بررسی جایگاه طبقاتی گروههایی چون مدیران، مهندسان، کارشناسان، دانشمندان، تکنیسین‌ها، مراقبان

۱- افزایش نیروی بارآور کار قل از همه بمنظور افزایش نرخ اضاله ارزش و میزان سود سرمایه و در راستای بینازکردن حتی الامکان سرمایه‌دار از نیروی کار انجام می‌گیرد و در خدمت این روندها قرار دارد و بعلاوه اختراع وسیلی کار جدید بمنابه ابداع روشهایی که موجب افزایش شدت کار کارگر و ایجاد انقیاد و اسارت اجتماعی و فنی وی توسط وسیله کار و موجب بازنویسی تقسیم طبقاتی کار می‌گردد نیز در زمرة فعالیت‌های اینگونه کسان می‌باشد و کم و بیش جزئی لاینک از نتایج فعالیت‌های آنها در حیطه تولید بورژوازی است. بطور اختصار اینگونه تحقیقات و ابداعات و اختراعات عموماً در موسساتی تحت اختیار بورژوازی و مستقیماً منطبق با منافع و مقتضیات تولید بورژوازی انجام می‌گیرد.

کارگران و غیره و بویژه صاحبان سطوح پائینی اینگونه مشاغل در کارخانه‌ها و سایر موسسات تولیدی و موسسات فنی و علمی و آموزشی وابسته بدانها نمی‌پردازد و اصولاً آنچه را که او در این باره می‌گوید، تا حدی که ما می‌دانیم، بسیار محدود و ناکافی است. گفته می‌شود که وی یک فصل از کتاب سرمایه‌را به تحلیل طبقات اجتماعی تخصیص می‌دهد لیکن متأسفانه فرصت انجام آنرا نمی‌یابد. بعلاوه شرایط و سطح تکامل سرمایه‌داری آنمان طبعاً پرداختن باین مطلب را آنگونه که اکنون مطرح است مبرم و ضروری نساخته بوده است. در حالیکه در شرایط امروزی، بعلت رشد بسیار وسیع تر تکنولوژی و کاربرد علوم در تولید سرمایه‌داری و توسعه اشکال تکامل یافته سرمایه‌های بزرگ انحصاری و تکامل وسیع اشکال جمعی سرمایه‌داری منجمله سرمایه‌داری دولتی و غیره، که به سرمایه‌داری کنونی ویژگی‌های خاصی بخشیده و شرایط اقتصادی و اجتماعی حیات گروههای اجتماعی میانی مذکور را رشد و افزون بخشیده و بر جمعیت این گروهها بسیار افزوده و تمایزات طبقاتی آنها را روشن تر کرده است، طبعاً زمینه تحلیل جایگاه طبقاتی گروههای پائینی و میانی عهده‌دار مشاغل فکری بطور کاملتری فراهم گردیده و این مسئله ضروری تر و مبرم تر گشته است. ما در قسمت‌هایی از مباحثی که گذشت تحلیل جایگاه طبقاتی اشار مذکور را دنبال نمودیم و آنرا بشرح زیر ادامه می‌دهیم:

بطور کلی با ظهور و تکامل نظام طبقاتی و طبقات اجتماعی که تقسیم طبقاتی کار را نیز در بر می‌گیرد، نیروهای فکری و رهبری روندهای تولید از فعالیت‌های یدی و جسمی جدا گردیده (روندی که در واقع بخشی از علت و زمینه پیدایی و رشد طبقات اجتماعی را تشکیل می‌دهد) - در حدیکه و در حیطه‌هایی که این جدایی انجام می‌گیرد - در عین حال در قطب طبقه حاکم و در خدمت وی در مقابل با تولیدکننده بعنوان انجام‌دهنده کار جسمی قرار می‌گیرند و بمثابه یکی از وسائل استیلای طبقه حاکم و برتری یافتن برخی گروههای اجتماعی میانی بر توده‌های استثمارشونده عمل می‌نمایند و بصورت عملکرد گروههایی از طبقه حاکم و قشرهای اجتماعی میانی در تضاد با کار جسمی - که مختص طبقه تحت سلطه می‌گردد - تحقق پیدا می‌کنند. چنین جدایی و بیگانگی بین کارهای فکری و جسمی که بصورت تضادهای طبقاتی جلوه و هستی پیدا می‌کند یک پدیده کلی و عمومی در نظامهای طبقاتی است و بنابراین بوسیله این واقعیت که ممکن است بخشی از اشار اجتماعی میانی

کار یدی و گروهی از طبقه تحت سلطه کار فکری انجام دهد مانند کار یدی و جسمی (در عین حال توأم با کار فکری) قشرهای میانی‌ای چون پیشه‌وران و دهقانان آزاد در جامعه فنودالی و یا برده‌داری یا کار فکری و اتفاقی افراد معبدودی از بردگان در نظام برده‌داری- امری که بیانگر یک خصوصیت بسیار فرعی نظامهای طبقاتی است- نفی و رد نمی‌شود. کار جسمی مختص طبقه استثمارشونده و محکوم و تحت سلطه است لیکن تنها به این طبقه محدود و منحصر نمی‌شود و ممکن است اقسام فرعی و میانی جامعه هم در عین حال به کارهای جسمی اشتغال داشته باشند. همانگونه که نه تنها طبقه تحت سلطه، که عمدۀ یا عموم استثمارشوندگان و استثمارشوندگان اصلی را دربرمی‌گیرد، بلکه گروههایی از افرادی که دارای کارهای فکری در تولید اجتماعی هستند و عموماً از اقسام میانی محسوب می‌شوند و اقسام میانی دیگر جامعه طبقاتی نیز امکاناً استثمار می‌شوند.

بعلاوه موارد خاص نشان‌دهنده عکس مطلب فوق‌الذکر را هم می‌توانیم بنحوی بیابیم: بعنوان مثال در جامعه سرمایه‌داری بخشی از خردبوزاری مانند پیشه‌وران و دهقانان خردۀ‌مالک- در جوامعی که این گروههای اجتماعی وجود دارند- از این لحاظ که مانند کارگران در حیطه تولید کار جسمی- البته در تلفیق و توأم با میزان محدودی از کار رهبری- انجام می‌دهند با آنها وجه مشترکی دارند و گروههایی چون گروههای سطوح پائینی نظامیان و افراد پلیس و غیره نیز از لحاظ فقدان مالکیت بر وسائل تولید و مبادله- که در نتیجه برای گذران زندگی مجبور بفروش «خدمات» خویش به بورژوازی هستند- وجه مشترکی با کارگران پیدا می‌کنند اما برای همه‌کس واضح و قابل قبول است که نه اینها و نه آنها هیچکدام بعنوان بخشی از طبقه کارگر محسوب نمی‌شوند؛ و مهمتر اینکه پیشه‌وران و دهقانان خردۀ‌مالک اساساً جزء طبقات نظام بورژوازی (نه جامعه بورژوازی) قرار نمی‌گیرند بلکه در اصل از بقایای طبقات متعلق به اقتصادهای پیش از سرمایه‌داری به شمار می‌روند در حالیکه نظامیان و افراد پلیس و غیره از گروههای اجتماعی متعلق به این نظام اجتماعی هستند.

طبقه کارگر شامل کلیه افراد استثمارشونده‌ای است که بکلی فاقد مالکیت بر وسائل تولید و مبادله هستند و برای گذران زندگی مجبور به فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران می‌باشند و در رشته‌های مختلف تولید و مبادله اجتماعی (صنایع، کشاورزی، ساختمان، معادن، خدمات و بازارگانی) به کارهای مولد یدی و جسمی اشتغال دارند. البته گذشته از این

بخش‌های اصلی طبقه کارگر، سایر افراد مزد یا حقوق‌بگیری که در موسسات اقتصادی و در سازمان‌های مختلف متعلق به روبنای جامعه بورژوازی، با انجام کارهای جسمی در زمینه تأمین احتیاجات شخصی کارکنان و شاغلین این موسسات و سازمان‌ها از قبیل تهیه غذا و نظائر آن و تمیزکردن لوازم و وسائل کار کارکنان مزبور و غیره، امرار معاش می‌کنند نیز عموماً بخشی بسیار فرعی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند.

این گروههای فرعی طبقه کارگر نیز، بر زمینه عمومی حاکمیت اقتصاد سرمایه‌داری، بطور کلی با همان شیوه بهره‌کشی سرمایه‌دارانه استثمار می‌شوند ولی روند تصاحب اضافه ارزشی که توسط آنها تولید می‌شود کمی پیچیده‌تر است.

آنچه را که درباره تمایز و تفاوت میان طبقه کارگر و اقشار میانی جامعه بورژوازی بیان گردید می‌توان بصورت زیر خلاصه و بازبیان نمود:

اولاً. کارگر بمفهوم فرد آزاد بدون وسائل تولید مبادله و دارنده نیروی کار خوبیش که مجبور به فروش آن به سرمایه‌دار است در حیطه‌های معینی که هر یک بخوبی مرحله‌ای از تولید و مبادله اجتماعی را تشکیل می‌دهد مفهوم پیدا می‌کند^۱ و بنابراین گروههایی از افراد

۱- بدیهی است که بخشی از لوازم و وسائل خانه که برای تهیه غذا و خوارکی و فراهم نمودن بعضی خدمات بکار می‌رond جزئی از ابزارهای (بسیار فرعی) تولید در جامعه بورژوازی نیز به حساب می‌آیند. مراحلی از روند تولید و آماده کردن خوارکی‌های مختلف معمولاً در خانه‌ها و منازل مسکونی مردم و با استفاده از وسائل مذکور انجام می‌پذیرد. اینگونه لوازم، که معمولاً بمزیان نسبتاً کمی در مالکیت خصوصی کارگران و خانواده‌های آنها نیز می‌باشد، گفتن ندارد که بمتابه مالکیت کارگر بر وسائل تولید محسوب نمی‌شود. زیرا مالکیت و فقدان مالکیت بر وسائل تولید و معاش، از لحاظ روابط انسانها با یکدیگر یعنی در حیطه مناسبات اجتماعی، که در شرایط تولید سرمایه‌داری مناسبات میان کار و سرمایه، میان کارگر (و در این رابطه همراه با اعضاء خانواده‌اش) و سرمایه‌شخصیت یافته در اشکال مختلف فردی، جمعی و دولتی است، مفهوم پیدا می‌کند. اذًا مالکیت خصوصی بر وسائلی که دارندگان آنها صرفًا در چارچوب رفع نیازهای شخصی و خصوصی خود و با فعالیت و کار خود از آنها استفاده می‌کنند خارج از حوزه مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرد؛ در جامعه بورژوازی اینگونه مالکیت‌ها عموماً بطور مستقیم در حیطه روابط طبقاتی قرار نمی‌گیرند، یعنی نه وسیله بهره‌کشی از نیروی کار نیگران هستند و نه کارگر را از فروش نیروی کارش بینیاز می‌سازند. جنبه اجتماعی و امکانًا تضاد‌امیز کاربرد و استفاده از این وسائل در چارچوب محدود خانوادگی تجلی می‌یابد و این خصوصیت تضاد‌امیز آن نیز- تا حدی که وجود داشته باشد از شرایط اجتماعی تولید و خصوصیات اجتماعی عمومی و حاکم در خارج از خانواده، در سطح جامعه ناشی می‌گردد و هم زانیده خود ساختار خانواده بمتابه

که فاقد مالکیت بر وسایل تولید و مبادله هستند و در مقابل انجام خدماتی در خارج از حیطه‌های تولید و ادامه آن بعنوان حیطه‌های مبادله کالا سهمی از ثروت مادی اجتماعی را دریافت می‌دارند و بدین طریق زندگی خود را تأمین می‌نمایند جزئی از طبقه کارگر محسوب نمی‌شوند. این کاملاً بدیهی و مسلم است.

ثانیاً شیوه تولید بورژوازی همچون سایر شیوه‌های تولید طبقاتی ضرورتاً متضمن تقسیم طبقاتی کار و بویژه جدایی کار فکری از کار جسمی و عملکرد رهبری از کار تولیدی است. در طی روند تکامل تاریخی تولید سرمایه‌داری که بر پایه رشد وسایل کار ماشینی انجام می‌پذیرد تقسیم طبقاتی کار و تخصیص کارهای جسمی بمثابه کار کارگران و کارهای فکری و رهبری امور تولید بمثابه عملکرد بورژوازی و اقسام اجتماعی غیرکارگر وسیعاً و بنحوی که در سایر اشکال اقتصادی طبقاتی نظیر ندارد گسترش و تعمیق می‌یابد. در اینجا ذیلاً بطور خاص مقولات کار جسمی و کار فکری را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

بنظر ما، با توجه به شرایط جوامع طبقاتی بطور اعم و جامعه سرمایه‌داری بطور اخص، «کار فکری» اصطلاحی است که عموماً به کار هدایت و رهبری، به انواع و سطوح مختلف مشاغل رهبری و هدایت در حیطه‌های تولید و در سایر امور جامعه اطلاق می‌شود. ولذا می‌توان گفت که کار فکری عبارت از کار یا فعالیتی است که بنحو معینی کارهای جسمی و امکان‌فکری گروه یا گروههای معینی از افراد شاغل را در راستای حصول به هدف (تولیدی یا غیرتولیدی) معینی هدایت یا رهبری می‌نماید؛ و «کار جسمی» اصطلاحی است که به صرف

نوعی واحد اجتماعی طبقاتی و غیرکمونیستی است. بعلاوه این مقتضیات تولید سرمایه‌داری است که نوع و میزان لوازم و وسایل منازل و خانه‌های مسکونی را تعیین می‌نماید.

البته وجود اینچنین مالکیت‌های خصوصی متعلق به عموم که صرفاً جنبه شخصی و خصوصی دارند توأم با مالکیت‌های خصوصی‌ای که مستقیماً در حیطه مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرند و این مناسبات را تعیین می‌بخشنده فقط مختص جوامع طبقاتی و در این جوامع امکان‌پذیر و تحقق‌پذیر می‌یابند. در جامعه کاملاً بدون طبقات نه تنها مالکیت‌های خصوصی نوع دوم بلکه مالکیت‌های نوع اول نیز بصورت جدا و متمایز از مالکیت‌های اشتراکی عمومی امکان‌نایپذیر می‌گردد. در این جامعه همه انواع وسایل تولید و زندگی بصورت نوع واحدی از مالکیت که همان مالکیت اشتراکی تکامل یافته است در می‌آیند و شرایط و خواسته‌های خصوصی افراد با شرایط و خواسته‌های اجتماعی بطور کامل انطباق و وحدت می‌یابند.

کار مولد در زمینه‌های مختلف امور تولید، بدون داشتن هیچگونه جنبه رهبری و هدایت‌کننده، اطلاق می‌گردد و در این نوع کار، از لحاظ بکارگیری قوae جسمی یا فکری در جریان کار و بلحاظ تأثیرگذاری کار بر ارگانهای جسمی یا فکری بدن، عموماً جنبه جسمی آن عمدۀ یا مهمتر است (کارهای جسمی در خارج از قلمروی تولید و اقتصاد جامعه، پائین‌ترین سطوح و انواع ویژه‌ای از مشاغل مربوط به روبنای اجتماعی را تشکیل می‌دهند). در جامعه طبقاتی، مشاغل رهبری و هدایت تولید و سایر امور جامعه، در انواع و سطوح مختلف معین خود، مشتمل بر انواع و سطوح مختلف مشاغل باصطلاح مدیریت، ریاست، سرپرستی، نظارت و نظائر آن و انواع و سطوح مختلف مشاغل آموزشی و تحقیقاتی و ابداعی است.

مشاغل فکری در جامعه طبقاتی مشاغل باصطلاح ممتاز را تشکیل می‌دهند. مشاغل ممتاز به سطوح و درجات مختلف تقسیم می‌شوند. این مشاغل از آجهت ممتاز محسوب می‌شوند که برای افراد مربوط در روندهای کار و اشتغال اجتماعی جایگاه رهبری یا هدایت، جایگاه تصمیم‌گیری و مسلط یا برتر را تحصیص می‌دهند (صرفنظر و جدا از اینکه این افراد را در مقام و موضع اعمال کننده رهبری و سلطه طبقه اصلی استثمارگر و «مالک» وسائل تولید-اگر چنین طبقه حداکانه وجود داشته باشد- در روندهای کار بر توده استثمارشونده قرار می‌دهند) و بهمراه آن برای آنها منزلت و مرتبه اجتماعی بالتبه بالاتر و سهم بالتبه بیشتری از ثروت اجتماعی را فراهم می‌آورند. در اینجا باین نکته اشاره نمائیم که تعداد نسبتاً محدودی از کارهای ابداعی و تحقیقاتی اگرچه بالتبه فاقد هرگونه جنبه هدایت یا رهبری امور هستند لیکن بنابر مجموع خصوصیات خود در زمرة کارهای فکری و مشاغل بالتبه تمایز و ممتاز قرار می‌گیرند و ما اینگونه مشاغل را در زمرة «کار فکری» قرار دادیم بدون اینکه ویژگی و تمایز خاص آنها را مشخص نمائیم.

صاحبان مشاغل فکری، بطور متعارف، در انطباق با جایگاه رهبری یا هدایت‌کننده‌ای که در حیطه‌های تولید یا سایر امور اجتماعی دارند، مطابق با این جایگاه اجتماعی بالاتر و برتر خود، نسبت به انجام‌دهندگان کارهای جسمی، بر حسب نوع و سطح آن جایگاه، بدرجات مختلف سهم بیشتری از ثروت اجتماعی بمتابه محصولات مصرفی و غیره دریافت می‌دارند و از تشخض و منزلت اجتماعية بالاتری برخوردارند و، همانگونه که اشاره گردید، در مورد بخشی از صاحبان مشاغل فکری، سهم بیشتر آنها از ثروت اجتماعی و پرستیز

و تشخّص اجتماعی بالاتر آنها بیشتر نه بعلت داشتن جایگاه رهبری یا هدایت در روندهای کار و اشتغال اجتماعی بلکه بواسطه کار ابداعی ونظری یا فکری ویژه و متمایز و ممتازی است که در چنین روندها به آن اشتغال دارند مانند پزشکان حقوق‌بگیر یا بخشی از هنرمندان در بیشتر کشورهای کنونی جهان. صاحبان مشاغل فکری نیز در جوامع سرمایه‌داری عموماً یا اکثراً تنها حقوق‌بگیر هستند و از اینطریق زندگی و امرار معاش می‌کنند.

طبقه کارگر مشتمل بر گروههای وسیعی از افراد است که بعلت فقدان مالکیت بر وسائل تولید، برای گذران زندگی و امرار معاش، مجبور بفروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران و بورژوازی می‌باشند و برای اینان در حیطه‌های مختلف تولید و اقتصاد سرمایه‌داری کارهای مولد جسمی و یدی انجام می‌دهند و طبعاً اضافه ارزش تولید می‌کنند. باید کلیه اجزاء این تعریف را با هم درنظر گرفت تا به مفهوم درست و مارکسیستی از «کارگر» رسید.

۱- شاید اعتراض شود که انگلیس مفهوم «طبقه کارگر» را اینگونه تعریف کرده و فقط چنین درک و برداشتی از مقوله «طبقه کارگر» داشته است: «مقصود از پرولتاپیا. طبقه کارگر مزد بگیر معاصر است، که از خود صاحب هیچ‌گونه ایزار تولید نیست و برای آنکه زندگی کند ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد» (مانیفیست کمونیست، ترجمه فارسی) و «طبقه پرولتاپیا یا پرولتاپیا» یعنی همان «طبقه کسانی که بکلی فاقد همه‌چیز هستند و مجبورند برای تهیه لوازمی که جهت ادامه زندگی ضرورت دارد، نیروی کار خود را به بورژوازی بفروشنده» (اصول کمونیسم، ترجمه فارسی)؛ و بدینگونه تمیزی بین کار جسمی و کار رهبری و فکری و بین کار در قلمروی تولید (و ادامه مستقیم آن بهنجه حیطه توزیع و فروش کالاهای تولید شده) و کار غیر تولیدی در حیطه‌های روساخت سیاسی و نظامی و پلیسی و حقوقی و قضائی و ایننوژنیک نگاشته است. باید بگوییم که این تعریف انگلیس از «طبقه کارگر»، بعنوان یک تعریف عام و عمومی، ناقص و ناروشن است یعنی تمام جوانب امر در آن ملاحظه نشده است و بخصوص امروزه یک تعریف کاملاً صحیح یعنی گویای تمام حقیقت محسوب نمی‌شود.

اگرچه مارکس بطور مشخص و معین به برسی و تعیین مفهوم طبقه کارگر و سایر طبقات و گروههای اجتماعی موجود در جامعه سرمایه‌داری و تقاضاهای بین آنها نیز داشته است و آنگونه که ما شنیده‌ایم قصد آنرا داشته لیکن فرصت انجام آنرا نمی‌باید که این امر شاید موجب ابهاماتی در نظریه او در این زمینه باشد معلمک گفته‌ها و نظرات پراکنده او در این باره تا حدیکه ما با آثار او آشنایی داریم بطور مستقیم یا غیرمستقیم بیانگر و مؤید تعریف ما از طبقات در جوامع سرمایه‌داری است. و ما فکر می‌کنیم که مقصود واقعی انگلیس از «طبقه کارگر». که بطور غیرمستقیم و پراکنده در نظرات او در این ارتباط بیان گشته. نیز فقط همان مفهومی است که ما ارائه نموده‌ایم (بنیه‌ی است که کسان دیگری هم از زمانهای گذشته بدرستی و بنحوی و تا حدودی چنین درک و برداشتی از مقوله «طبقه کارگر» داشته‌اند و چنین تعریفی را از آن ارائه داده‌اند).

فی المثل مارکس در کتاب سرمایه، جلد اول (ترجمه فارسی، صفحه ۴۱۲)، «کسانی که مشاغل «اینولوژیک» دارد مانند دولتیان، روحانیان، حقوقدانان، نظامیان و غیره». که البته امکاناً فاقد مالکیت بر وسائل تولید می‌باشند و خدمت خود را می‌فروشند و حقوق‌بگیر هستند. را بمثابه گروه معین دیگری بکلی جدا از طبقه کارگر متلبز می‌نماید؛ و باید توجه داشت که در اینجا مقصود مارکس از این گروههای بکلی متلبز و جدا از طبقه کارگر بطور واضح مجموع سطوح تحنی و سطوح فوقانی آنها با هم است. یا فی المثل مارکس در همانجا (ترجمه فارسی، صفحات، ۳۴۰-۳۴۸ و ۳۹۲-۳۸۹) از امر جادشدن کار فکری از کار پیدی در روند تکامل تاریخی سرمایه‌داری و قرارگرفتن کار فکری در قطب سرمایه و در مقابل کارگران سخن می‌گوید و مثلاً می‌نویسد: «جادای نیروهای فکری پروسه کار از کار دستی و تبدیل آن نیروها به وسائل استیلای سرمایه بر کار، چنانکه سابقاً منذر شدیم، در صنعت بزرگی که بر پایه ماشینیسم قرار دارد تحقق پیدا می‌کند» (صفحه ۳۹۲).

بعلاوه در این تعریف انگلس از «طبقه کارگر» به امر تولید اضافه ارزش توسط کارگر برای سرمایه‌دار و استثمار کارگر توسط سرمایه‌دار نیز بطور مشخص اشاره‌ای نشده و این امر روش نشده است. اما آیا این ناروش‌نشی معنای عدم وجود امر تولید اضافه ارزش و یا بی‌تفاوت بودن وجود یا فقدان آن بمثابه یک مشخصه اساسی «کارگر» است؟ واضح است که چنین نیست و مقصود انگلس در این باره چنین نیست. بهمینسان انجام کار جسمی و بدون جبهه رهبری‌کننده و فقط در قلمروی تولید (و ادامه مستقیم آن بمثابه حیطه فروش کالاهای تولید شده) دو مشخصه دیگر «کارگر» را تشکیل می‌دهند.

همچنین فی المثل این تعریف انگلس از بورژوازی: «مقصود از بورژوازی- طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجرآکنندگان کار مزبوریند» (مانیفیست کمونیست) و «طبقه بورژوازهای یا بورژوازی» عبارتست از همان «طبقه سرمایه‌داران بزرگ که هم اکنون در تمام ممالک متمدن تقریباً بلا استثناء مالک کلیه وسائل حیاتی و تمام افزارهای لازم برای ایجاد این وسائل حیاتی (کارخانه‌ها، ماشینها) می‌باشند» (اصول کمونیسم)، تعریفی کامل و جامع نیست یعنی آن بخش از بورژوازی که تنها عهده‌دار سطوح فوقانی کار هدایت و رهبری امور تولید طبقه سرمایه‌داران و امور سیاسی و حقوقی و اینولوژیک این طبقه است و بعلاوه مفهوم بورژوازی دولتی (که البته مبتنی بر تجربیاتی است که در زمان انگلستان وجود داشته) در آن محوظ نگردیده است. بویژه امروزه با رشد بیش از پیش این بخش از بورژوازی و همچنین با توجه به تجربه سرمایه‌داری دولتی، مثلاً در اتحاد شوروی سابق، که بواسیله بورژوازی (دولتی) ای نایاندگی می‌شود که اعضاء آن فاقد مالکیت شخصی بر وسائل تولید هستند، ناکامل بودن این تعریف انگلیس بیشتر و بیشتر معلوم می‌گردد.

صاحبان سطوح فوقانی مشاغل رهبری و هدایت امور تولید سرمایه‌داران (مشتمل بر مالکان معین خصوصی وسائل تولید و وسائل زندگی) و امور سیاسی و حقوقی و اینولوژیک این طبقه، هم واپستگان و نایاندگان و عامل باصطلاح بلندمرتبه طبقه سرمایه‌داران محسوب می‌شوند. چیزی که انگلس نیز باید در جاهای دیگری از اثراش آنرا مورد تأثیر قرار داده باشد و هم بنظر ما در عین حال بخشی از خود کل طبقه «بورژوازی» را تشکیل می‌دهند؛ از این گذشته در نظام سرمایه‌داری دولتی این بخش از بورژوازی مکان و جایگاه اقتصادی طبقه سرمایه‌داران خصوصی را نیز خود

بطور جمعی اشغال می‌کند.

ما فوقاً گفتیم که انگل‌س در تعریفی که از «طبقه کارگر» نموده شاید لازم بوده است که بطور مشخص به امر تولید اضافه ارزش توسط این طبقه نیز اشاره نماید. در اینجا می‌خواهیم توضیحی در این باره بدھیم: چنانکه واقعیات تاریخی نشان می‌دهند، البته تمرکز مالکیت بر وسائل تولید و معاش در دست گروهی خاص و جداگانه از انسانها، بنابراین طبیعت اجتماعی بشر، بطور حتمی و ناگزیر به وسیله اقتصادی انقیاد و بهره‌کشی از تولیدکنندگان تبدیل می‌گردد و چنین خاصیتی را پیدا می‌کند؛ گفتشه از اینکه چنین تمرکز مالکیت بطور فی‌نفسه و بخود خود نیز حاکی از وجود ثروت و نمکن اقتصادی گروهی قلیل در مقابل تهییستی و فقر نسبی اکثرب انسانها و بنابراین حاکی از وجود یک نابرابری اجتماعی بزرگ می‌باشد. پس فروش نیروی کار از سوی افراد فاقد مالکیت به مالکان یا در اختیاردارندگان وسائل تولید و معاش عموماً چنان است که متنضم استثمار آنان بمتابه تولیدکنندگان توسط اینان نیز هست. اما مورد ویژه و متمایز بیگری هم وجود دارد که باید آنرا نیز مورد توجه قرار دارد و آن اینکه فروش «نیروی کار» یا درست‌تر بگوییم. خدمت خود از سوی گروههای تحالفی و فرقانی صاحبان مشاغل سیاسی و نظامی و پلیسی و حقوقی و قضایی و ایندولوژیک(مثلاً روحانیون) - که هزینه آن فی‌المثل در جامعه سرمایه‌داری مستقیماً توسط اضافه ارزش تولیدشده در اختیار مالکان معین وسائل تولید و معاش و یا بطریقی بیگر از ماحصل کار کارگران و تولیدکنندگان تأمین می‌گردد. حاوی استثمار این‌گونه افراد نیست بلکه عموماً مشتمل بر استفاده از اینگونه افراد جهت تحقیق و مهار و سرکوب همان توده‌های استثمارشونده و تحت سلطه و برای حراست از نظم و نظام طبقاتی حاکم و تأمین و تحقق منافع طبقات حاکم در تضادهایشان با یا پیکیگر است. بعلاوه صاحبان مشاغل سطوح فرقانی امر هدایت و رهبری و مدیریت تولید و اقتصاد بورژوازی نیز که عموماً «نیروی کار» یا خدمت خود را به بورژوازی و دولت بورژوازی می‌فروشند بهیچوجه استثمار نمی‌شوند و بلکه تماماً با عمدتاً از اضافه ارزش تولیدشده و از ماحصل کار کارگران و تولیدکنندگان استفاده می‌کنند و خود بخشی از بورژوازی را تشکیل می‌دهند. لذا ما فکر می‌کنیم که در تعریف مفهوم «کارگر»، اگرچه نه در همه موارد لیکن در بسیاری از موارد مثلاً در تعریف فرق‌الذکر انگل‌س از این طبقه، لازم است امر تولید اضافه ارزش توسط وی نیز بطور مشخص بیان گردد.

در ضمن به این نکته هم اشاره کنیم که مثلاً مالکیت خرد پیش‌بینی بر وسائل تولید و مثلاً در جامعه فنودالی کم و بیش متنضم انقیاد و استثمار شاگرد یا شاگردان او نیست اما این مالکیت کوچک و اوضاعاً هنوز تمرکز مالکیت در دست گروهی خاص نمی‌باشد و چنین چیزی محسوب نمی‌شود، اگر چه نظره این تمرکز را در خود دارد و بطور تاریخی قطعاً دیر یا زود به تجزیه طبقاتی در صف پیش‌بیان و غیره و ظهور تمرکز مالکیت در دست گروهی قلیل می‌انجامد.

«بهره‌کشی» بطور اعم امریست که فقط می‌تواند در حیطه تولید وسائل تولید و وسائل و خدمات مورد نیاز زندگی از تولیدکنندگان بعمل آید و «تولید اضافه ارزش» بطور اخص فقط توسط کارگران و امکان‌کسان بیگری که در نیمی از وجود اجتماعی اشان کارگر محسوب می‌شوند و در روند تولید سرمایه‌داری (و البته همچنین در ادامه مستقیم مایع و مقابل آن بترتیب بمتابه حیطه فروش کالاهای تولید شده و حیطه آموزش و تدارک نیروی کار) صورت می‌پذیرد؛ مثلاً در جامعه

در دوران سرمایه‌داری، در طی روند تکامل نسبتاً مداوم نیروهای مولد و ابزارهای تولید و بنابراین اتوماسیون- که هدف آن عبارت از افزایش دادن به میزان بارآوری کار و سپس بی‌نیازکردن سرمایه‌دار از کار کارگر و غیره است- در ضمن در بخش‌های زیادی از تولید اجتماعی، کارهای جسمی رویه‌مرفت سبک‌تر و آسان‌تر می‌گردد (البته بدون اینکه لزوماً سایر شرایط محیط کار بهتر شود) و همچنان اشکال جدیدی از کارهای جسمی بوجود می‌آید. بگونه‌ایکه مراحلی از پیشرفت و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری فرامی‌رسد که در آن بخش بزرگی از کارهای ظاهرآ غیرجسمی و باصطلاح «کارمندی»، در بخش‌هایی از تولید و اقتصاد اجتماعی، فاقد هرنوع و هرگونه جنبه رهبری و هدایت (از قبیل ریاست، مدیریت، سرپرستی، نظارت، آموزش و غیره) و یا برخلاف ظاهر خود فاقد جنبه واقعاً ابداعی و فکری و تحقیقاتی (مانند کارهای ابداعات و اختراعات، فعالیت‌های نظری و تحقیقاتی علمی در زمینه‌های تئوریک و کاربردی، فعالیت‌های ابتکاری طراحی یا مطالعاتی یا برنامه‌ریزی، بخش‌هایی از کار تشخیص در رابطه با درمان و معالجه افراد یا تعمیر وسایل و غیره) می‌باشند و بلکه نوعی کار جسمی نسبتاً خفیف و سبک و نوعی کار تکراری و بدون جنبه ابداعی هستند و در زمرة کارهای جسمی جدید و متعلق به گروههایی از طبقه کارگر قرار دارند. انجام‌دهندگان اینگونه کارهای کار می‌کنند، بخشی از طبقه کارگر و یا شاید می‌توان گفت بخشی از قشر فوقانی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. البته این گروههای طبقه کارگر که کارشان امکاناً شبه کارمندی است- مانند انواع کارگران فروشنده در فروشگاهها و مؤسسات بازرگانی و یا مانند بخشی از انجام‌دهندگان کارهای ظاهرآ فکری و «کارمندی» در موسسات مختلف خدماتی، صنعتی، حمل و نقل و غیره مثلاً عموم انواع رانندها و تایپیستها و پرستاران و عموم کمک پزشکان و عموم آن کارکنان شرکت‌های پست که مسئول تحويل بسته‌های ارسال‌شونده و فروش تمبر و غیره هستند و غیره- ممکن است به دلیلی اصطلاحاً «کارمند» نامیده شوند. در این زمینه باین نکته اشاره می‌کنیم که مثلاً در زمان حاضر در آلمان، افراد شاغل در موسسات مختلف

سرمایه‌داری در مواردیکه میزان علی‌الله صاحبان مشاغل روبنلی مزبور نسبتاً کم است، این کمی درآمد فقط حاکی از کمپوند سهم این کسان در تصاحب اضافه رزش تولیدشده و ماحصل کار کارگران و تولیدکنندگان است.

تولیدی و اقتصادی عموماً خصوصی بحسب اینکه دستمزد و حقوق آنها بطور ساعتی یا یکجا بطور ماهیانه محاسبه شود و بحسب شرایط و نوع استخدام آنها که کم و بیش جنبه اداری دارد، اصطلاحاً «کارگر» (یا «مزدبگیر») یا «کارمند» (یا «حقوق‌بگیر») نامیده می‌شوند و مطالعه ارقام و اطلاعات مربوطه نشان می‌دهد که علاوه بر تمام این «کارگران»، اکثریت این باصطلاح «کارمندان» نیز انجام‌دهندگان کار جسمی هستند و در زمرة کارگران قرار داشته و بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند و فقط بخش نسبتاً اقلیت معینی از این باصطلاح «کارمندان» بهمفهوم واقعی کلمه کارمند (یعنی حقوق‌بگیران انجام‌دهنده کارهای فکری بویژه در حیطه‌های تولید و اقتصاد جامعه) محسوب می‌شوند و جزء معینی از اقسام غیرکارگر و میانی جامعه بورژوازی بهحساب می‌آیند.

گروههایی از طبقه کارگر که کارشان شبه کارمندی است و بدليلی اصطلاحاً کارمند نامیده می‌شوند از افراد شاغل در سطوح پائینی کارهای واقعاً فکری یعنی سطوح پائینی مشاغل هدایت و رهبری و ابداعی و تحقیقاتی و آموزشی در رشته‌های مختلف تولید و مبادله کالا، که گروههایی از اقسام میانی جامعه بورژوازی را تشکیل می‌دهند، متمایز هستند و باید توجه داشت که با آنها یکسان پنداشته نشوند.^۱ افراد شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری در حیطه‌های تولید و اقتصاد بورژوازی بخش معینی از اقسام میانی این جامعه (بخش معینی از باصطلاح خرد بورژوازی) محسوب می‌شوند و افراد شاغل در سطوح فوقانی کارهای رهبری و هدایت و امور آموزشی و ابداعی و تحقیقاتی در زمینه تولید و مبادله کالا و در سایر حیطه‌های اجتماعی، بدرجات و در مراتب مختلف، در زمرة گروههای معینی از بورژوازی قرار می‌گیرند. مرز بین این گروههای بورژوازی و این بخش از اقسام اجتماعی میانی در هر جامعه معین بطور مشخصی بسته به سطح و مرتبه مشاغل مزبور و چگونگی نقش افراد مذکور در ساختار روندهای کار و اشتغال اجتماعی و میزان درآمد و عایدی این افراد از این مشاغل در مجموع

۱- می‌توان گفت که آن «کارمند» ان شاغل در حیطه‌های تولید و اقتصاد جامعه بورژوازی نیز گروههایی از کارگران و بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند که دارای هیچگونه کار رهبری و هدایت و آموزش بیگران و مراقت و نظرات بر بیگران بعنوان یک کار نسبتاً کلی نیستند و کارهای فکری واقعاً مشتمل بر ابداع و ابتکار و یا تشخیص و اکتشاف بعنوان یک کار کلی انجام نمیدهند و بلکه کارهای ظاهرآ فکری یا اداری آنها کارهایی تکراری و بدون کاربرد نظر خلاق یعنی نوعی کار مولد جسمی سبک است.

تعین می‌یابد.

بررسی و مطالعه داده‌ها و فاکت‌های مربوط به اثرات امر تکامل ابزارهای تولید و اتوماسیون بر ساختار طبقاتی جامعه بورژوازی، که ما آنرا مشخصاً تا حدودی در مورد جامعه آلمان بعمل آورده‌ایم، مؤید و بیانگر نظری است که ما درباره کار فکری و کار جسمی و بالنسبه تسهیل کار جسمی و تکوین اشکال جدیدی از کار جسمی و غیره بیان داشتیم. همچنین تحقیقات ما بیانگر و مؤید نکاتی شرح زیر است:

- متناسب با میزان تکامل ابزارهای تولید و شیوه تولید بورژوازی، میزان آموزش افراد انجام‌دهنده کارهای جسمی نیز افزایش می‌یابد، بگونه‌ایکه همین امروزه در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته جهان مرحله‌ای فرا رسیده است که میزان آموزش افراد مزبور یعنی کارگران جمعاً تا حدود پانزده سال می‌رسد و نزدیک به تمامی افراد شاغل در موسسات مختلف تولیدی و اقتصادی (صناعی، معادن، کشاورزی، ساختمان، خدمات و بازرگانی) را در بر می‌گیرد که تمام آموزش‌های قبل از دانشگاهی را با تمام رسانده‌اند. و در جوامع سرمایه‌داری در آینده امکان زمانی فرا خواهد رسید که حتی بخش‌هایی از افرادی که تحصیلات دانشگاهی و مدارس عالی را دیده‌اند در زمرة انجام‌دهندگان کار جسمی یعنی کارگران قرار خواهند گرفت. البته در زمان حاضر نیز در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ممکن است بطور پراکنده و خیلی محدود فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در مشاغل تخصصی خودشان دارای نوعی کار جسمی بوده و در زمرة طبقه کارگر باشند. طبعاً متناسب با میزان تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری، کم و کیف آموزش‌های صاحبان مشاغل فکری نیز عموماً ارتقاء می‌یابد (و بالطبع میزان آموزش‌های افرادی که در پایین‌ترین سطوح مشاغل متعلق به حیطه‌های روساخت اجتماعی اشتغال دارند نیز متناسب با میزان پیشرفت و تکامل جامعه بورژوازی افزایش پیدا می‌کند). این نکته نیز قابل ذکر است که بدیهی است که در کشورهای سرمایه‌داری عقب‌مانده کنونی میزان تحصیلات و آموزش کارگران کم و بیش نسبت به کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پایین‌تر است و بعلاوه در کشورهای مزبور بخش بزرگی از گروههای شاغل در سطوح پایینی کارهای فکری تحصیلات زیر دانشگاهی دارند.

- با توجه باینکه متناسب با میزان تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری، کارهای جسمی تا حدودی سبک‌تر می‌گردند و اشکال جدیدی از کار جسمی بوجود می‌آیند و میزان آموزش

کارگران افزایش می‌یابد و لذا همچنین با توجه به تغییرات حاصل از این روندها در میان طبقه کارگر- که تغییراتی صوری یا فرعی در ساختار این طبقه اجتماعی می‌باشند و در اساس مفهوم اجتماعی این طبقه و جایگاه اجتماعی او در جامعه بورژوازی هیچگونه تأثیری ندارند- جمعیت طبقه کارگر نسبت به مجموع افراد شاغل در تولید و اقتصاد جامعه و جمعیت طبقه مذبور- با در نظر گرفتن اعضاء خانواده کارگران و کارگران بیکار و فاقد شغل- نسبت به مجموع اهالی جامعه بورژوازی، از مرحله‌ای بعد در روند تکامل این جامعه، همواره اکثریت قاطع را تشکیل داده و خواهد داد (در آلمان در سال ۲۰۰۰ میلادی، بر طبق برآورد ما، جمعیت طبقه کارگر نسبت به مجموع افراد شاغل در جامعه و کل جمعیت شاغل و بیکار این طبقه با احتساب اعضاء خانواده‌های کارگری نسبت به کل جمعیت کشور هر یک حدود ۶۸ درصد می‌باشد). بلحاظ میران جمعیت، بعد از طبقه کارگر و با فاصلهٔ نسبتاً زیادی از آن، مجموع اقسام اجتماعی میانی و خردبوروژو (صاحبان مشاغل کوچک خصوصی و مستقل و مشاغل واقعاً کارمندی در سطوح معمولی در حیطه‌های تولید و اقتصاد جامعه) در مرتبه دوم و سپس مجموع گروههای اجتماعی شاغل در سطوح تحتانی حیطه‌های مختلف روینای اجتماعی در مرتبه سوم قرار می‌گیرند. با وجودیکه میزان نسبی سطوح پائینی مشاغل فکری و هدایت و رهبری امور بویژه در حیطه‌های تولید و مراحل تدارک مقدماتی آن و بالنتیجه جمعیت نسبی قشر اجتماعی میانی کارمند با تکامل شیوهٔ تولید بورژوازی رویهمرفته افزایش می‌یابد معذلک- از مرحله‌ای بعد- طبقه کارگر تنها جمعیت عمدۀ در میان مجموع تولیدکنندگان و تنها جمعیت دارای اکثریت قاطع در میان مجموع افراد جامعه بورژوازی بوده و خواهد بود.

- رشد و تکامل اتوماسیون، که در ضمن تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، اگرچه از قرار معلوم از مرحله‌ای به بعد در حیطه‌های مستقیم عملکرد خود در روندهای کار مانع رشد سلسله مراتب شغلی، از لحاظ تعداد اعضاء مدیریت و بلحاظ تعدد سطوح آن، می‌گردد و تمایل به تقلیل این سلسله مراتب را دارد لیکن از زمان پیدایش جامعه سرمایه‌داری تا زمان حاضر، مجموع نسبی مشاغل فکری و هدایت و رهبری امور و میزان سلسله مراتب شغلی در سطح کل تولید اجتماعی و در سطح کل جامعه همچنان افزایش و توسعه یافته است. متأسفانه ما نتوانستیم تحقیقات خود را در جهت روشن کردن قطعی دورنمای این فرآیند در زمانهای آینده ادامه داده و در این زمینه به نتایجی قطعی و مطمئن

بنابراین، در شیوه تولید و جامعه بورژوایی، رشد و تکامل نسبتاً مداوم اتوماسیون، دستگاههای خودکار، روبوت‌ها و کامپیوتر در ساختار طبقاتی این جامعه هیچگونه تغییر و تحول ماهوی و بنیادی ایجاد نمی‌کند بلکه از یکسوی تا حدودی موجب تسهیل کارهای جسمی و پیدایش و تکوین اشکال جدید و جدیدتری از این نوع کارها می‌گردد و همچنین بیکاری و عدم اشتغال را در میان کارگران و طبقه کارگر بازهم بیشتر توسعه می‌دهد و جمعیت بالقوه کارگر بیکار و فاقد شغل را فزوئی می‌بخشد و از سوی دیگر، در مورد گروههای شاغل در سطوح تحتانی کارهای فکری و هدایت و رهبری امور، نیز موجب تسهیل و تغییراتی در کارهای این افراد می‌شود و میزان جمعیت گروههای مختلف این قشر اجتماعی میانی را دستخوش تغییر قرار می‌دهد و بر میزان بیکاری در میان این گروهها هم بیشتر دامن می‌زند. با رشد و تکامل اتوماسیون و دستگاههای خودکار و کامپیوتر، هیچگونه تحول ماهوی و بنیادی در ساختار طبقاتی جامعه بورژوایی ایجاد نمی‌گردد و فی المثل بخشی از اقشار میانی شامل کارمندان، یعنی گروههای شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری و رهبری و هدایت امور در رشته‌های تولیدی و اقتصادی، به قشرهایی از طبقه کارگر تبدیل و تحول نمی‌یابند. طبقه کارگر، یعنی مجموع مزد یا حقوق بگیران انجام دهنده کارهای جسمی در حیطه‌های تولید و مبادله کالا، اگرچه تغییراتی را در درون خود بشرحی که تا حال گفته شد طی می‌کند، ولی بازهم همچنان بعنوان همان افراد مزد یا حقوق بگیر انجام دهنده کارهای جسمی در حیطه‌های مزبور باقی می‌ماند و همچنان بعنوان اکثریت قاطع جمعیت در میان مجموع کارکنان رشته‌های تولید و اقتصاد و کل شاغلین جامعه و در میان مجموع اهالی جامعه بورژوایی به حیات خود ادامه می‌دهد. و قشر اجتماعی میانی کارمندان، یعنی افراد حقوق بگیر شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری و هدایت و رهبری امور در حیطه‌های تولید و توزیع کالا و رشته‌های تدارک نیروی کار برای این حیطه‌ها، اگرچه تغییراتی را بنحوی که گفته شد در درون خود طی می‌کند لیکن بازهم همچنان بعنوان همان گروههای تحتانی حقوق بگیران شاغل در کارهای فکری و رهبری و هدایت امور در حیطه‌ها و رشته‌های مزبور باقی می‌ماند. برخلاف تصورات نادرست یا خیالپردازی‌های بشدت اغراق‌آمیز و نامنطبق با واقعیت برخی کسان درباره روند تکامل اتومات‌ها و کامپیوتر و بعضی پیامدهای اجتماعی آن- که گویا

ساختار طبقاتی جامعه بورژوازی دستخوش تحول ماهوی گشته و بالنتیجه بخشی از اقسام میانی یعنی حقوق‌بگیران شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری و هدایت و رهبری امور در تولید بورژوازی به صفت طبقه کارگر تبدیل و انتقال می‌یابد ساختار طبقاتی و مرزهای طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری، بگونه‌ایکه بیان داشتیم، همچنان ثابت باقی می‌ماند و چنان تغییر و تحول مورد نظر این کسان در این ساختار طبقاتی ایجاد نمی‌شود. نظریات نادرست اینگونه کسان در این زمینه، گذشته از اینکه ممکن است در مواردی ریشه در تعلق طبقاتی آنها به قشر اجتماعی میانی مزبور و نظائر آن داشته باشد، ناشی از درک نادرست آنها نسبت به ساختار طبقاتی جامعه بورژوازی و ناشی از عدم مطالعه صحیح علمی و پیگیرانه آنها در زمینه روندهای تکامل ابزارهای تولید و اتوماسیون و کامپیوتر و نتایج اجتماعی ساختاری این روندها در این جامعه است.

رونده توسعه و تکامل نسبتاً مداوم اتوماسیون و دستگاههای خودکار در تولید و جامعه بورژوازی را بخصوص باید از یکسوی از لحاظ ایجاد تسهیل معینی در کارهای جسمی و تکوین اشکال جدید و جدیدتری از کارهای جسمی و از سوی دیگر از لحاظ توسعه بیکاری و عدم استغال و پیدایش اشکال جدید بیکاری در میان گروههای مختلف کارگران و جمعیت طبقه کارگر در نظر گرفته و مورد توجه قرار داد. این روند از لحاظ اخیر طبعاً تجلی روند افزایش نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر در نتیجهٔ تکامل شیوه تولید بورژوازی و ارتقاء سطح تکنیک و میزان بارآوری کار در این جامعه است. و تولید سرمایه‌داری، با وجودیکه بعلت توسعهٔ وسایل بسیار سنگین و حجمی چون ماشین آلات سنگین و حجمی یا وسایل نقلیه‌ای چون کشتی و قطار و هواپیما یا ساختمانهای خیلی بلند و در اثر افزایش تولیسازی و جاده‌سازی یا توسعهٔ بهره‌برداری از معادن و غیره، از یکسوی کارهای جسمی را سنگین‌تر و سخت‌تر می‌کند، ولی از سوی دیگر، از طریق تکامل بخشیدن به تکنیکهای جدید و دستگاههای خودکار و اتوماسیون، این کارها را در مجموع و رویه‌مرفته تا حدودی سبک‌تر و تسهیل می‌نماید (البته شدت کار ممکن است با تکامل ابزارهای تولید بورژوازی بازهم بیشتر افزایش یابد، که موضوع مورد بحث ما در اینجا نیست). همچنین، در طی روندهای تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری، در نتیجهٔ تکامل ابزارهای تولید و اتوماسیون، که منجر به تکوین کارهای جسمی جدید و سبک می‌گردد، و در نتیجهٔ توسعه رشته‌های مختلف خدمات،

بازرگانی، حمل و نقل و غیره، که موجب افزایش و گسترش کارهای جسمی ظاهرآ فکری و سبک می‌شود، اشکال جدیدی از کارهای جسمی بوجود می‌آید.

افراد حقوق‌بگیر شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری: اداری، فنی، علمی در حیطه‌های مختلف تولید و اقتصاد بورژوازی و رشته‌های تدارک نیروی کار برای حیطه‌های مزبور یعنی رشته‌های آموزشی، از آنجا که برای گذران زندگی و امرار معاش مجبور به فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران و بورژوازی هستند و امکانًا توسط اینها استثمار می‌شوند، کارگر محسوب می‌گرددند و در زمرة کارگران قرار می‌گیرند و این درست است ولی این فقط نیمی از وجود اجتماعی آنها را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر آنها در روندهای کار و در حیطه‌های نسبتاً محدود تولید بورژوازی و یا مراحل مقدماتی تدارک این تولید بر کارگران یعنی انجام دهنده‌گان کار جسمی رهبری یا برتری دارند و یا نقش آموزش‌دهنده و هدایت کننده و بنابراین آمده‌کننده کارگران و نیروی کار لازم برای تولید بورژوازی را ایفاء می‌نمایند و در این جایگاهها بطور ناگزیر و طبیعی در عین حال بمثابه نماینده و عامل سرمایه در مقابل کارگران عمل می‌کنند و رهبری و سلطه عملی سرمایه بر کار را متحقق می‌سازند و براساس این نقش‌های خود از مرتبه و منزلت اجتماعی بالنسبة بالاتری- از کارگران- برخودارند و سهم بالنسبة بیشتری از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارند. و این نیم دیگری از وجود اجتماعی آنها را تشکیل می‌دهد. آنها را باید در مجموع وکلیت وجود اجتماعی اشان دید و در نظر گرفت (در زمینه دریافت سهمی بیشتر از ثروت اجتماعی توسط آنها، باید میزان متوسط اجتماعی را مورد توجه و ملاحظه قرار داد و بعلاوه در مواردیکه به دلایلی بطور غیرمعتارف چنین وضعی وجود ندارد بازهم اساس تعیین‌کننده جایگاه اجتماعی خاص آنها بمثابه اقتشاری میانی- که عبارت از داشتن نقش رهبری و هدایت امور و مشاغل بالنسبة ممتاز فکری در روندهای تولید و مبادله کالا و مراحل تدارک آن است- همچنان بقوت خود باقی می‌ماند چنانکه فی المثل اقتشار دهقانان خرد مالک و خرد بورژواز- که صرفاً با کار شخصی با وسائل و مایملک خصوصی خود زندگی می‌کنند- در مواردیکه عایدی و درآمدی کمتر از کارگران یا بخش‌هایی از کارگران دارند بازهم همچنان بمثابه اقتشار میانی و خرد بورژواز- و البته فقیر- باقی می‌مانند و این وضع در اساس جایگاه طبقاتی آنها تغییری ایجاد نمی‌کند). چنین است جایگاه اجتماعی افراد شاغل حقوق‌بگیر در سطوح پائینی کارهای فکری در رشته‌های مختلف تولید و

اقتصاد بورژوای.

مجموع گروههای اجتماعی مزبور هم بواسطه داشتن نقش بالنسبة رهبری و ممتاز در روندهای کار و اشتغال اجتماعی و جایگاه و مرتبه اجتماعی عمومی بالنسبة بالاتر و سهم بالنسبة بیشتر از ثروت اجتماعی و هم بواسطه داشتن نمایندگی سرمایه و ایفای نقش عملی در امر اعمال حاکمیت سرمایه در روندهای مذکور، از طبقه کارگر تمایز گردیده و در جایگاه طبقاتی متفاوت و بالنسبة بالاتر از این طبقه قرار می‌گیرند. وجود و هستی این قشر یا اشار اجتماعی میانی جزء لاینفک و احتسابنایدیر و طبیعی و ضمنی ساختار و نظام طبقاتی بورژوای است. ساختار طبقاتی جامعه بورژوای بهیچوجه تنها به دو طبقه سرمایه‌داران و کارگران یا طبقه بورژوازی- متشکل از گروههای مختلف بورژواز- و طبقه کارگر محدود و منحصر نمی‌شود و بلکه طبقات مختلف میانی و مهمتر از همه اشار اجتماعی میانی مزبور را نیز در بر می‌گیرد.

این بخش باصطلاح فرعی از نظام طبقاتی بورژوای و این گروههای باصطلاح فرعی در جامعه تحت حاکمیت بورژوازی خصوصی، بطور کلی تر شامل تمامی گروههای حقوق‌بگیر شاغل در سطوح فوقانی و تحتانی کارهای فکری، گذشته از این مطلب که در جامعه سرمایه‌داری دولتی- که در آن صاحبان سطوح فوقانی مشاغل فکری تنها طبقه بورژوازی یا قشر اصلی بورژوازی را تشکیل می‌دهند- نقش کم و بیش اصلی و عمدۀ ایفاء می‌کنند، گذشته از آن، بمتابه بقایایی از طبقات جامعه سرمایه‌داری پیشین، در دوران سوسیالیسم و بلحاظ گذار به کمونیسم، به اصلی‌ترین و عمدت‌ترین مانع روند ابقاء و تکامل سوسیالیسم تبدیل گشته و نقش اصلی و عمدت‌های در این دوران پیدا می‌کنند و غیره.

بعلاوه طبقات و اشار اجتماعی مختلف دارای تفکرات و تمایلات و ظرفیت‌های اجتماعی ذاتی و بالقوه مختلفی هستند و میزان اشتراک آرمان و خواست و منافع طبقات غیر کارگر با طبقه کارگر بطور مشخصی وابسته به میزان همانندی جایگاه و شرایط اجتماعی آنها با این طبقه می‌باشد و لذا طبعاً لازم است که بطور اصولی برخورد کرده و کاملاً در نظر داشت که جایگاههای طبقاتی کم و بیش مختلف دیدگاهها و آرمانها و خواستهای معین کم و بیش مختلفی را ایجاد و منعکس می‌کند و باید تمایزات بین طبقات و اشار مختلف و مرزهای بین آنان را بطور صحیح و علمی تعیین نمود و در خط مشی مبارزاتی و سیاست‌های اجتماعی

خود بطور درست و بقدر کافی بدانها توجه داشت. تحلیل ساختار طبقاتی و مرزهای طبقاتی در جامعه بورژوازی را نمی‌توان بر پایهٔ گرایشات طبقاتی غیرکارگری یا تصورات غیرعلمی یا شناخت‌های ناروشن و ناکافی و غیره بنا نهاد و بالنتیجهٔ فی‌المثل بخشی از اقسام اجتماعی میانی را داخل طبقهٔ کارگر کرده و جزوی از این طبقهٔ دانست و ...

ساختار و بافت هر نظام طبقاتی به گونه‌ای است که در آن کارهای رهبری و هدایت تولید و امور اجتماعی اولاً باشکال و درجات معینی از کارهای متعلق به توده‌های طبقهٔ تحت سلطهٔ جدا گردیده و در خود طبقهٔ حاکم و گروههایی از این طبقه و یا گروههای دیگری هستی پیدا می‌کند و ثانیاً بمثابه عملکردهای ضروری هدایت و رهبری فرآیند اعمال حاکمیت و منافع طبقهٔ حاکم تجلی می‌یابد و چنین خصلت و خصوصیت اجتماعی بخود می‌گیرد. جدایی و تضاد بین کار فکری و کار جسمی و تقابل و تضاد بین سطوح مختلف کارهای فکری یک مشخصهٔ اساسی ذاتی و لاينفک ساختارهای اجتماعی طبقاتی و از جملهٔ نظام سرمایه‌داری است و در این نظام طبقاتی نسبتاً بازهم وسعت و عمق بیشتری پیدا می‌کند.

در نظام طبقاتی، هر نوع کار هدایت و رهبری اولاً بعلت تعلق آن به گروههای غیر از طبقه (اصلی) تحت سلطه، که بدینوسیله بر این طبقه اعمال رهبری و سلطه می‌نمایند، بطور فی‌نفسه و بخودی خود حاوی نوعی تسلط و برتری طبقاتی گروههای مذبور بر طبقهٔ تحت سلطه است و ثانیاً از لحاظ اینکه در عین حال امر هدایت و رهبری عملی روند تأمین منافع و حاکمیت طبقهٔ حاکم را تشکیل می‌دهد نیز در تضاد و تقابل با طبقهٔ تحت سلطه قرار دارد.

شاید بعضی یا خیلی از رهبران و نماینده‌گان کارگران و گروهها و احزاب کمونیستی، از آنجا که خودشان در جایگاههای رهبری در این سازمانها قرار گرفته و در موقعیت‌هایی قرار دارند که، به‌حال، مبارزات توده‌ها را هدایت و رهبری می‌کنند، متوجه تضاد بین کار فکری و کار جسمی و تضاد بین سطوح مختلف مشاغل فکری بمثابه بخشی از تضادهای جامعه بورژوازی و متوجه تعلق کار فکری و رهبری امور به جبهه سرمایه نبوده و خصوصیت در عین حال طبقاتی غیرکارگری و بورژوازی جایگاه و موقعیت اجتماعی خودشان را درک نکنند و دوست نداشته باشند که در این زمینه‌ها متوجه نمایند! شاید آنها متوجه و آگاه نباشند که این جایگاه و موقعیت‌های خودشان بعنوان رهبران «توده‌ها» و این سلسه مراتب‌های درون خودشان در حالیکه امکان‌پاسخگوی نیازهای روند تحقق پیشرفت مبارزات کارگران و سایر

زحمتکشان بوده و در راستای تحقق خواستها و اهداف اجتماعی اینها قرار دارد در عین حال جنبه طبقاتی در تحلیل نهایی بورژوازی داشته و حاوی نوعی نابرابری اجتماعی و تمایز طبقاتی در میان خود کارگران و خود کمونیستها و غیره بوده و از آثار و علائم و خصوصیات نظام بورژوازی است و از خصوصیاتی محسوب می‌شود که کمونیستها هم، بعلت محدودیتها و قید و بندهای ناگزیر تاریخی و اجتماعی دوران سرمایه‌داری، مجبور و ناگزیرند آنرا با خود داشته و حامل آن باشند. شاید آنها درست توجه نکنند که این جایگاه‌های رهبری خود آنها و سلسله مراتب بین خود آنها، بهمثابه خصوصیاتی طبقاتی و بورژوازی، فقط تا دورانی می‌تواند و ممکن است جنبه فرعی و ثانوی داشته و تحت الشعاع و تابع امر پاسخگویی به ضروریات روندهای تحقق و پیشرفت مبارزات طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش باشد ولی از مرحله معینی به بعد - یعنی در مرحله‌ای در جامعه سوسیالیستی و در دوران سوسیالیسم - در تمامی هستی‌اش در راه پیشرفت بعدی مبارزات طبقاتی طبقه کارگر یعنی پیشرفت و تکامل سوسیالیسم در جهت نیل به کمونیسم مانع ایجاد کرده و جنبه عمدۀ و تعیین‌کننده پیدا خواهد نمود. با تحقق سوسیالیسم و در طی روند تکامل سوسیالیسم در راستای حصول به کمونیسم، این جایگاهها و موقعیت‌های رهبری آنها نیز از میان رفته و محو و ناپدید خواهد شد و در جامعه کمونیستی همه و هرگونه کار رهبری ضروری و مورد نیاز بطور کاملاً برابر و هم سطح و بنحوی ارگانیک و طبیعی در بین تمام افراد تقسیم خواهد شد.

می‌توان گفت که سطوح مختلف صاحبان مشاغل فکری در تولید بورژوازی در وهله نخست به دو بخش به شرح زیر تقسیم می‌شوند: قسمتی کار آموزش و تدارک و آماده ساختن مقدماتی نیروی کار و کارکنان و پرسنل مورد نیاز تولید و جامعه بورژوازی را عهده‌دار هستند و این قسمت شامل آموزگاران و معلمان مدارس و استادان دانشگاهها و مدارس عالی و سایر کارمندان مربوطه می‌شود و قسمت دیگر شامل افرادی است که مستقیماً چه در ارتباط مستقیم با کارگران و چه بهمثابه اعضاء دیگر هیئت‌ها و گروههای عهده‌دار کار هدایت و رهبری امور، در روندهای تولید اشتغال داشته و امر هدایت و رهبری اداری، فنی و علمی این روندها را در دست خود دارند. چه کارهای آموزشی و بدینگونه تدارک نیروی کار و کارکنان مورد نیاز تولید سرمایه‌داری و چه کارهای رهبری مستقیم روندهای این تولید، که همگی در عین حال طبعاً و خواه ناخواه در راستای تداوم حیات نظام بورژوازی و تأمین سلطه سرمایه بر کار انجام

می‌پذیرند، اشکال مختلف امر رهبری و هدایت عملی تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. از جمله کار آموزش نیز در عین حال شکلی از اشکال مختلف امر هدایت و رهبری اجتماعی است. شغل معلمی و آموزش نوعی کار هدایت افراد است؛ معلمان در حالیکه در امر تولید نیروی کار بمثابه نوعی کالا اشتغال دارند در عین حال عهده‌دار امر هدایت عملی انسانها و عناصر انسانی در جهت مهیا‌ساختن آنها بعنوان نیروی کار تحت انتقاد سرمایه می‌باشند. مشاغل فکری صرفاً ابداعی و تحقیقاتی نیز یا نوعی کار هدایت و رهبری تولید یا سایر امور جامعه بورژوازی محسوب می‌شوند و یا با خاطر خصوصیت متمایز و ممتازی که دارند در زمرة مشاغل رهبری و هدایت قرار می‌گیرند و موجد جایگاه‌های اجتماعی و طبقاتی غیرکارگری می‌گردند.

جنبه طبقاتی غیرکارگری و بورژوازی و بنابراین نابرابرانه و ستمگرانه هرچند محدود جایگاه اقتصادی و اجتماعی سطوح پائینی صاحبان مشاغل فکری تنها در این نیست که این افراد در عین حال بمثابه نماینده و کارگزار سرمایه در روندهای کار و اشتغال اجتماعی در جامعه بورژوازی نقش ایفاء می‌نمایند بلکه همچنین در نفس جایگاه رهبری و لذا نسبتاً مسلط یا برتر و بالاتر آنها نسبت به کارگران در روندهای مزبور و بازتاب آن از جهات اجتماعی دیگر نهفته است.

به این نکته نیز باید اشاره نمود که درست است که صاحبان مشاغل فکری نیز در چارچوب تاریخی دوران حاکمیت سرمایه‌داری در عین حال بخشی از کارهای واقعاً مورد نیاز تداوم حیات کل جامعه و عموم اعضاء این جامعه را انجام می‌دهند لیکن آنها در عین حال امر هدایت و رهبری عملی روند تحقق و تداوم نظام طبقاتی بورژوازی و سلطه سرمایه بر کار را عهده‌دار هستند و این جنبه از مشاغل آنهاست که به آنها خصلت بورژوازی و غیرکارگری نیز می‌بخشد.

بطور خلاصه، گروههای حقوق‌بگیر شاغل در سطوح مختلف کارهای فکری (مشاغل مختلف هدایت و رهبری و مدیریت امور و مشاغل ابداعی و تحقیقاتی و آموزشی) در باشکال و درجات مختلف کار هدایت و رهبری امور در عین حال بورژوازی را در دست خود داشته و بدینگونه همچنین بر کارگران بطور مستقیم یا غیرمستقیم رهبری، تسلط و برتری

دارند؛ بعلاوه آنها، نسبت به کارگران، بطور متعارف، باشکال و درجات مختلف سهم بیشتری از ثروت اجتماعی (تا حد تصاحب مقادیری اضافه ارزش) را دریافت می‌دارند و از منزلت و مقام اجتماعی عمومی بالاتری برخوردارند. بنابراین سطوح فوقانی اینگونه افراد در زمرة بورژوازی قرار داشته و گروههای معینی از بورژوازی^۱ را تشکیل می‌دهند و آن بخش از سطوح پائینی آنها که در حیطه‌های تولید و مبادله کالا اشتغال دارند، بعلت جایگاه اجتماعی دوگانه خود یعنی بعلت اینکه از یکسوی بمتابه کارگر و با جایگاه و موقعیت اجتماعی کارگر و از سوی دیگر

۱- همانگونه که پیش از این نیز گفته شد، بنظر ما می‌توان گفت که در جامعه سرمایه‌داری کلیت طبقه «بورژوازی» از دو بخش به این شرح تشکیل شده است: (۱) سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و کوچک مالک خصوصی وسائل تولید و وسائل توزیع و مبادله کالاها؛ (۲) کسانی که در سطوح بیش و کم بالایی عهددار کار هدایت و رهبری و مدیریت امور مختلف تولید و اقتصاد (خصوصی و یا دولتی) سرمایه‌داری و امور مختلف سیاسی و قضائی و پلیسی و نظامی و فرهنگی و علمی و غیره حاکم می‌باشند و در عین حال سهم بیش و کم بالایی را از اضافه ارزش تولید شده و ماحصل کار کارگران و زحمتکشان دریافت می‌نمایند و بیش کم با چنین درآمدی زندگی خود را می‌گذرانند. البته اینچنان ساختار طبقه بورژوازی در مورد جوامعی صدق می‌کند که در آنها اشکال خصوصی سرمایه سلط است. در اینجا نامناسب نیست که به این نکته اشاره کنم که در جوامعی که اشکال خصوصی سرمایه کاملاً حاکمیت و تسلط دارند طبعاً بخش نخست بورژوازی عنصر پایه‌ای کلیت این طبقه را تشکیل می‌دهد و دارای نقش اقتصادی اجتماعی تعیین‌کننده بوده و در درجه اول اهمیت قرار دارد و بخش دوم در عین حال بعنوان مجموعه نمایندگان و جانتینیان بلنمرتبه و طراز اول آن محسوب می‌شود. اما در جوامع سرمایه‌داری دولتی، یعنی جوامعی که در آنها قطب یا تقرباً فقط اشکال دولتی سرمایه حاکم و مسلط است. فقط یا تقرباً فقط بخش دوم بورژوازی بر جامعه تسلط و حاکمیت داشته و بخش نخست اصلاً یا تقرباً وجود ندارد و جایگاه و مقام آنرا بخش دوم خود بطور جمعی اشغال کرده و در اختیار خویش درآورده است.

در اینجا شاید لازم است متنکر گردیم که مقصود ما از «سرمایه»- بنابر تعریفی که فکر می‌کنم مارکس آنرا در جانی ارائه داده است- آن ثروت مادی است که بصورت قدرتی متجلی می‌گردد که از کارگر بیگانه است و بر او حکم‌فرمایی و حکومت می‌کند و او را استثمار می‌نماید. در جامعه بورژوازی، کلیه اعضاء طبقه کارگر تماماً و بخش عده جمعیت اقشار میانی حقوق‌بگیر شاغل در حیطه‌های تولید و اقتصاد بطور قسمی کارگر محسوب می‌شوند و بخش عده جمعیت اقشار خرده بورزواء صاحب مشاغل کوچک خصوصی و مستقل نیز تا حد ممکنی تحت حکومت و حکم‌فرمایی سرمایه فرار دارند و سطوح پائینی گروههای شاغل در امور سیاسی و نظامی و پلیسی و قضائی و این‌لوژیک و فرهنگی در روینای بورژوانی حاکم نیز خود در عین حال تحت انقیاد و سیطره سرمایه هستند.

بمثابه صاحب سطوح پائینی شغل رهبری و هدایت امور تولید بورژوازی و بمثابه نماینده سرمایه و با موقعیت و مقام اجتماعی بالاتر و برتر از کارگر تجلی و هستی می‌یابند، در زمرةً اقشار میانی جامعهٔ سرمایه‌داری قرار گرفته و بخش‌های معینی از این اقشار را تشکیل می‌دهند. کارکنان سطوح پائینی مشاغل فکری در امور تولید و مبادله کالا در جامعه بورژوازی در حالیکه خود کار واقعاً تولیدی و مولد کالا انجام می‌دهند (و از جمله معلمان و آموزش‌دهندگان که مراحلی از تولید نیروی کار مورد نیاز سرمایه یعنی کالایی ویژه را بانجام می‌رسانند) و از این لحاظ همچون کارگران تجلی اجتماعی می‌یابند در عین حال، در سطوح و حیطه‌های نسبتاً کوچک در روندهای کار، بمثابه نماینده سرمایه و در راستای تحقق عملی رهبری و سلطه سرمایه بر کار، دارای شغل و جایگاه بالنسبه ممتاز رهبری و هدایت امور هستند و لذا در کلیت هستی اجتماعی خود در صف اقشار اجتماعی میانی قرار گرفته و بخش معینی از این اقشار را تشکیل می‌دهند. (گروههای شاغل در سطوح پائینی مشاغل رهبری و هدایت امور مربوط به حیطه‌های روساخت اجتماعی در زمرةٰ صرف نمایندگان و عوامل سطوح پائینی و میانی بورژوازی قرار می‌گیرند).

البته لایه‌های پائینی اقشار اجتماعی میانی مزبور - که بلحاظ جمعیت بخش عمدۀ این اقشار را دربرمی‌گیرند - بواسطهٔ جایگاه و هستی اجتماعی خاص خود یعنی بعلت اینکه وجود اجتماعی کارگری آنها کم و بیش تعیین‌کننده‌تر است و لذا بنابر خواست و منافع اجتماعی اشان بطور ذاتی و بالقوه و تا حدی اساسی همسوی و متعدد اجتماعی طبقه کارگر بطور اعم و در انقلاب سوسياليستي بطور اخص محسوب می‌شوند و از نزديک‌ترین متحدون اين طبقه به حساب می‌آيدن (همسوی و اتحاد بالفعل و واقعی آنها با طبقه کارگر طبعاً بستگی به ميزان خودآگاهی طبقاتی آنها و شرایط معين سياسی و غيره دارد). یعنی از لحاظ جمعیت بخش عمدۀ اقشار اجتماعی میانی مزبور در زمرةٰ زحمتکشان جامعه بورژوازی قرار دارند.

اما به ادامه مطلب باز می‌گردید:

در جامعه بورژوازی، علم و دانش در حیطه روند کار کم و بیش بطور جدا از طبقه کارگر و درتضاد با وی در وجود بخش‌هایی از بورژوازی و «خردبورژوازی» تبلور و تمرکز می‌یابد؛ در وجود افرادی جدا از طبقه کارگر، از طریق رشد بخشیدن به تکنولوژی و اصلاح روش‌های مدیریت و سازمان تولید بورژوازی و غیره، قبل از همه به وسیله‌ای برای افزایش دادن نیروی

بارآور کار و در نتیجه میزان سود بورژوازی و... و به وسیله‌ای برای تأمین منافع ویژه سرمایه و تداوم بخشیدن به تولید سرمایه‌داری و لذا تطویل حیات نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌گردد؛ در حیطه تکامل وسایل مهار و سرکوب پرولتاریا و زحمتکشان و وسایل تسلط وغلبه گروههای بورژوازی بر یکدیگر گسترش می‌یابد و غیره. علم و دانش در عمل قبل از همه تحت اختیار بورژوازی و در خدمت منافع وی قرار می‌گیرد. علم و دانش در جامعه بورژوازی در درجه نخست نه در راستای نیازهای انسان بلکه در جهت تأمین نفع و نیاز سرمایه تحول و پیشرفت نموده و عمل می‌نماید.

جدایی بین کار فکری و کار جسمی، تضاد بین کار رهبری تولید و کار تولیدی، این شکاف میان پرولتاریا و بورژوازی و گروههایی از «خردهبورژوازی»، این تقسیم طبقاتی و بورژوازی کار در روند تولید سرمایه‌داری بطور مداوم تولید و بازتولید می‌شود و امکاناً عمق و گسترش بازهم بیشتری پیدا می‌کند. فقط در شیوه تولید سوسیالیستی، در دوران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، تقسیم بورژوازی کار در تمام اشکال و بقایایش بطور مدام کاهش می‌یابد و سرانجام بطور کامل محو و نابود می‌گردد.

لذا برخلاف شرایط اقشار خردهبورژوازی خصوصی یعنی پیشه‌وران و کسbe و دهقانان خرده مالک و غیره، که گرایش تاریخی سرمایه‌داری معطوف به نابودساختن آنهاست، قشر اجتماعی متشكل از افراد شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری تولید و اقتصاد سرمایه‌داری یعنی باصطلاح خردهبورژوازی تکنوقرات، بوروکرات و غیره، ضرورتاً بطور مدام در روند تولید بورژوازی تولید و بازتولید می‌شود و نسبتاً فزونی می‌یابد.

ثالثاً و بالاخره اینکه، تمام کسانی که در حیطه‌های مختلف تولید و اقتصاد جامعه سرمایه‌داری (صنایع، معادن، ساختمان، کشاورزی، خدمات و بازرگانی) کارهای جسمی و فکری انجام می‌دهند و بدون استثمار و تصاحب حاصل کار دیگران با حاصل کار خویش زندگی می‌کنند، صرفنظر از اینکه توسط بورژوازی استثمار و چقدر استثمار می‌شوند یا نمی‌شوند، زحمتکشان این جامعه بهشمار می‌روند. اما فقط بخشی از آنها، گروههای واجد شرایط دوگانه مذکور یعنی گروههای مزدبر و حقوق‌بگیری که بکلی فاقد مالکیت بر وسایل تولید و مبادله هستند و کارهای اساساً جسمی انجام می‌دهند در زمرة طبقه کارگر محسوب می‌گردند.

بعلاوه بخشی از گروههای اجتماعی میانی و فوقانی جامعه بورژوازی دارای مشاغلی هستند که در اصطلاح مشاغل ایدئولوژیک نامیده می‌شوند، مشاغلی که بکلی خارج از مراحل مختلف ضروری تولید و مبادله کالا قرار داشته و در حیطه روساخت اجتماعی جای می‌گیرند. سهمی که صاحبان اینگونه مشاغل از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارند جزئی از اضافه ارزشی است که توسط کارگران و امکاناً سایر اقشار زحمتکشان تولید می‌شود.

اضافه ارزشی که بورژوازی با بهره‌کشی از نیروی کار در روندهای تولید تصاحب می‌نماید می‌توان گفت که به سه قسمت بدین شرح تقسیم می‌گردد: قسمتی از آن بعنوان سرمایه انباشت و لذا به سرمایه‌های پیشین اضافه می‌شود، قسمتی دیگری از آن به مصارف خصوصی بورژواهها و خانواده‌هایشان می‌رسد و بالاخره بخشی از آن- همراه با آنچه که دولت بورژوازی در این رابطه با گرفتن مالیات و عوارض و غیره از طبقه کارگر و اقشار اجتماعی میانی بچنگ می‌آورد و در واقع بیانگر چیزی جز افزایش میزان استثمار کارگران و زحمتکشان و تقلیل سهم گروههای اجتماعی میانی از ثروت‌های اجتماعی نیست- صرف هزینه‌های روپیانی ایدئولوژیک حاکم جامعه بورژوازی یعنی نهادهای ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، پلیسی و حقوقی بورژوازی و سایر هزینه‌های دولت سیاسی این طبقه می‌گردد.^۱

گروههای صاحب «مشاغل ایدئولوژیک»، که نمایندگان و وابستگان و عوامل ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی را تشکیل می‌دهند، با استفاده از این بخش از اضافه ارزش گذران و زندگی

۱- هزینه‌های مریبوط به نهادهای غیرسیاسی و خدماتی و اجتماعی دولت بورژوازی- که حتی ممکن است عده ترین بخش از کل بودجه این دولت را تشکیل دهد- بطور اختصار، یا بخشی از هزینه‌های جانبی تولید بورژوازی و مریبوط به آماده‌ساختن نیروی کار مورد نیاز این تولید را تشکیل می‌دهند و یا بمقابله هزینه‌هایی محسوب می‌شوند که تحت کنترل و رهبری بورژوازی صرف تأمین برخی خدمات یا بیمه‌های اجتماعی مورد نیاز عموم مردم می‌گردند و این بخش دوم در رابطه با کارگران بمقابله قسمتی از بهای نیروی کار آنها محسوب می‌شود که بنحوی توسط دولت اخذ گردیده و نگاه داشته شده و بینصورت به آنها باز پرداخت می‌گردد و در رابطه با سایر زحمتکشان قسمتی از علیه‌ی و حاصل کار و تولید آنها را تشکیل می‌دهد که بنحوی بوسیله دولت گرفته شده و بینصورت برای آنها باز هزینه می‌شود و در رابطه با بورژواهها و عوامل و وابستگان آنها در واقع بخشی از اضافه ارزش تولید شده است که بینصورت به مصارف خصوصی آنها می‌رسد وغیره. هزینه‌ای که دولت بورژوازی در زمینه‌های اقتصادی باصطلاح عالم‌منفعه و فاقد کسب و کار کاپیتالیستی مثلاً برای راه سازی یا احداث پارک عمومی صرف می‌کند، که بیانگر یکی بیکر از کارکردهای باصطلاح خدماتی و اجتماعی این دولت است، نیز همینگونه توضیح می‌باشد.

می‌کنند، آنها وابستگان و عوامل بورژوازی برای تحمیق فکری، انقیاد ایدئولوژیک و کنترل و مهار و سرکوب طبقه کارگر و توده‌های مردم و لذا حفظ نظم حاکم بورژوازی و همچنین عوامل و وابستگان طبقات و اقشار بورژوازی برای مقابله با یکدیگر و مهار و تسلط بر یکدیگر محسوب می‌شوند.

لازم است در اینجا به نکاتی چند بشرح زیر توجه نمود:

در جامعه سرمایه‌داری ممکن است گروههایی دیده شوند که بنحوی به دو طبقه اجتماعی مختلف و متمایز از یکدیگر تعلق داشته باشند مانند نیمه‌پرولتاریا که هم در زمرة کارگران قرار دارد و هم جزئی از خردببورژوازی محسوب می‌شود یا مانند کسانی که هم جزئی از اقشار اجتماعی میانی مثلًا کارمندان هستند و هم عنوان مالکان کوچک حداقل معینی از سهام موسسات تولیدی و غیره مقادیری اضافه‌ارزش بصورت سود، اجاره و غیره دریافت نموده و در زمرة سرمایه‌داران خیلی کوچک قرار می‌گیرند.

در جوامع سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی یا دولتی ساختمانهای مسکونی، تجاری و غیره و مالکان این ساختمانها را بشرح زیر می‌توان مورد توجه قرار داد:

این مالکان با اجاره‌دادن ساختمانهای مسکونی و تجاری و تولیدی خود مناسب با مقدار ساختمانی که در مالکیت خود دارند سود بدست می‌آورند. آنچه که آنها عنوان اجاره دریافت می‌دارند در شکل خالص خود به دو قسمت تقسیم می‌گردد: یک قسمت برای استهلاک ساختمان در طول زمان منظور می‌شود یعنی بهای استهلاک ساختمان را تشکیل می‌دهد و قسمت دیگر عمدتاً عبارت از سودی است که آنها بابت سرمایه خود یعنی بابت ظرفیت بالقوه استشماری آن، بابت اینکه هر سرمایه معین در طول واحد زمان مقدار معینی سود به خود تخصیص می‌دهد، دریافت می‌دارند و امکانًا تا حدودی هم شامل امر تحقق طولانی مدت اضافه ارزشی است که بهنگام احداث ساختمان از کارگران ساختمان بیرون کشیده شده است. بخش اول سود در ساختمانهای تولیدی و تجاری بصورت جزئی از هزینه‌های تولید و عرضه کالا متجلی می‌گردد و در ساختمانهای مسکونی مستقیماً بر خود مستأجر تحمیل می‌شود و بخش دوم آن فقط وقتی وجود دارد که صاحب ساختمان با سرمایه اولیه خود این ساختمان را نه خریداری بلکه احداث کرده باشد.

در شرایط و مواردی که صاحبان فروشگاهها علاوه بر اجاره مقدار معینی پول هم (در

ایران تحت نام «سرقفلی» و غیره) به مالکان ساختمان‌های فروشگاهها یا به صاحبان قبلی آنها پیش‌پرداخت می‌کنند، سود این مبلغ پول بمثابه یک سرمایه باصطلاح پیش‌ریخته شده نیز بصورت افزایشی در قیمت کالاهای مورد فروش تجلی یافته و بدینطريق به صاحبان آن برمی‌گردد. و در صورتیکه این مبلغ پول از حد معینی کمتر و متعلق به خردۀ بورژواهایی باشد که با کار شخصی خود با وسایلی که در تملک خویش دارند و بدون استثمار کارمزدی زندگی می‌کنند، در اینصورت پول مزبور نه بمثابه سرمایه بلکه بمثابه مایملک و وسایل شخصی خردۀ بورژواهها متجلی می‌گردد.

همچنین بخش اول سود سرمایه‌های ساختمانی را می‌توان بمثابه سود تجاری دانست و لذا سرمایه‌های مذکور را می‌توان همانند نوعی سرمایه‌های تجاری تلقی نمود که قسمتی از ماحصل کار کارگران و زحمتکشان و در واقع بخشی از کل اضافه‌ارزش تولیدشده در جامعه را تصاحب می‌نمایند و در اینصورت اجاره ساختمان توسط مستأجر- که همان کاربرد و باصطلاح مصرف آن است- همانند فروش بسیار تدریجی کالاهای تحت اختیار سرمایه‌های تجاری است. بدیهی است آن دسته از ساختمانهایی که متعلق به خود سرمایه‌داران بزرگ و کوچک و یا کسبه و پیشه‌وران خردۀ بورژوائی است که در این ساختمانها فروشگاه، کارگاه، کارخانه و غیره دائز کرده‌اند، جزئی از سرمایه یا وسایل کار متعلق به خود این کسان به حساب می‌آید.

در جوامعی که سرمایه‌داری خصوصی حاکم است، صاحبان سطوح فوقانی مشاغل ایدئولوژیک و دولتی و رهبران و مدیران عمدۀ واحدهای بزرگ تولیدی و تجاری (بدیهی است که تنها بعنوان دارتندگان اینگونه مشاغل و جدا از سرمایه‌های شخصی‌اشان، اگر چنین سرمایه‌هایی داشته باشند) بنابر نقش‌ها و وظایف خود در نظام بورژوازی، بمثابه نمایندگان، واستگان و عوامل ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی «طراز اول» طبقه سرمایه‌دار هستی پیدا می‌کنند. و در عین حال سطح زندگی ممتاز و بطور کلی جایگاههای اجتماعی ممتاز آنها و مقدار سهمی که از اضافه ارزش تولیدشده دریافت می‌دارند عموماً در حدی است که آنها را در سطح اجتماعی گروههایی از بورژوازی قرار می‌دهد. در این میان رهبران اقتصادی و مدیران واحدهای تولیدی و اقتصادی، از آنجا که در امر هدایت و رهبری روندهای تولید و مبادله اجتماعی و کاربرد وسایل تولید در روندهای کار مشارکت دارند، بدرجات بیشتری بمثابه یک قشر واقعی از بورژوازی تجلی می‌یابند.

در سرمایه‌داری دولتی، صاحبان سطوح فوقانی مشاغل هدایت و مدیریت تولید و اقتصاد جامعه، عنوان کسانی که امر هدایت عمومی روند کاربرد وسایل تولید و مبادله و وسایل معاش اجتماعی را در جهت تولید و بازتولید شکل دولتی سرمایه‌داری در اختیار خود دارند و بنابر جایگاههای اجتماعی بسیار ممتازی که از لحاظ در اختیارداشتن قدرت حاکم اجتماعی و بلحاظ سطح رفاه و میزان برخورداری از محصولات مصرفی احراز می‌نمایند، فشر فوقانی بورژوازی دولتی را تشکیل می‌دهند. در اینجا صاحبان سطوح فوقانی مشاغل صرفاً ایدئولوژیک، تا حدی که می‌توان آنها را اینچنین مستقل و جدا در نظر گرفت، که بهمایه بخش فوقانی نمایندگان و وابستگان سیاسی و ایدئولوژیک قشر فوقانی و کل طبقه بورژوازی دولتی تجلی پیدا می‌کنند، از لحاظ سطح رفاه و میزان برخورداری از وسایل زندگی نیز در سطح گروههای فوقانی قرار داشته و در کلیت خود بخشی از گروههای فوقانی این طبقه محسوب می‌شوند. مدیران و رهبران واحدها و موسسات تولیدی اقتصادی، قشرهای متوسط و تحتانی بورژوازی دولتی را تشکیل می‌دهند... بورژوازی دولتی بطور کلی، بر حسب سطح قدرت افراد آن در حیطه‌های مختلف اجتماعی و در زمینه امر هدایت روند کاربرد وسایل تولید و آنگاه بر حسب میزان سهم آنها از اضافه ارزش تولید شده برای زندگی شخصی و خصوصی اشان، به قشرهای فوقانی و میانی و تحتانی تقسیم می‌شود.

در همه اشکال سرمایه‌داری، گروههایی از دانشمندان و صاحبان سطوح فوقانی مشاغل علمی و فنی، که عهده‌دار امر هدایت و رهبری علمی و فنی روندهای تولید اجتماعی هستند، بنابر عملکردشان در نظام تولید بورژوازی، که بطور مؤثری وسیله تأمین منافع سرمایه و وسیله تداوم و گسترش حاکمیت سرمایه بر کار و تداوم حیات این نظام تولیدی است، و بنابر جایگاههای اجتماعی ممتازی که عموماً آنها در جامعه اشغال می‌کنند، می‌توان گفت که عنوان نمایندگان و عوامل علمی، تئوریک و فنی بورژوازی در قلمروی تولید و در سطح گروههایی از بورژوازی یا خردۀ بورژوازی فوقانی محسوب می‌شوند.

نامناسب نیست که در اینجا باین مطلب بدین شرح توجه نماییم: مقصود ما در فوق گروههایی از دانشمندان هستند که مستقیماً در خدمت تولید سرمایه‌داری فعالیت و تحقیق می‌کنند و لذا بنحوی نقشی بورژوازی در روند تداوم حیات و انباست سرمایه و ابقاء و توسعه قدرت اجتماعی آن ایفاء می‌نمایند ولی نقش و جایگاه اجتماعی و تاریخی دانشمندان بطور

کلی بشرح زیر توضیح می‌یابد:

اولاً دانشمندان رشته‌های علوم (پایه) ریاضی، فیزیک، شیمی، بیولوژی و غیره بویژه دانشمندانی که نقش‌های نسبتاً عمده و قابل توجهی در روند پیشرفت علوم ایفاء می‌نمایند، خواه آنها مستقیماً در ارتباط با احتیاجات طبقات ستمگر حاکم و تولید طبقاتی استثماری حاکم تحقیق و فعالیت نمایند و خواه چنین نباشد، از لحاظ طبقاتی در زمان خود عموماً یا اکثر، قبل از همه، در جایگاه طبقات حاکم و در خدمت اینان قرار می‌گیرند ولی بطور کلی بدینه است که آنها با توجه به تأثیری که در زمینه تکامل و پیشرفت علمی و اجتماعی و اقتصادی انسان می‌گذراند و نقشی که در این زمینه ایفاء می‌نمایند مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و این تأثیر و نقش آنها ممکن است جایگاه طبقاتی آنها در زمان حیاتشان را کاملاً تحت الشعاع قرار داده و بی‌اهمیت سازد. دستآوردهای علمی این دانشمندان بنابر سرشت خاص علوم فوق‌الذکر، فاقد جهت طبقاتی و اجتماعی معینی است و می‌تواند در خدمت هر طبقه اجتماعی قرار گیرد. آنها پدیده‌های طبیعی و قانونمندیهای این پدیده‌ها و استفاده عملی از خواص و قانونمندیهای آنها را بطور علمی و مستقل از هر نوع ایدئولوژی تحقیق و بررسی می‌کنند. البته بسته به شرایط اجتماعی تاریخاً معین، سرعت پیشرفت رشته‌های علوم و حیطه‌ها و جهت‌های پیشرفت آنها و استفاده عملی از آنها تفاوت پیدا می‌کند و نکته اصلی هم در همینجا نهفته است لیکن بهرحال آنچه پیشرفت یافته و بدست آمده کمتر یا بیشتر می‌تواند در جهت تأمین احتیاجات و منافع هر طبقه اجتماعی بکار برد شود.

ثانیاً در مورد دانشمندان رشته‌های دانش‌های کاربردی (تکنولوژی) یعنی مخترعین، طراحان بزرگ و... موضوع بدینگونه تفاوت می‌نماید: نتایج فعالیتها، اختراعات و دستآوردهای فنی و کاربردی اینها معمولاً کاربردها و استفاده‌های عملی خاص دارد، و بلحاظ تأثیرگذاری و جهت بخشیدن به روندهای اجتماعی بطور مشخص‌تری در خدمت طبقه یا طبقات اجتماعی معینی قرار می‌گیرد و بمیزان بیشتری متعلق به دوره‌های تاریخی محدودتری است و لذا فعالیت اینگونه دانشمندان در جامعه بورژوازی ممکن است بدرجات بیشتری بطور مستقیم و مشخص در خدمت بورژوازی قرار داشته باشد.

از اینرو می‌توان گفت پیشرفت‌ها و دستآوردهای علمی و فنی، خواه مستقیماً و خواه بطور غیرمستقیم یعنی بمثابه حلقه‌هایی در مراحل تکامل و پیشرفت علوم و تکنولوژی، طی

دوران‌های حاکمیت سرمایه‌داری عموماً در درجه نخست در خدمت بورژوازی قرار دارد (از جهاتی و تا حدودی نیز طبعاً در خدمت سایر طبقات اجتماعی و در خدمت عموم بشریت قرار می‌گیرد مانند گسترش زمینه‌های علمی تکامل تئوری کمونیستی و رشد و تکامل پیش زمینه‌های مادی و فنی و علمی لازم برای گذار به اقتصاد سوسیالیستی که در خدمت اهداف و منافع طبقاتی پرولتاریا می‌باشد، پیشرفت در زمینه معالجه و مبارزه با بیماری‌ها، تکامل و بهبود وسایل و تسهیلات زندگی عموم مردم تا حدی که چنین پیشرفت و بهبودی ایجاد می‌شود، امکاناً فراهم شدن پیش‌زمینه‌های مادی و علمی پایان‌دادن به ستم انسان بر حیوانات و غیره). و سپس در دوران‌های بعدی- در دوران سوسیالیسم و کمونیسم- بغیر از مواردی که فقط می‌توانسته منطبق با جامعه سرمایه‌داری و در خدمت بورژوازی باشد تماماً در خدمت پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی و انسانهای جامعه کمونیستی قرار خواهد گرفت. بدیهی است که نقش جایگاه اجتماعی و تاریخی این دانشمندان، در هر مورد مشخص، بسته به پیشرفت‌های معین و مشخصی که بتوسط آنها حاصل گردیده و نقش معین و مشخص دست‌آوردهای علمی و کاربردی آنها در تاریخ اجتماعی و اقتصادی انسان، تعیین می‌گردد.

اما در مورد دانشمندان و محققین و سایر فعالین «علوم و دانش‌های اجتماعی». بدیهی است که جایگاه طبقاتی و نقش اجتماعی و تاریخی اینها بتوسط جهان‌بینی و دیدگاه طبقاتی و اجتماعی‌اشان که در آثار و تالیفات آنها منعکس می‌گردد و با شرایط مشخص اجتماعی و مرحله معین تاریخی‌ای که در آن حیات داشته و فعالیت می‌کرده‌اند نیز ارتباط می‌یابد، تعیین می‌گردد.

در ادامه مبحث، لازم است خاطرنشان نمود که در بعضی جوامع سرمایه‌داری برخی گروههای اجتماعی دیگری نیز ممکن است دیده شوند که البته با شناخت کافی از شرایط مشخص آنها می‌توان به بررسی و تعیین جایگاه طبقاتی آنها پرداخت.

بالاخره اینکه ممکن است در جامعه بورژوازی برخی گروههای اجتماعی مثلًاً گروههایی از دهقانان و روستاییان در بعضی از جوامع عقب‌مانده از جهاتی حتی بیشتر از طبقه کارگر جوامع مزبور محروم، تهییدست و... بوده و مبتلا به فقر و فلاکت بیشتری بوده باشند. البته این واقعیتی است لیکن جایگاه طبقاتی اعضاء جامعه بورژوازی بر مبنای ملاک‌های اقتصادی و اجتماعی‌ای که منطبق با ساخت اقتصادی و نظام اجتماعی این جامعه است تعیین می‌گردد. و

این طبقه کارگر است که بنابر جایگاه اقتصادی و اجتماعی خود عهدهدار نقش و رسالت تاریخی سرنگون ساختن سرمایه‌داری و برقراری سوسياليسم و تکامل بخشیدن به سوسياليسم در راه نیل به کمونیسم است. سایر افشار و گروههای اجتماعی و ستمدیدگان تا حدی که در تحقق بخشیدن به این نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا- که یگانه راه پایان بخشیدن به تمامی محرومیت‌ها، رنج‌ها و ستم‌های اجتماعی است- ذینفع بوده و مشارکت داشته باشند مترقبی و انقلابی محسوب می‌گردد.

خ- مختصری درباره مبارزه طبقاتی پرولتاریا

اقشار اجتماعی میانی جامعه بورژوازی، آنطور که ما آنها را تحلیل و تعریف نمودیم، بنابر جایگاه اجتماعی عینی اشان، از لحاظ موضعی که در قبال مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه بطور اعم و در مورد انقلاب سوسيالیستی و سوسياليسم بطور اخص اتخاذ می‌نمایند- که اگرچه ممکن است تنها بصورت بالقوه و نهفته باشد- بطور کلی به سه دسته تقسیم می‌گردد: لایه‌های پائینی که اکثریت جمعیت قشرهای میانی را تشکیل می‌دهند و از زحمتکشان جامعه و متحد پرولتاریا در مبارزاتش علیه بورژوازی بطور کلی و در انجام انقلاب سوسيالیستی بطور خاص محسوب می‌شوند (و بدیهی است که در این میان نیمه‌پرولتاریا، بمثابه جزئی از پائینی‌ترین لایه‌های اقشار میانی، از نزدیکترین متحدان پرولتاریا محسوب می‌گردد). گروههای کاملاً اقلیت فوکانی که وحدت و نزدیکی آنها با بورژوازی قاعدتاً بیشتر است تا با پرولتاریا؛ زیرا این گروهها بصورت خرد بورژوازی خصوصی زندگی نسبتاً مرغه و راحتی دارند و جامعه بورژوازی ایده‌آل و دورنمای مطلوب‌تری برای آنها شمرده می‌شود و بصورت کارکنان فکری زندگی نسبتاً برتر و مرغه‌ی داشته و بیشتر بمثابه دوست و متحد و نماینده اقشار بورژوازی در حیطه تولید و مبادله اجتماعی تجلی دارند تا بمثابه کسانی که تحت سلطه و ستم این اقشار می‌باشند. و بالاخره گروههایی معذوب که ممکن است وضعی بینایینی پیدا کنند. (در ضمن مقصود ما از «پرولتاریا» همواره فقط همان «طبقه کارگر» است).

همانگونه که اشاره شد، طبقه کارگر و بخش‌های متعدد وی از اقشار اجتماعی میانی، مطابق با جایگاه و شرایط اقتصادی و اجتماعی‌اشان، بطور بالقوه در تقابل با بورژوازی و بخش‌های متعدد وی، خواهان انقلاب سوسیالیستی هستند و بدرجات معینی نیروهای این انقلاب را تشکیل می‌دهند در حالیکه واضح است که تحقق واقعی و بالفعل این صفت‌بندی و این انقلاب نیازمند تحقق شرایط فکری و سیاسی مساعد معینی، نیازمند سطح معینی از رشد و تکامل فکری و سیاسی طبقه کارگر و متعددان وی و همچنین مستلزم تحقق «شرایط عینی انقلاب» یعنی موقعیت عینی واقعاً انقلابی می‌باشد. مقصود ما از شرایط عینی انقلاب- همانگونه که لذین تا حدودی آنرا بیان می‌دارد- بوجود آمدن شرایطی است که در آن توده‌های تحت ستم، دیگر رژیم حاکم را بر روال قبل از آن تحمل نکنند و علیه این رژیم و ستم‌های او بپاixیزند و قیام نمایند و رژیم حاکم نیز دیگر نتواند با همان شیوه پیش از این بر مردم حکومت کند (ما در اینجا در رابطه با انجام انقلاب سوسیالیستی عجالتاً از مسئله مربوط به سطح تکامل اقتصادی مورد نیاز جامعه برای گذار به سوسیالیسم صرفنظر کرده‌ایم).

البته در انقلاب‌های دموکراتیک اقشار و طبقات میانی و غیرکارگر بطور موثرتر و بمیزان بیشتری مشارکت می‌نمایند و در صف انقلاب قرار می‌گیرند.

انقلاب دموکراتیک، که در دوران حاضر بطور کلی مختص جوامع سرمایه‌داری عقب‌مانده است، انقلابی است که بوسیله آن بخشی از طبقه حاکم که قدرت سیاسی را در اختیار دارد یعنی رژیم حاکم سرنگون و متلاشی می‌گردد و در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در چارچوب حاکمیت نظام و جامعه بورژوازی تحولات و اصلاحاتی انقلابی یعنی بطور سریع و قاطعانه بنفع عموم طبقات و اقشار جامعه بویژه طبقه کارگر و زحمتکشان صورت می‌گیرد. محتویات اجتماعی مشخص و واقعی انقلاب دموکراتیک و سیر مشخص پیشرفت آن، گذشته از مسئله سطح تکامل اقتصادی جامعه، بستگی به تناسب قوae واقعی بین نیروهای مختلف طبقاتی و میزان رشد آگاهی و تشکل طبقاتی پرولتاریا و متعددان او دارد. اصولاً خود وجود یا ضرورت انقلاب دموکراتیک بمفهومی که گفته شد بطور کلی بوسیله دو عامل تعیین می‌گردد یا به بیان دیگر اگر شرایطی را که انقلاب در جامعه را بصورت انقلاب دموکراتیک شکل و هستی می‌دهند بصورت اجزاء مختلف خود از هم تفکیک کنیم با دو

عامل اساسی و عام بدین شرح مواجه می‌باشیم: عقب‌ماندگی سطح تکامل تولید سرمایه‌داری جامعه که عامل بنیادی و پایه‌ای محسوب می‌شود و دیگری (که مورد نظر ما در اینجاست) عدم توانایی بالفعل پرولتاریا در بانجام‌رساندن انقلاب سوسيالیستی و انجام بلاخلاصه این انقلاب. معدلک تحقق همین انقلاب دموکراتیک تا هر میزان معینی نیز مستلزم وجود و تحقق حداقل معینی از شرایط ذهنی و سیاسی مساعد در راستای منافع پرولتاریا و زحمتکشان است یعنی مستلزم اینست که نیروی سیاسی و طبقاتی خود این طبقات در دوره‌های انقلاب تا سطح حداقل معینی رشد کند و غیره!

۱- مطلبی که می‌خواهیم در اینجا به آن اشاره کنیم عبارت از اینست که انقلاب دموکراتیک که شامل تحولات نسبتاً وسیع و سریع سیاسی و اجتماعی دموکراتیک است ممکن است در عین حال مشتمل بر دولتی کردن حتی بخش عدهٔ وسائل تولید جامعه باشد و بین ترتیب جامعه سرمایه‌داری از شکل استبدادی و خصوصی خود به یک سرمایه‌داری دموکراتیک در عین حال دولتی یا نیمه دولتی تحول یابد. اما این تحول طبعاً هنوز معنی آغاز سوسيالیسم نیست- اگرچه ممکن است در مواردی بصورت مرحله‌ای در راه گذار به سوسيالیسم وجود پیدا کند- بلکه همان تحول به سرمایه‌داری دولتی دموکراتیک می‌باشد. زیرا سوسيالیسم زمانی برپا می‌گردد که جامعه ماهیناً و بطور تعیین‌کننده بصورت فرآیند تاریخی و در عین حال پیوسته و مداوم پایان‌دادن به بقایای اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری موجود در آن در راستای حصول به جامعه کاملاً بدون طبقه و آزاد از هرگونه ستم هستی و تداوم پیدا کند. با آغازگرگوبین این فرآیند تاریخی نسبتاً مداوم و پیوسته، سوسيالیسم آغاز می‌گردد. مفهوم و محتوای سوسيالیسم را ما در کتاب «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسيالیستی» بطور مفصل و مشروح مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم.

هم سوسيالیسم و هم سرمایه‌داری کاملاً دولتی هر دو از لحاظ مالکیت با «دولتی کردن» و وسائل تولید و مبادله کالاها آغاز می‌شوند ولی- گفته از تفاوت در نحوه خود این دولتی کردن- در اولی مالکیت جدید واقعاً در اختیار و در خدمت مردم قرار می‌گیرد و بعلاوه و مهمتر اینکه این دگرگونی در مالکیت یک سرآغاز بلاخلاصه فرآیند تاریخی عمومی و همه‌جانبه و پیوسته و مداوم پایان‌دادن به بقایای مختلف سرمایه‌داری در شیوه تولید و در کلیت جامعه برای حصول به کمونیسم محسوب می‌شود اما در دو می‌جنین نیست و مالکیت جدید اساساً به مفهوم مالکیت و کنترل جمعی قشر فوقانی جامعه موسوم به بورژوازی دولتی بر وسائل تولید بوده و بعلاوه نظام اقتصادی و اجتماعی جدید بصورت نوعی نظام سرمایه‌داری دولتی راکد و ثابت می‌ماند.

فوقاً ما به مقوله «سرمایه‌داری دولتی دموکراتیک» بویژه از این جهت اشاره کردیم که ، با توجه به استنتاج و نتیجه‌گیری برخی از جریانهای سیاسی باصطلاح چپ از تجریه شکست «سوسيالیسم» یعنی فروپاشی نظام سرمایه‌داری دولتی در اتحاد شوروی و بلوک شرق سابق- که این شکست را عمدتاً یا مهمتر از همه ناشی از نبود «دموکراسی» در کشورهای مزبور می‌دانند، شاید در اینده ها این شکل از سرمایه‌داری در کشورهایی با نام و

اما مطلبی را که می‌خواهیم در اینجا مورد توجه قرار دهیم درباره موقعیت پرولتاریا بلحاظ مبارزه طبقاتی و بلحاظ ایدئولوژیک و سیاسی است. این موقعیت با سه عامل کلی مختلف بشرح زیر ارتباط و بستگی می‌یابد:

۱- سطح تکامل تولید سرمایه‌داری: میزان معین تکامل مناسبات تولیدی و شیوه تولید سرمایه‌داری بیانگر میزان معین سهم طبقات مختلف معین (طبقات و اشاره اجتماعی معلوم و معین در دوران‌های حیات و حاکمیت سرمایه‌داری) در توزیع طبقاتی جمعیت و بیانگر میزان معین سطح تکامل تولید جامعه بمتابه نیروهای مولد و وسائل تولید است و در نتیجه نمایانگر میزان واقعی و معین وجود زمینه‌ها و ظرفیت‌های بالقوه طبقاتی و تاریخی اقتصادی رشد و پذیرش و تحقق ایدئولوژی‌های مختلف معین، گرایشات و خواستهای سیاسی و خواستها و نیازها و اهداف اقتصادی و اجتماعی مختلف معین است. بنابراین اصولاً از زمانیکه تکامل سرمایه‌داری جامعه به مرحله‌ای می‌رسد که در آن از یکسوی طبقه کارگر در میان مجموع جمعیت تولیدکنندگان نقش اصلی و عمله را ایفاء می‌نماید و حائز اکثریت می‌گردد و این روند عمق و ژرفای کافی پیدا می‌کند و از سوی دیگر رشد و تکامل نیروهای مولده کاپیتالیستی به سطحی می‌رسد که می‌تواند پاسخگوی نیازها و مقتضیات روند اقتصاد سوسیالیستی باشد، از آن زمان به بعد جامعه بلحاظ تکامل تاریخی اقتصادی خود مستعد و نیازمند تحول به شکل انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم می‌شود یعنی در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار می‌گیرد یا به بیان دیگر تنها در مرحله معین بالایی از تکامل تاریخی تولید سرمایه‌داری از یکسوی نیروی اجتماعی و از سوی دیگر امکانات و وسائل مادی مورد نیاز جهت تحقق سوسیالیسم واقعاً فراهم می‌گردد.

شكل اجتماعی واقعاً مترقب جانشین جامعه سرمایه‌داری ضرورتاً جامعه کمونیستی است؛ تحول تاریخی نظام سرمایه‌داری به این نظام اجتماعی، تحول از جامعه بورژوازی به جامعه کمونیستی بدون هرگونه طبقات و هرگونه ستم است. زیرا در دوران سرمایه‌داری هم طبقه اجتماعی جدیدی یعنی طبقه کارگر که بطور اساسی خواستار این نظام اجتماعی نوین و این تحول تاریخی است و رسالت بانجام رساندن این تحول را بعهده دارد بوجود می‌آید و هم پیش

شرط ضروری مادی این تحول یعنی پیش شرط بلحاظ آماده شدن و تکامل ضروری وسایل تولید و علم و دانش انسانها در عرصه های تولید، بطور کامل تحقق می پذیرد. جامعه بورژوازی تمام زمینه ها و ظرفیت های اجتماعی و مادی و بنیادی ضروری برای تحول و گذار به جامعه بدون طبقات و عاری از ستم را در خود ایجاد و فراهم می نماید و تاریخ جامعه سرمایه داری، در افق و دورنمای واقعاً مترقبی خود و در اینصورت در سیر کلی و نهایی تغییر و تحول خود، چیزی جز آلترناتیو جامعه کمونیستی در پیش روی ندارد. اما پیش شرهای اجتماعی و مادی و بنیادی جهت تحول به سوسیالیسم (سوسیالیسم بمثابه مرحله تاریخی ضروری برای نیل به جامعه کمونیستی کاملاً بدون طبقات و آزاد از ستم) و تحقق پیروزمندانه سوسیالیسم در مرحله معین بسیار پیشرفته ای از روند تکامل شیوه تولید (روابط تولیدی و نیروهای مولد) سرمایه داری فراهم و آمده می گردد (ما این مرحله معین را احتمالاً در جائی دیگر، در پژوهشی درباره پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی «جهان» مورد تحقیق و بررسی قرار خواهیم داد).

طبقه کارگر بنابر جایگاه و موقعیت اجتماعی اش در جامعه بورژوازی، در ساختار اقتصادی و نظام اجتماعی سرمایه داری، خواهان از میان رفتن موجودیت سرمایه و کارمزدی در هر شکل و استثمار کارگر توسط سرمایه دار و استثمار و بهره کشی بطور کلی، خواهان کامل از میان بردن هرگونه مالکیت بورژوازی و طبقاتی بر وسایل تولید و توزیع و هرگونه طبقات اجتماعی و تمایزات طبقاتی و تمام پیامدها و عوارض غیر انسانی آنها است. اینها، که همگی اشکال مختلف تجلی یک پدیده واحد را تشکیل می دهند، معنای ایجاد جامعه کمونیستی است و نیل به این جامعه کاملاً بدون طبقات و آزاد از ستمها نیازمند دوران گذار معینی است که اصطلاحاً موسوم به سوسیالیسم است. پس خواست و هدف نهایی پرولتاریا کمونیسم است که از طریق مرحله تاریخی سوسیالیسم تحقق می پذیرد (بديهی است که تحول و انتقال انقلابی از جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی یعنی سوسیالیسم اصطلاحاً «انقلاب سوسیالیستی» نامیده می شود).

این آرمان و هدف اجتماعی طبعاً در شرایط واقعی در جوامع سرمایه داری بصورت اهداف و خطمشی های اجتماعی و سیاسی معینی و بصورت اشکال معینی از شیوه های تفکر، ایده ها، نیازها، خواست ها، و تمایلاتی متجلى می گردد که متعلق به کارگران و طبقه کارگر و تا حدود

معینی متعلق به بخش‌هایی از اقشار میانی است که وجود مشترک اقتصادی و اجتماعی معینی با طبقه کارگر دارند. اصولاً و عمدهاً طبقه کارگر و تا حدودی نیز اقشار میانی بمتابه حامل و پایگاه اجتماعی این اهداف و خواستها و شیوه‌های تفکر و تمایلات و بمتابه نیروی انسانی و اجتماعی مدافع و حامی این ایدئولوژی، این خواستها و اهداف متجلی می‌گردند. بقیه طبقات و اقشار جامعه بورژوازی، بنابر موقعیت و هستی اجتماعی خود در این جامعه، خواهان و مدافع اهداف و خواستهایی دیگر و حامل نظرات و گرایشاتی دیگر هستند، خواهان و مدافع اشکالی از نظام اجتماعی سرمایه‌داری می‌باشند و بنابراین پایگاه اجتماعی دیگر و نیروهای طبقاتی و اجتماعی مدافع و حامی خواستها و اهداف و ایده‌ها و گرایشات دیگری متضاد با سوسیالیسم را تشکیل می‌دهند.

بازمانده‌های این طبقات اجتماعی مختلف، این پایگاهها و نیروهای اجتماعی مختلف موافق و مخالف سوسیالیسم، در دوران حیات و تکامل سوسیالیسم یعنی در جامعه سوسیالیستی نیز در اشکال مختلف و بصورت نیروهای مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فکری و معنوی تجلی نموده و عمل می‌کنند و بدینگونه با روند تداوم حیات و پیشرفت سوسیالیسم موافقت یا مخالفت می‌نمایند.

بنابراین هرچقدر طبقه کارگر بلحاظ جمعیت در جامعه و در سطح جهانی بالنسبه کثیرتر و سابقه تاریخی پیدایش و حیات آن طولانی‌تر باشد بهمان اندازه پایگاه اجتماعی سوسیالیسم و نیروهای اجتماعی خواهان و مدافع سوسیالیسم بطور بالقوه بیشتر و بزرگتر خواهد بود و بدین لحاظ امکان تحقق و موفقیت سوسیالیسم زیادتر خواهد بود.

سوسیالیسم اساساً بمعنای تحقق و تکامل نسبتاً مداوم تولید سوسیالیستی است که بصورت تحولات اقتصادی سوسیالیستی اولیه، که بلافصله در پی تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و امکاناً تؤمن با آن انجام می‌گیرد، و پس از آن بصورت روندهای نسبتاً مداوم و پیوسته نابودی بقایای شیوه کار و تقسیم کار بورژوازی و طبقاتی و افزایش کمیت و ارتقاء کیفیت محصولات مصرفی بمنظور تکامل سوسیالیستی شیوه اجتماعی توزیع و غیره تجلی می‌یابد و بنابراین بطور کلی بصورت روندهای تکوین شیوه کار و شیوه توزیع کمونیستی متحقق می‌شود و لذا نیازمند درجات بالائی از تکامل وسایل تولید و علوم و دانش‌های فنی بمتابه پیش شرط آن است یعنی مستلزم آنست که این وسایل و علوم و

دانش‌ها پیش از آن در جامعه سرمایه‌داری پیشین تا سطح معین بسیار بالایی ارتقاء و تکامل یافته و بطور کافی آماده شده و بصورت ابزارها و وسائل تولید پیشرفته و بصورت علوم و دانش‌های کاربردی بسیار پیشرفته و وسیع کاملاً در دسترس انسانها قرار گرفته باشند و همچنین مستلزم آن است که میزان وسائل تولید و امکانات اقتصادی پیش از آن هرچه بیشتر و بقدر کافی توسعه و فزونی یافته باشند.

لذا هرچقدر علوم پایه و دانش‌های کاربردی و تکنولوژی و میزان وسائل تولید و ظرفیت‌های اقتصادی جامعه در دوران سرمایه‌داری بمیزان بیشتری رشد و تکامل پیدا کند بهمان اندازه پایه‌های مادی فرآیند حیات و تکامل تولید و اقتصاد سوسیالیستی بمیزان بیشتری آماده و فراهم می‌گردد و بهمان اندازه امکان مادی تداوم حیات و پیشرفت و تکامل سوسیالیسم در راه حصول به کمونیسم و لذا درجه موقفيت و پیروزی آن بیشتر خواهد شد.

با توجه به مجموع آنچه گفته شد، بطور اختصار، میزان معین تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری بیانگر وجود یا فقدان محدودیت تاریخی اقتصادی پرولتاریا در انجام انقلاب سوسیالیستی و برقراری سوسیالیسم در راه نیل به کمونیسم است.

۲- شرایط معین سیاسی، فکری و فرهنگی شامل: چگونگی تاریخ مبارزات طبقاتی پرولتاریا و پیامدهای معین آن؛ موقعیت معین این طبقه بلحاظ سیاسی و ایدئولوژیک و بلحاظ افکار عمومی در سطح جهانی؛ تاریخ خاص و شرایط خاص موجود سیاسی، فکری و فرهنگی جامعه؛ و از همه مهمتر و بالآخره وضعیت و محدودیت‌های اجتماعی خاص پرولتاریا از لحاظ رشد و تکامل فکری و سیاسی و سازمانی‌اش بمثابه یک موضوع عمومی و عام. ما در اینجا فقط به توضیح این مطلب آخر بطور مختصر می‌پردازیم:

طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری بطور کلی در معرض و تحت تأثیر دو نوع جریان ایدئولوژیک قرار می‌گیرد: یکی ایدئولوژی خودش که بازتاب و محصول مکان اجتماعی و جایگاه تاریخی خاص خود او هست و امکان‌سانجام بمثابه آرمان و هدف اجتماعی این طبقه بطور کامل تحقق عملی پیدا خواهد نمود و دیگری ایدئولوژی‌های بورژوازی و خردبورژوازی و پس‌ماندهای ایدئولوژیک دورانهای ماقبل سرمایه‌داری. پیدایش و تکامل تولید سرمایه‌داری و طبقه اجتماعی پرولتاریا طبعاً پیش‌شرط تاریخی اقتصادی، نخستین شرط و شرط مادی و

اجتماعی بديهی و بنیادی پیدایش و تکامل ايدئولوژی پرولتاریا، جذب و توسعه اين ايدئولوژی در میان طبقه کارگر و تجلی یافتن آن در اذهان و اعمال کارگران و تحقق عملی آن بمثابه آرمان و اهداف اين طبقه اجتماعی است. لیکن تحقق اين پیششرط به تنها بی و مستقیماً متضمن رشد فکری و سیاسی واقعی طبقه کارگر نیست و بلکه اين رشد و تکامل طبقه کارگر همچنین مستلزم تحقق شرایط روبنایی و سیاسی مناسب و مساعد معینی است، شرایطی که تحت آن این طبقه بتواند از این جهت رشد و تکامل پیدا کند؛ وجود طبقه اجتماعی پرولتاریا طبعاً پایه اجتماعی پیدایش و تکوین ايدئولوژی طبقاتی کارگری، ايدئولوژی کمونیستی را تشکیل می دهد، لیکن رشد واقعی ایدئولوژیک کارگران در عمل همچنین قطعاً نیازمند فعالیت‌های مناسب و مؤثر آموزشی و آگاهی‌دهنده پیشروان فکری و سیاسی آنان در میان آنان می باشد.

رشد طبقه کارگر بلحاظ ايدئولوژیک یعنی فکری و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی، مانند هر طبقه و قشر اجتماعی دیگر جامعه بورژوازی، بنیاداً و تا میزان نسبتاً ابتدایی معینی بطور خودبخودی و بمثابه محصول مستقیم تجربیات خود کارگران از موقعیت‌اشان در نظام تولید بورژوازی و از شرایط زندگی اشان در این نظام اجتماعی انحصار می‌پذیرد ولی از این مرحله به بعد نیازمند رشد مبارزات و تجربیات سیاسی آنها و نیازمند آموزش مستقیم و آگاهانه آنها در زمینه‌های سیاسی و فکری و معنوی است. بدین معنا که ايدئولوژی پرولتاریا بصورت آگاهی‌ها، نظرات... و تئوری‌هایی متجلی می‌گردد که توسط نظریه‌پردازان و روشنفکران و پیشروان این طبقه، که از لحظه پایگاه اجتماعی اولیه خود امکاناً تا حدودی از میان طبقات خردبورژوا و بورژواز برخاسته‌اند، تدوین یافته و تکامل پیدا می‌کند و در میان طبقه کارگر نشر و انتشار می‌یابد، در بین کارگران ترویج و تبلیغ می‌گردد، با جنبش عملی کارگران تلفیق می‌یابد، و بصورت پیشرفت در تشکل طبقاتی و خودآگاهی پرولتاریا و بصورت اعمال سیاسی و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی پیشرفتة او تجلی مادی و تحقق پیدا می‌کند. پرولتاریا متناسب با میزان پیشرفتی که در زمینه این تجربیات و آگاهی‌یابی‌ها و فراگیری‌های آگاهانه بدست می‌آورد بلحاظ ايدئولوژیک رشد پیدا می‌کند.

در جامعه بورژوازی آزادی، امکانات، تسهیلات و شرایط مساعد متنوع و مختلف و وسیعی جهت رشد و پرورش فکری و سیاسی اعضاء و اشار طبقه بورژواز و رشد و تکامل سازمانهای

مبارزاتی و سیاسی افشار این طبقه وجود دارد و این وضع در مورد گروههای زیادی از اقسام میانی نیز تا حدود نسبتاً قابل توجهی مشاهده می‌شود. اما طبقه کارگر در این جامعه، بعلت جایگاه و موقعیت فرودستانه خاص اقتصادی و اجتماعی خود و محدودیت‌های ناشی از آن (و بهمین علت بدرجات بسیار بیشتری و بطرق ویژه‌ای که با شرایط و موقعیت خاص و ویژه او مطابقت دارد نیازمند فعالیت‌های جریانهای پیشرو خود در میان خود می‌باشد) و محدودیت‌ها و موانعی که بورژوازی بطرق و اشکال مختلف در برابر جریانهای مبارزاتی این طبقه و پیشروان این طبقه ایجاد می‌نماید از یکسوی و بعلت قدرت و امکانات بسیار وسیع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بورژوازی جهت نشر و اشاعه ایدئولوژی‌های بورژوازی و غیرکارگری در میان کارگران از سوی دیگر، تا حد بسیار وسیع و مؤثری در معرض هجوم و اعمال نفوذ ایدئولوژی‌ها و جریانهای سیاسی غیرپرولتری قرار می‌گیرد. لذا چه بسا ممکن است که رشد و تکامل فکری و سیاسی کارگران از پیشرفتی که می‌توانسته داشته باشد بازیستد و در سطحی نسبتاً ابتدایی زیر نفوذ و سلطه ایدئولوژی‌ها و جریانهای سیاسی و فکری دیگر متوقف گردد و بدینسان ایدئولوژی راستین و طبیعی کارگران، بمثابه آگاهی‌ها و گرایشات ذهنی معین، زیر فشار و سنگینی ایدئولوژی‌های کاذب و تحملی و متعلق به غیر محبوس شود.^۱ و بطور کلی،

۱- تجربیات بروشنه بیانگر و مؤید این واقعیت هستند که افکار و ایده‌های فلسفی و اجتماعی و سیاسی کاملاً ممکن است در تضاد با جایگاه عینی طبقاتی افراد و زمینه طبقاتی موجود در آنان در اذهان آنان بخوبی عمیق و وسیع نفوذ و رسوخ نمایند و جایگزین و مسلط شوند و بنابراین جایگاه طبقاتی انسانها تنها پیش شرط جذب یا دفع افکار و ایده‌های معین در اذهان آنان را تشکیل نمی‌دهد بلکه چیزهایی از قبلی: (۱) نفس موجودیت انسانها در چارچوب این یا آن شیوه تولید بطور جدا و مستقل از جایگاه طبقاتی مشخص آنان و خود تعلق به این یا آن مرحله یا شکل خاص از شیوه تولید معین و نظام اجتماعی مبتنی بر آن، (۲) تعلقات ملی، قومی، محلی و غیره (۳) آنچه که بمثابه میراث‌های تاریخی- فرهنگی به افراد انتقال یافته، و (۴) نفس اینکه بطور بالغ‌العمل چه جریان فکری و فرهنگی با سیاسی‌چگونه و با چه شدت و وسعتی عمل می‌کند یا تسلط دارد نیز زمینه‌ها یا عوامل دیگری را در امر جذب و جایگزینی افکار و ایده‌ها در اذهان تشکیل می‌دهند. بنظر ما در این زمینه به یک بررسی و پژوهش جامعه‌شناسانه و روانشناسانه واقعاً علمی و مفصل و دقیق نیازمند است تا به پرسش‌های دقیق متعددی که مطرح هستند بطور درست و کامل پاسخ داده شود. با این وجود، بنابر تشخیص ما، در دورانهای موجودیت جوامع طبقاتی، جایگاه عینی طبقاتی انسانها، رویه‌مرفقه و در مقیاس‌های تاریخی بقدر کافی طولانی مدت، قطعاً بنیادی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل در تعیین بخشیدن به نقراحت و ایده‌ها و گرایشات فلسفی و اجتماعی و سیاسی و همچنین اخلاق و عواطف آنان را تشکیل می‌دهد.

البته دو مورد اول از چهار زمینه و عامل فوق الذکر هر یک در عین حال بنحوی خصوصیتی یا جزئی از هر شیوه تولید معین و نظام اجتماعی مبتنی بر آن و لذا جزئی از «وجود» عینی و اجتماعی انسانها را تشکیل می‌دهد و با این مفهوم در تعیین تقدرات و ایده‌های آنان و امکانات بطور مقاومت یا متضاد با جایگاه عینی طبقاتی بمثابه اساسی‌ترین وجه از وجود عینی و اجتماعی در جوامع طبقاتی- نقش ایفاء می‌نماید. لیکن موارد سوم و چهارم صرفاً پیویشهای فکری و اینتلولوژیک و سیاسی هستند و مستقیماً بمثابه صرف این پیویشهای امکانات در تضاد یا مقاومت با جایگاه طبقاتی انسانها تقدرات و ایده‌های آنان را تعیین می‌بخشدند.

بنابراین دیده می‌شود که این نظریه مارکس که «شعور انسانها وجود آنان را تعیین نکرده بلکه وجود اجتماعی‌شان شعور آنان را تعیین می‌کند» (به نقل از ترجمه فارسی «نقد اقتصاد سیاسی»، دیباچه)، که البته مشتمل بر یک شالوده ماتریالیستی و علمی و صحیح است و بمثابه یک فرآیند بسیار کلی بقدر کافی طولانی‌مدت کاملاً درست می‌باشد، لیکن در عین حال نه تنها بیش از حد فشرده بلکه ناقص و نارسانست و باید تکمیل گردد تا رابطه بین «وجود» و «شعور» را بطور همه جانبه و کاملاً صحیح بیان نماید. یک ایراد دیگر این نظریه با این شکل بیان‌اش این است که در آن این واقعیت ملاحظه نگردیده که «شعور انسانها» نیز متقابلاً به سهم خود وجود عینی و اجتماعی آنان را تعیین می‌کند فی‌المثل نقش خودآگاهی طبقاتی و اگاهی سوسیالیستی کارگران در امر تحول و گذار از شیوه تولید و جامعه سرمایهداری به سوسیالیسم در راستای ایجاد شیوه تولید و جامعه کمونیستی.

همانگونه که بیان داشتیم، بنظر ما این نظریه نقلشده از مارکس ناکامل و ناقص است و فقط شامل شالوده فشرده‌شده‌یک نظریه کامل علمی و درست می‌باشد و نه کل ساختمن چنین نظریه؛ نظریه مارکس را پس از بدست آمدن پاسخ‌ها یا یافته‌های علمی جامعه شناسانه و روانشناسانه که به آنها فرقاً اشاره کردیم می‌توان بطور کامل و دقیق تکامل داده و به یک نظریه کامل تبدیل نمود. و به گمان ما این یافته‌های علمی تاکنون لائق بطور کامل بدست نیامده‌اند.

اما یافته‌های علمی مزبور که در نتیجه بررسی و پژوهش‌های کاملاً علمی جامعه‌شناسانه و روانشناسانه حاصل می‌گردد عبارتند از پاسخ‌های کاملاً علمی و واقعی و دقیق به پرسش‌هایی از این قبیل: تقدرات و عقاید و ایده‌ها و اخلاق و عواطف چگونه برخلاف یا در تطبیق با جایگاه و موقعیت عینی اجتماعی و شرایط زندگی افراد در آنان بوجود می‌آیند یا توسط آنان پذیرفته و جذب می‌شوند و در اذهان آنان ثبت می‌گردد و در برابر تغییر مقاومت می‌کنند؛ مکانیسم اجتماعی و روانی تداوم و بقاء و مقاومت تقدرات و عقاید و ایده‌ها و اخلاق و عواطف و مکانیسم تغییر و تحول آنها چیست و چگونه است؛ با چه شیوه و روش و چگونه می‌توان به اندیشه‌ها و عقاید نادرست و اخلاق و عواطف غیر انسانی، که بطور نامنطبق با جایگاه اجتماعی افراد در اذهان آنان جایگیر شده‌اند، بطور قطعی پایان داد و درست و انسانی را جاشین آنها نمود و غیره وغیره؛ و بالاخره اینکه آیا عوامل رُنگی و ارثی نیز در تعیین بخشیدن به تقدیر و گرایش ذهنی انسانها و رفتار و تمایلات فردی و اجتماعی آنان نقش ایفاء می‌نمایند یا نه و در صورتیکه جواب مثبت است دقيقاً چگونه و تا چه میزان.

بطور کلی بنظر ما فی‌المثل در دوران حاضر فعالیت‌های پژوهشی واقعاً علمی در زمینه تعمیق و تدقیق و تکامل شناخت از امور مختلف انسانی و اجتماعی فی‌المثل در زمینه‌های فوق الذکر، اگرنه ضروری‌ترین و مهمترین، قطعاً

تحت شرایط حاکمیت نظام سرمایه‌داری، طبقه کارگر ممکن است از طریق انقیاد فکری و ذهنی و خلع ید از تشکیلات طبقاتی اش و تحت اجبارهای ناشی از حاکمیت و اعمال سلطه نهادها و ابزارهای ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی بورژوازی و تحت اجبارهای ناشی از اشکال مختلف اعمال کنترل و سرکوب از سوی بورژوازی و تحت تأثیر عملکرد سایر جریانها و سازمانها و تشکلات غیرپرولتری از یکسوی و بعلت ضعفها و انحرافات و خطاهای عقب‌ماندگی‌های جریانهای کمونیستی و پیشورون کارگری از سوی دیگر تا مرحله تعیین‌کننده‌ای تحت نفوذ سیاسی و فکری و معنوی بورژوازی و جریانهای غیرپرولتری درآید و تابع سیاست‌های آنها شود و خنثی و متوقف گردد.

ایدئولوژی‌های بورژوازی و غیرپرولتری همچنین ممکن است طی روندهای تاریخی مبارزات طبقه کارگر و در رابطه با این مبارزات ظاهر ایدئولوژی کارگری بخود گرفته و بنحوی با چهره ایدئولوژیک پرولتری پدید آیند و با چنین صورت و پوششی در جنبش‌های کارگری و در میان کارگران نفوذ و تسلط پیدا کنند و بدینگونه فرآیند پیشرفت و ارتقاء جنبش پرولتاریا را مسدود نمایند.

با زمانده‌های ایدئولوژیک مذهبی و متعلق به دورانهای کهن: دگمهای، اعتقادات و آداب و سنن خرافی و موهومی و پوچ و غیرلازم و زائد که از رشد و پیشرفت راستین سیاسی و فکری و فرهنگی توده‌ها جلوگیری می‌کنند و نقش تحمیق و تخدیرکننده فکری در راستای تحقق منافع طبقات استثمارگر و بورژوازی دارند و اساساً مؤید و توجیه‌گر انقیاد و نابرابری اجتماعی انسانها هستند و غیره و طبعاً توسط نهادهای مربوط و از سوی بورژوازی فعالانه حمایت و برپا نگاه داشته می‌شوند نیز چه بسا ممکن است تا حد نسبتاً زیادی در اذهان گروههایی از کارگران و زحمتکشان نفوذ داشته و بازهم به حیات خود ادامه دهنند. بدیهی است که ما در اینجا بقایای ایدئولوژیک مذهبی اجتماعات و طبقات اجتماعی دورانهای گذشته را هم بمثابه

یکی از ضروری‌ترین و مهمترین فعالیت‌های مورد نیاز برای جهان‌بینی کمونیستی و جنبش اجتماعی کمونیستی است. اینگونه فعالیت‌های پژوهشی و تئوریک واقعاً علمی و معتبر، واقعاً سودمند و کارگشا بوده و واقعاً پاسخگوی فرآیند تکامل کلیت تئوری و جهان‌بینی کمونیستی و مورد نیاز برای مبارزات طبقاتی پرولتاریا و جنبش‌های اجتماعی این طبقه و عموم پیشریت ترقیخواه است.

پس‌مانده‌های ایدئولوژیک، ایدئولوژیک متعلق به دورانهای مذکور و هم‌
بعنوان ایدئولوژی‌های کهنه‌ی که تغییراتی پذیرفته و محتويات و عناصر ایدئولوژیکی جدید
بورژوازی و خردببورژوازی بخود گرفته‌اند و بصورت اشکال مذهبی ایدئولوژی‌های بورژوازی و
خردببورژوازی پدیدار گردیده و بدینگونه بازسازی شده‌اند محلوظ داشته‌ایم. ایدئولوژی‌های
مذهبی نیز بطور کلی از محصولات مستقیم یا ضمنی نظام‌های اجتماعی طبقاتی و از جمله
نظام بورژوازی و از اجزاء ذاتی روساخت ضروری و مورد نیاز این نظام‌ها محسوب می‌شوند. نه
تنها سایر اشکال ایدئولوژی‌های بورژوازی بلکه واضحاً همچنین مذاهب در خدمت تأمین منافع
و روند تداوم حیات نظام سرمایه‌داری هستند.

این پرسش که پاره‌ای از ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌های بازمانده از دورانهای گذشته که در
مجموع غیرماتریالیستی و نامعترض به نظام طبقاتی هستند ممکن است برخی عناصر نسبتاً
مترقی و انسانی و بنحوی و تا مرحله‌ای همخوان با ایدئولوژی طبقه کارگر داشته باشند
(مانند بودیسم اولیه از لحاظ عدم اعتقاد به خد و خدایان و مخالفت با ستم بر حیوانات)،
مطلوبی است که تحقیق و بررسی آن خارج از امکانات مبحث حاضر است.

بالاخره باید مذکور گردیم که، گذشته از جایگاه معین تحت سلطه پرولتاریا در جامعه
بورژوازی و عوامل فکری و سیاسی حاکم بر این جامعه، سطح تکامل اقتصادی- اجتماعی
جامعه مزبور بمعنای میزان توسعه و تعمیق روابط اقتصادی بورژوازی و توسعه و رشد طبقه
کارگر و میزان توسعه و تکامل نیروهای مولده یا ابزارهای تولید و دانش‌های تولیدی، بمثابه
وجود یا فقدان پیششرط مادی و اجتماعی مورد نیاز برای تحول به سوسیالیسم، نیز پایه مادی
و اجتماعی ای محسوب می‌شوند که طبعاً از سوی خود گرایش فکری و آگاهی اجتماعی این
طبقه را تعین می‌بخشند و با خود منطبق می‌سازند. هرچقدر جامعه سرمایه‌داری از لحاظ
اقتصادی و اجتماعی بیشتر تکامل می‌یابد، پایه و زیربنای مادی و اجتماعی آگاهی کمونیستی
کارگران بیشتر رشد و تکامل پیدا می‌کند و لذا پیش‌زمینه پذیرش و جذب این آگاهی از
سوی آنان بیشتر فراهم و مساعد می‌شود.

۳- شرایط اجتماعی اقتصادی (یعنی اجتماعی بلحاظ اقتصادی) و سایر شرایط اجتماعی
بمثابه شرایطی بحرانی یا عادی و آرام و درنتیجه وجود یا فقدان موقعیت عینی انقلابی و
شرایط عینی انقلاب: شرایط اقتصادی بمثابه شرایطی بحرانی یا عادی یک عامل اساسی در

رونده تکوین یا عدم تکوین شرایط عینی انقلاب محسوب می‌گردد و طبعاً بدینظریق به سهم خود، با تسهیل یا عدم تسهیل روند رشد سیاسی و نیروی بالفعل طبقاتی پرولتاریا، این روند را نیز امکان‌سرعت می‌بخشد یا کند می‌سازد. عامل اساسی دیگر در روند تکوین و توسعه یا عدم تکوین و توسعه موقعیت عینی انقلابی و شرایط عینی انقلاب عبارت از خود شرایط معین و مشخص سیاسی و فکری و خود شرایط معین ذهنی است. موقعیت عینی انقلابی ممکن است تنها در اثر یکی از عوامل مذکور و تنها در اثر یک عامل خاص اقتصادی یا سیاسی یا فکری و فرهنگی و یا تحت تأثیر مجموعه‌ای از اینها بوجود آید.

پرولتاریا، بعنوان نیروی متشکل طبقاتی خویش، در دوره‌های نسبتاً بحرانی و با شرایط عینی انقلاب، متناسب با اینکه در زمانهای پیش از آن تا چه اندازه آگاهی و تشکل طبقاتی کسب کرده است و در حال حاضر از لحاظ رشد بیشتر سیاسی و فکری چه وضعی دارد و در تناسب قوae موجود بین نیروهای مختلف سیاسی دارای چگونه موقعیتی است و برحسب اینکه چقدر شرایط و مقتضیات مشخص تاریخی و فضای خاص سیاسی و فکری در این دوره‌ها او را می‌پذیرد و با او مطابقت و مساعدت داشته و او می‌تواند با این شرایط مشخص و فضای خاص منطبق و موافق گردد، رشد و پیشرفت می‌نماید. میزان رشد و پیشرفت طبقه کارگر در دوره‌های مذکور بدیهی است که با میزان تداوم و گسترش و تعمیق این دوره‌ها نیز بستگی دارد.

بهمنسان روند رشد و پیشرفت یا تقلیل و اضمحلال جریانهای سیاسی غیرپرولتری اپوزیسیون نیز در دوره‌های مذکور با میزان نفوذ و پایگاه توده‌ای قبلی آنها، چگونگی موقعیت فعلی اشان در صفتندی بین نیروهای سیاسی و از لحاظ پیشروی بیشتر و میزان مطابقت و انتباط پذیری‌ای که بین آنها و شرایط مشخص و فضای خاص سیاسی و فکری در این دوره‌ها وجود دارد و همچنین با میزان تداوم این دوره‌ها بستگی می‌یابد.

در خاتمه مطالب فوق را با این فرمولبندی، بعنوان یک جمعبندی تلخیص می‌نماییم: تکوین «موقعیت عینی انقلابی» شرط قطعاً ضروری وقوع انقلاب است اما برای وقوع انقلاب تنها تکوین این موقعیت که مشتمل بر وضعیت اقتصادی یا اجتماعی و سیاسی واقعاً بحرانی دربرگیرندهٔ مجموع جامعه بورژوازی است کافی نمی‌باشد بلکه علاوه بر آن عوامل فکری و سیاسی یعنی عوامل ذهنی‌ای (که بر چگونگی سطح آگاهی توده‌ها و چگونگی وضع جریانها

و سازمانهای رهبری کننده مبارزات آنان دلالت مینمایند) لازم است که بطور مشخص مبارزات توده مردم بپاکنسته را برای انجام انقلاب هدایت نماید و در این راستا توسعه و تداوم بخشد و چنانچه بدینگونه این مبارزات به سرانجام و پیروزی برسد، انقلاب حاصل از لحظه جهت‌گیری و محتوای اجتماعی اش و بلحاظ تحولات اجتماعی و سیاسی بعدی اش بستگی به موقعیت معین عوامل مختلف فکری و سیاسی عمل کننده نسبت به یکدیگر و خصلت معین عامل یا نیروی فکری و سیاسی غالب دارد. بنابراین «موقعیت عینی انقلابی» «معنای موقعیت اجتماعی خاص مساعدی است که در آن توده‌های وسیع مردم برای سرنگونی حکومت پا می‌خیزند؛ و «عامل ذهنی انقلاب» دو نقش ایفاء می‌نماید: یکی انقلاب را بر بستر موقعیت عینی انقلابی بانجام می‌رساند و دیگری نوع و خصلت اجتماعی معین انقلاب و ماحصل اجتماعی معین آنرا تعیین می‌بخشد؛ بعلاوه عوامل ذهنی امکاناً در امر تکوین یا عدم تکوین خود موقعیت عینی انقلابی نیز بنحوی اساسی تأثیر می‌گذارند.

درباره چند مقوله اقتصادی

حمید پویا

درباره چند مقوله اقتصادی

حمید پویا